

نیزه خبر دها ز سرش و خنجر از خنجرش و شمشیر از زخمهای پیکرش و زنجیر از پیمارش
و ریمان از اطفال زارش اسب از ذوالنجاحش و ناقه از اسیران بی جانش مرفان
قاصدان خبرشها و دلش و وحشیان نوحه که بحالتش باران نشانه تیرهای عدوان
و رعد صدای سینه زدن زنان برق اشاره باتش زدن خیام و هاله حکایت غیا
تشته بر آن ما و تمام قوس قزح کمانهای قوم لنام و تکرک عمارت از سنگها
و شفق حکایت رنگها کوبها نشانه خیمگاه و گلزار اشاره بقیلگاه جنگلها چون تیر
دشمنان و دریاها حکایت آن بیابان کشتیا اشاره بان کشتی نجات که از
طوفان حوادث شکسته و دجلها و تسوخته آن لبان که از شدت تشنگی خسته
انگشت اشاره بجدل ابن سلیم و دست ایما بحال لثم سرشاک از شمر بشوم
و قلب حاکی از تیر مسموم و سینه بسوخته آن سینه پامال اسبان و دندان
کوبان دندان منکوب بخیزران و تمام بدن مرآت آن بدن عریان آه چه
گویم امی در ربع از پیکر عریان او پیکر در خاک و خون غلطان او سر بروی
تیره همچون آفتاب آفتاب از روی او شد در حجاب آفتابی کرد او تیره
چون شعاع آفتاب آسمان محشری آمد ز قتلش جلوه کرد آفتابش نیزه بالاک
سر که بگویم آفتاب است آنجانب کی بود صد پاره جسم آفتاب یا بگویم
ماه تابان کی قسم زخمها دارد ز زانجم بیشتر نیت مهر و مه ولی از یک
نگاه نور بخشد هر زمان بر مهر و ماه نورالعینین و ضیاء النیرین الشهد للظلم
ابی عبد الله الحسین و علی ابائنه الطاهرین و ابناؤه المتبحرین و لغت بی حساب
دشمنان خاندان نبوت و کشته گران اهل بیت عصمت و طهارت اهل
الابدین و دهر الدهرین اما بعد چرخین کوید بنده جانی فانی و غرق بجار
آمال و آمانی محمد حسین ابن محمد علی الحسینی المرعشی الشیرستانی عفی الله عنهما
که حقیر سراپا تقصیر از ابتدای عمر بفت سالی که رسیدم تاکنون سنین آن تنجا
رسیده همواره مشغول تحصیل علوم بود و هیچ وقت از این مرحله نیا سوده

از هر سفره توشه گردید و از هر خزانه خوشه چیده و در هر فنی از فنون تصنیفی و تالیفی
 نمود و دام از صرف و نحو و منطق و پیمان و کلام و حکمت الهی و ریاضی و اصول و فقه و
 رجال و حدیث و تفسیر و دعوات و غیر آن و چون تالیفی نمودم دیدم که اصل مطلب
 از من فوت شده چیزی در مرثی امام شهید بقالب تالیف نریخته ام و این خیال
 در انشاء سفر زیارت حضرت امام ثامن عارض گردیده هنگام مراجعت از آن
 ارض اقدس بطهران و توقف در ایام زمستان و اسباب و کتب که موجب تیسر
 تالیف تازه باشد میسر نبود لهذا بنحاطر قاصر رسید که کتاب خصائص الحسین
 را که در این باب اجل و انفع کتب مرثی است ترجمه فارسی نامم ناموجب
 عموم انتفاع خلق از عوام و خواص گردد و شاید در انشاء ترجمه شرمی و نکته نهند
 بر آن گردد که سبب تکمیل فایده آن باشد و باین وسیله اسم خود را در دفتر

ذاکر آن آن سرور داخل کرده باشم و بویایل
 شریفه آن جناب فایز کردم و اله ولی
 و بوحسبی و نعم الوکیل و نامیدم
 ان دمع العین علی خصائص
 الحسین و بالله استعین
 فانی خیر معین

فهرست کتاب دمع العین علی خصائص الحسین از آیت مقرر است

	اسباب خوف ورجا	۳	از سفره کوفه	
۳۱	در ثواب زیارت تفصیل	۴	عنوان چهارم در الطاف خاصه الهی	
۴۰	اجمال مطالب کتاب	۱۰	نسبت با نجاب	
۴۲	عنوان اول در بیان اول مخوقات	۱۲	کریه تمام اشیاء بر آنحضرت	
۴۲	حدیث عالم نوار و خاصیت انگشتانها	۱۳	کریه بر آنحضرت فطری او هر بانی بنمیر با او	
۴۲	محل آنحضرت بعد از ولادت و در حال	۱۵	مناجات آنحضرت ولیک آمدن جواب	
۴۳	شهادت		آنچه خداوند باو عطا نموده از شرف مخلوقات	
	محل آنحضرت در عالم برزخ و محشر و بهشت	۱۶	و محبت او باو	
۴۴	عنوان دوم در صفات حمیده نجاب	۱۷	ولادت حضرت سید الشهداء و سبب	
۴۶	قصه اعرابی و اشعار او	۱۸	احترامات خاصه او	
۴۶	مدح آنحضرت در کتاب و سنت	۱۹	در آنچه باو عطا کرده است از عرش	
۴۶	جمع فضایل متضاده	۲۱	در آنچه باو عطا کرده است از بهشت و سما	
۴۶	عنوان سیم در عبادت جامع و صغیره	۲۲	در آنچه باو عطا کرده است از زمین و هوا	
۵۱	باطلارت و صلوة و دعای یوم الطف	۲۳	در آنچه باو عطا کرده است از اشجار و بوها	
	دفن علی اصغر و حکایت عمر بن عبید و دعاء	۲۴	و جمال و جن و انس و وحوش و طیور و اسب	
۵۳	قصیه احد و صغیره خیمه سیریه	۲۶	باب آنچه با آنحضرت مخصوص است از اوضاع	
	تحریم صدقه و تحفه کوفه	۲۷	و نبویه	
۵۴	دعای انت ثقی و توقع عتبه بنی هاشم	۳۰	احترامات محل ولادت و اسم و تفرقه و در خوا	
۵۵	وداع با سکنه و اشعار آن جناب	۳۱	احترام و قد و شک منون مجلس عز او و ترش	
۵۸	موارد کریه آنجنابش مقام بوده	۳۲	روایت ام سلمه در تربت احترامات زیارت	
۶۰	بیان و وصف عجیبه آنحضرت	۳۵	عنوان پنجم در نظام الطاف خاصه و موعظه	
۶۴	چند کلامیهها و اشعاریکه حضرت را مانع شدند	۳۶	معینه انسان و رفع آهها بسبب توکل نجاب	

۱۸۲	ولادت عیسی در کربلا	۲۲۴	ادکر خواب گفتن جبرئیل و نزولش بر
۱۸۸	عنوان نهم در خصائص متعلق ببيت الله	۲۲۵	افواج ملائکه در خارج مدینه و در کربلا
۱۸۹	خروج حضرت از کربلا و قصه محمد بن الحنفیه و یار	۲۲۶	حدیث اشقام بقائم و پیمان اضافی ملائکه
	الله بتفصیل	۲۲۷	در آنچه ملائکه عطا شد است از آنجا که
۱۹۰	تحدید محل تربت شفا	۲۲۸	عنوان یازدهم در خصائص متعلق بانند
۱۹۰	قصیه اردبار در محافطت حسین	۲۲۹	از انبیاء بوی بد استنشام شود و از آن خبر
۱۹۰	گرامت کعبه و قصیه مرغ سفید بتفصیل	۲۳۰	باب آدم و افشار نیرید پلید
۱۹۱	وفقیه فطرس و منصور	۲۳۱	قبر نرید غنیمت و باب ادریس
۱۹۱	حدیث امام الیرغی در رفع جسد بسوی آسمان	۲۳۲	باب یحیی و ابراهیم و یعقوب و یوسف
۱۹۲	تحدید حایر و حال حجر الاسود	۲۳۳	باب صالح و هود و شعیب و ایوب و یحیی
۱۹۲	حدیث قفاحه بتفصیل	۲۳۴	عظمت مصیبت حسین از یحیی
۲۰۴	حمله از بال جبرئیل و در کربلا رفتن نرید	۲۳۵	باب موسی و ملک نازل بر دریا و قبر موسی
۲۰۵	ثواب خروج را و زیارت و تقدم کربلا بر کعبه	۲۳۶	باب اسمعیل فرج الله
۲۰۵	تکلم و منافع خبرت کربلا	۲۳۷	باب اسمعیل صادق الوعد
۲۰۶	حدیث یحیی آهو بتفصیل	۲۳۸	باب داود
۲۱۲	در بیان اینکه ثواب زیارت موازی نهج میشود	۲۳۹	باب سلیمان
۲۱۳	آنجا که شش نوع حج نمود و پیاده حج کردن	۲۴۰	باب عیسی روح الله
۲۱۳	پایان حجی که مکرر در آن احرام بست و باز غسل	۲۴۱	در آنچه با انبیاء عطا شده و بجهنم
۲۱۴	پایان تفصیلی این حجا	۲۴۲	عنوان دوازدهم در خصوصیات متعلق
۲۱۶	حجی که مؤذن آن علی اکبر بود	۲۴۳	بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه
۲۲۲	حاجیان مخصوص آنحضرت		قدمت باخیر و التوفیق
۲۲۳	حکایت و هب و مادرش و زوجه اش		
۲۲۳	عنوان دهم در خصائص متعلق ملائکه		

LIBRARY
No. _____
JEYPORE



بسم الله الرحمن الرحيم

حدوثنا مخصوص ذات اله است و درود بی منتی برگزیده کان آن درگاه و خصوصاً رسول
اکرم و اشرف اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهیرین انجانب که شایسته
بدنش و شفای قیامت صلوات الله علیهم با دامت السموات العلی و الارضون علی
الما بعد یخین گوید بنده و حیدر جعفر بن الحسین الشیرازی عفی الله عنهما که چون دید
سیری رسید و لیام جوانی گذشت اساس بدن را از هر طرف شکست آمده و عمر از
شکست گذشته نه از آن حاصلی دیده و نه ثمری چیده و نه فایده برده و غصه پست
که این بنده نیز بر همین و تیره خواهد گذشت پس با نفس کنایه کار غافل خطاب نمودم که
وای بر تو ماکی غافل ای بهار جوانی بخیر لایف نامهربان مبدل شده و هنگام زراعت و کشت
تختی نکاشتی و حاصلی بر نداشتی پس این دوروزه را در یاب و خنجر منهار با بخت
تلف نمودی پس در کشتن این دو خوشه شتاب سر مایه عمر را بیاد دادی قدر این خبری
متاع را بدان چون نفس غافل را پنبه در گوش بود باین صداب هوش نیامد ناچار
بصدای بلند او را ندانم می مسافر بی زاد و راه باز خواهی باز از قافله به بین
کاشته که هنگام درو نزدیک است وای تا بحر غرور زمانه و ظالم بر خویش و پیکانه نو

انچه که صیاد مرگت در کمین و هزار بلایت بنمیشین است میعادت معاد و خدایت در
 سر صا و است باز این نذر آن خفته اثری بخشید پس نزدیک رفته او را حرکت دادم که
 بان پیدار شو که گردنه سخت است و پایی برهنه و پیاد و باید عبور نمائی چه وقت خواب
 است و منازل مخوف در پیش داری بادست خالی کارت غرابت اندکی حرکت کن
 و تخیل نمائی بطلالت و کسالت چشم بکشا و نظر کن که روزی در پیش داری تاریک
 و راهی باریک کوش خود بکش و کلام امیر المؤمنین را بشنو که میفرماید ای سر مجاسی
 چگونه خواهی بود و وقتی که طوقهای التش با ستخوان کردنت چسبد و غل جامعه گوشت
 بازویت را خورد باز دیدم نفس از این همه صیحه و ناله حرکت نیاید پس مرا کمان شد که در
 است بحال او گریان و نالان شدم و بر فقه عمر غریر نوحه سرانستم و کفتم طبت
 در محاصی شد همه عمرت تبا قاتل خشم گشت از بار کفاده موی تو در رویا بی شد
 سفید یعنی از روقا صدم مرگت رسید پس اندکی نفس کشید که مرا امید بجات
 او شد پس بمرجی گفتم آخر بر خود رحم کن و بفریاد خود برس در این نفس آخر توبه بزرگوار
 و فرصت غنیمت شمار پیش از آنکه اجل بر آید و مرگ بر آید و باب توبه مسدود
 گردد و آیا این همه کتابهای آسمانی و انبیاء مرسلین که آمدند و همه تو را از این راه نجات
 تو را کفایت نمائی کند آیا کمان داری که این آسمان و زمین و مابینهما از مخلوقات بعثت
 خلق شده باشند و در جزائی و اشتعामी نباشد از کجا چنین یقین از برای تو حاصل
 است و خاطر جمع است که تو از اهل نجات خواهی بود چون نفس شوم این سخن سخت
 شنید اندکی از جای خود جنبید و قدری ملتفت گردید پس از برای تقویت تحریر
 بسوی طالب کمال و خلاص از وبال اسباب خوف و رجا که بمنزله دو بالند و با او
 آوردم تا باین تفصیل اول سبب خوف آنست که دیدم مدار قبول اعمال و نجات
 از احوال تمام بر ایمانست و از آن در خود هیچ اثری نیافتم نه از کمالش و نه از نقص
 بلکه از ادنی درجه آن که عارست از این که شخص بکناهی کند بد حال شود و فصل اول
 درجه آن که شخص در حال ذکر خدا از شوق مشرف بر موت گردد و ندیدم در خود از این

ایمان که تقیم شود بر قلب و اعضا نه بر قلب که موجب سکون و اطمینان است و نه بر
اعضا که حرکت بر طبق مراد الهی باشد حتی آنکه خوف دارم از قدره ای که باعث
نجات از خلودنار باشد و نظر نمودم از در اخلاق حمیده که از آثار ایمان است اضلاع
در خود یافتیم و در اعمال صالحه آن قدر شرایط از برای قبول آن است که خود را موقوف
تحصیل آنها ندیدیم و در تمام عمر پس شدت خوف نزدیک شد که یاس و قنوط بکین
دست دهد پس تدارک آن نمودم بحالت دوم از برای رجاس نظر کردم بسوی فضیله
الهی و دیدم خود را از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیعه علی
و دوستان اهل بیت که ایشانند راه قوم و صراط مستقیم و پناه و خلاق و کشتی نجات
و شفیع غرصات پس امیدوار بر رحمت الهی گشتم باز بحالت سوم داخل شدم که آن
نبی و شیعه و وصی را علامتی است ترا که ارام اقتدا بنبی و متابعت بعلی بود و دوستی
را آثار است که ارام اثر از تو بروز نمود چون از آثار تشیع و ولاء در خود ندیدم باز از
خوف بر خود لرزیدم و از ترس فوج در جهلکه یاس و قنوط بحالت چهارم پناه
بردم و بنظر وقت بسوی وسایل الهی نظر نمودم دیدم وسایل که متعلق بحضرت
الشهداء است بیشتر و آسان تر و داخل و اشرف است و شرایطش کمتر و نفعش اتم
است و اعم است در این باب انجذاب را خصوصیتی است که در باقی وسایل
هر چند هم از یک نورند و آن خصوصیت آن است که انجذاب بانخصوص با بیت
از ابواب بهشت و کشتی نجات و چرخ هدایت هر چند آباء و عظام و انباء کرام
و ائمه ابواب جنان و کشتیهای نجاتند لکن باب انحضرت وسیع تر و کشتی او
نزدیکتر است ضایع بنور و سهل تر است همیشه آن پناه خلقند لکن پناه انجذاب
آسان تر و دائره او وسیع تر است پس نفس را خطاب نمودم که بان داخل این
درگاه شو تا ایمن شوی و باین کشتی در ای تاب ساحل برسی و باین نور نظر نما تا راه را
بیابی باز این عزم را جزم نمودم که چون درست ملاحظه نمودم علامات ایمان از این
منهاج یافتیم و ایمان خود امیدوار گشتم بحد حقیقی آنکه از انحضرت مأثور است که

نموده گشته که بزرگترین ثوم در نزد مومنی بزرگتر است که گریبان می شود و منموم می گردد و این صفت در تمام
 دنیا بود و من در خود این حالت را یافتم پس امیدوار بایمان خود شدم که لا اقل از
 زره که منجر از خود است خواهم داشت دوم اینکه یافتم خود را که در ایام عاشورایی اختیار مخزن
 مجموع می شوم و این از صفات ائمه طاهرین بود پس امیدوار شدم که اثری از ولایت
 ایشان در خود یافتم چنانکه فرموده اند مقتضای بعضی از روایات که شیعه ما از فاضل طینت
 آفریده شد و بنور ولایت ما همگشت پس مصیبت ما مصیبت ایشان است در اینجا
 بسیار وارد است که ائمه هدی در ایام محرم همه محزون و هموم می شدند و حضرت صادق
 علی خندان ندید در این ایام و حضرت رضا علیه السلام در تمام عشره عاشورا محزون و پریشان
 دند و در مجلس عزای نشسته و مجال خود را در پشت پرده می نشاند پس اگر کسی بر
 ایشان وارد می شد و از اهل مرثیه بود امری فرمودند که مرثیه بخواند چنانچه در قصیده
 جمل خضاعی معروف است و الا خود میباشند ذکر مصائب می شدند چنانچه در روایت
 بیان ابن شیب مذکور است که داخل شد بر انجذاب روز اول محرم پس فرمود
 ای پسر شیب هرگاه گریه خواستی کرد بر چرخ می پس گریه کن بر حسین علیه السلام
 و او را فریاد نمودند مانند زح نمودن کوه صند و شسته شد با اشک و ریخته نفر از اهل بیت
 همچنین بود شیوه باقی ائمه پس ظاهری می شود که انکار قلب در اول محرم از علامات
 ملاقه با ایشان است و تفاوت آن مختلف مشهور مراتب ایمان و بعد از آن با عرض
 عطف آن استدلال توان نمود بر سلب ایمان و دشمنی ایشان چنانچه متداولست
 بعضی از بلاد مخالفین این ایام را ایام سرور و تشره خود قرار می دهند خدا لعن
 اخراهم فی الدارین سیم آنکه یافتم خود را هموار و سرور و بر زمین گریه و مشاغل آن
 من محنت و بلا و این صفت از صفات حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و همچنین
 است حضرت زینب کبری است مقتضای روایات وارده و ایضا یافتم خود را اول
 محرم در هنگام ملاحظه قبر آن جناب و قبر فرزندان را جمد شس که در پایین پای آن
 سرور است و آن از علامات ایمان است چنانچه در بعضی از روایات ملاحظه و دانست

است چارم آنکه یا فقم چشم خود را اشک ریزد در وقت استقامت تربت طاهره انحضرت و
 این از صفات خود آن سرور و جدا طهرش بوده چنانچه پان بعضی از این شهرات خواست
 انشاء الله طی مقاصد کتاب دیگر آنکه بر چند اعمال صالح را از نماز و روزه و غیره انقبض
 بجهت عدم اجتماع مشربای قبول سلوب یا فقم ولیکن دیدم که گریه بر انجذاب حقیقت
 گریه است و همچنین گریه نیدن و لا اقل تباهی که کرد و ام یقیمنا صحت سلوب ندارد پس
 داخل حدیث من یبکی و ابکی و تبکی و جبت که بخته خواهم بود پس امیدم میگردم و عظم
 مطمئن گردید از حاله تخم نقل شد که گریه جزئی از ایمان در خود یافتی و از خود نیران غلامان
 آیا با عذاب بزرگ و غیر و صدمات خسر و شمر چه خواهی کرد تر که طاقت صدمات ضعیف
 و نیوی نیست و مکاروان را نامل نداری بلکه از دوام نعمت ملول شوی چگونه تحمل از خود
 توانی نمود بلکه شاید این حسرت ضعیف از ایمان با دنی صدمه از عروض بلا و صدمات و
 و سوس شیطان زایل شود انوقت چه خواهی کرد پس خوف و اضطراب بر دل
 غلبه نمود و بحالت ششم فقل کستم و ملاحظه نمودم که در میان وسایل حسینی چنین
 چیزی هست که سبب قوت ایمان و ثبات آن تواند بود و آن زیارت انحضرت است
 که بمقتضای اخبار مانند زیارت خداوند است در عرض و آن کنایه است از کمال
 قرب الهی که مخصوص مؤمنین کل است نه کسانی که ایمان شان ثابت نباشد و بعد از
 هدایت مکره شوند پس معلوم می شود که زیارت آن سرور از اسباب کمال ایمان
 است و همچنین اخباری که وارد شده است در این که زائر چون بر آمده مر حبت نماید
 ملک تزد او آید و گوید پروردگار سلامت میرساند و می گوید عمل را از سر گیر که گناهان
 گذشته است آمرزیده شد پس چون خداوند بر او سلام برساند لابد او را از کفر و
 اتفاق حفظ نماید پس قلم مطمئن و دلم ساکن گردید باز حالت بهنم مرا بخوف انداخت
 که نهایت آنکه اینها که ذکر نمودی اعمال حسنه هستند شاید گناهان تو سبب جود حسنه
 شوند باز مضطرب شدم و بحالت هشتم التجا بردم که خطبه در عمل خود عامل است و در
 وسایل حسینی هست که برای او نوشته شود و حال آنکه از اعمال او نیست تا آنکه خطبه شود چنانچه در فضل

زیارت آن جناب وارد شده از برای زائر یک حج یا بیشتر از جهت های پیغمبر خدا و معلوم
 است که حج پیغمبر علی خود را از نیت تاجب شود و علی آن سرور البته مقبول خواهد بود و از
 عجایب آن روایات روایتی است که از حضرت صادق با ثور است که فرمود نذر و زی
 جناب حسین در دامان پیغمبر بود آن سرور با و ملاطفت می فرمود عایشه عرض کرد
 چه قدر تو را از این طفل خوشن می آید فرمود چگونه او را دوست ندارم که میوه دل فرود
 چشم من است و بدرستی که امت من او را خواهند گشت پس هر کس او را زیارت نماید
 بعد از وفاتش نبوی خداوند از برای او یک حج از جهای من عرض کرد یک حج از جهای
 تو فرمود ندی بلکه دو حج از جهای من عرض کرد دو حج از جهای تو فرمود ندی بلکه چهار
 حج از جهای من و همچنین او تعجب می نمود و حضرت زیاد می فرمود تا رسیدن دو حج و غیر
 رسول خدا پس امیدوارم شدم باز بحالت نعم افتادم و ترسیدم از اینکه حقوق
 الناس علی را بر دچا نچه وارد شده است که شخصی را در محضر باورند که اعمال
 او نور دهنده صحرای قیامت را پس اهل مظلّم آن اعمال را بیزند و گناهان خود را بر او
 بار کنند و او را آتش بزد پس باز خوف غلبه نمود و ملتجی بحالت دهم گشتم که مظلّم
 نمودم دیدم که وارد شده است در ثواب گریه بر آن حضرت اینکه حدی و نهایتی از
 برای ثواب آن نیت پس امیدوار شدم که هر چه را از باب مظلّم بریند
 باز تمام نخواهد شد باز فتنل بحالت یازدهم شدم و دیدم که بمقتضای اخبار بسیار شرط
 قبول اعمال قبول نماز است پس با خود گفتم شاید نمازهای تو مقبول نشده باشد
 و چون او را در دنیا دید اعمال تو را نخواهد شد پس امر بر من مشکل شد و نزدیک شد که
 نا امید شوم ناگاه بحالت دوازدهم فتنل گشتم و بان ختم شد احتمالات متعارضه میسر
 من بان محکم شد زیرا که وجوه امن و اطمینان پی در پی رسید و آن این بود که ملاحظه
 نمودم خواص عجیبی را از برای وسایل حسینی است یکی آنکه ثواب این وسایل اضعاف
 تو اقل است وارد شده است مؤثرند در قبول فرائض پس چگونه این وسایل مؤثر
 نباشند دیگر آنکه شرایط قبول و جسط در اعمال و عباداتی است که از شخص عاقل ضایع

و قصد قربت و زحمت واقع شود و در این وسایل علی هست که آثار بر آن مترتب است
 بر چند بدون اختیار و قصد واقع شود و آن رقت است بر مصائب از جناب و کبر
 بر آن حضرت که گاهی با قصد و تأمل و نیت قربت واقع می شود و آن داخل اعمال صالح
 و قابل قبول در دست و گاهی بدون اختیار حاصل می شود که هرگاه شخص درود
 این مصائب جان گذار را شنود بدون اینکه صاحبش را بشناسد که امام بوده
 یا از مسلمانان بود اگر کان کند که از خجالتان است باز رقت بر او مستولی می شود
 و بی اختیار اشک میریزد چگونه شخص رقت نکند هرگاه و بشنود که طفل شخصی از شدت
 عطش در پیش چشمش جان دهد یا او را بر روی سینه پدر شهید کنند و او نظر
 نماید یا چون بجهت او آب طلبد تیر بر حلقش زنند یا اینکه جسد کسی را بعد از کشتن یا
 مال ستم ستوران نمایند و سر او را با چوب و تازیانه بزنند و بر درخت پیاوی نزدیک
 او بجا دهند سال نبش کنند لابد هر نفسی قلبی از استماع این امور تغصیر الحال می
 شود و رقت می کند و این باعث رحمت الهی می شود چنانکه وارد است که چون حضرت
 یونس در شکم ماهی بر قارون جور نمود که او را فرو می برند و صدای یونس شنید
 از او سؤال نمود از احوال موسی و هرون و کلیم و آل عمران یونس خبر داد
 بموت ایشان قارون گفت و اسفا علی آل عمران پس مشمول رحمت شد و در ذی
 خفا از او مرتفع گردید در دنیا پس چگونه من امیدوار نباشم باینکه همیشه متأسفم
 بر آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیگر آنکه آثار کلیه هرگاه
 مانع از تاثیر آنها برسد غالباً مانع از تمام تاثیر می کند بلکه جزئی اثر آن باقی خواهد بود
 پس هرگاه اعمال سیئه من مانع از تاثیر تمام وسایل حبیب شود لا محاله جزئی
 اثری خواهد ماند و من بآن قناعت میکنم مثلاً در شان زائرین انجذاب وارد است
 که شفاعت ایشان را قبول می کنند در حق دهنه تقریباً صد نفر یا میگویند هر کس را بخواند
 و تش را بگوید داخل بهشت نما و من چون می بینم خود را که درهای جهنم بر روی من باز است
 بلکه الان بر من محیط است یا غلبه و زنجیر بلکه علامت خلود را بر خود مشاهده می نمایم پس

طمع ندارم که از جمله شیعیان محشر باشم بلکه قانعم با اینکه یکی دستم را بگیرد و از شداید قیامت بجا
 و بدیای آنکه بعد از مدتی از جهنم خلاص نماید که فخر فخرم و ایضا وارد است که زواران جناب
 در عرش با خداوند مکالمه می نمایند و چون لایق این مقام نیستیم قانعم که یک ملک از ملک
 رحمت بامن سخن گویند و ایضا وارد است که زائران جناب نهایت کوشش نمایند و من
 چون شایسته نیستم بلکه در معرض آنم که در جهنم با اهل بهشت بگویم قدری آب بمن اید پس
 ممنونم که یکی از ساقیان کوشش مرا آب دهد و ایضا وارد است که زائر حضرت با جناب پیغمبر
 هم مشورت خواهد شد در بهشت و چون شایسته این مقام نیستیم قانعم که از خوردن زرقوم خلاص
 شوم و لابد از آثار این موثرات عظیم این مقدار باقی خواهند ماند تا الله دیگر آنکه ممکن است
 که وسایل آن جناب در یک زمان بجهت شخص جمع شود از درجه ادنی که تباکی است تا در
 اعلی که پیش روی انجذاب است و حصول آنها بجهت حصول جمیع عبادات شود در
 زمان و اما مثلاً هرگاه مجلسی منعقد شود و ذکر شود در آن مصائب آن سرور و حاصل شود
 بجهت شخص بکاء و بکاء و تباکی و غزن و هم و رقت و توجه قلب بسوی آن حضرت بصلوات
 و سلام با اشعار قلب بکلمات و بزرگواری او و معرفت بحق او و تصور حالات او و غرض
 کریمه و جریح حجت آن و آرزو کردن یاری او و شهادت در رکاب انجذاب البته فائز شود
 ثواب جمیع وسایل عبادات که کرده است خدا را بجمیع عبادات حق شهادت در
 پیش روی آن سرور چنانچه خواهد آمد اخباری که دلالت بر آن دارد و چنین مجلسی
 دارا است صفات مشاهد شریفه را و آن چهارده صفت است اول آنکه مصلاهی خداوند
 است یعنی محل صلوات او است برابرش دوم آنکه ملائکه در آن حاضر می شوند یا
 آنکه شخص بدعای پیغمبر خدا و ائمه بدی فائز شود چهارم آنکه منظور نظر بجهت اثر جناب
 سید الشهداء گردد پنجم آنکه از حضرت با ایشان مخاطبه و مکالمه نماید ششم چنین مجلسی
 محبوب جناب صادق علیه السلام است هفتم مانند عرفات است هشتم مانند مشعر
 احرام است نهم مانند حطیم است دهم مطاف بیت الله است یازدهم قبه حنین است
 دوازدهم خاموشی کند آتشهاست سیزدهم تسبیح آب حیات چهاردهم تاملی بحال

آینه ای خلقت و شجاعت و تفصیل این مطالب کتاب القیادیه و چون این امر را تصور نمایم پس حکایت
 امکان نمی یابد که نا امید شوی از این همیشه بهداین حالات شریفه و عبادات لطیفه و
 اجتماع صفات و تواتر برکات پس اگر موافق بمیانج باشد بان قلیلی اثری خواهد ماند و بهما
 مراکتبی استند قلیلا لا یقال له قلیل و چون این مطلب را تعین کردید فحاجه باین
 را که گویا میروم و باید واری بسیار دست تو سل بدانان حسین زدم و بجهت استحکام آن
 شروع در تالیف این کتاب نمودم که مشتمل است بر بیان خصایص انجذاب که بان
 ممتاز است از تمام مخلوقات حتی از انبیاء و ائمه علیهم السلام و نامیدم آنرا خصایص
 الحین و غزایا للظلم امید از فضل پروردگار آنکه آنرا ذخیره قبر و ثور و مایه امن و سرور
 و اسباب بقای ذکر موفور قرار دهد و ما توفیقی الا بالله و علیه توکلت و الیه انیب و مرتب
 ساختم آنرا بر یک مقدمه و چندین مقصد که آن مخزون است اما مقدمه پس مشتمل
 است بر فهرست مطالب کتاب اجمالاً که در دو از ده عنوان همین خواهد شد و آن چنین است
عنوان اول در ذکر خصوصیات انجذاب است در عوالم وجود و محال شهود از اول
 خلقت تا آخر روز نهایت و در آن هفت مقصد است مقصد اول در خصایص انبساط
 در ابتدای خلقت نور شرفش مقصد دوم در خصایص انخسار با اعتبارات مقامات آن نور
 پاک در عوالم از عالم زرو اشباح و انعکاس در ظاهر آدم و انتقال آن بشجره بهشت و
 بسوی دنیا و خصایص عمل او مقصد سوم در خصایص حال ولادت و ایام طفولیتش
 مقصد چهارم در خصایص محل شهادتش مقصد پنجم در خصایص محل بعد از شهادتش
 نسبت بروح و سر و جسد آن سرور مقصد ششم در خصایص محل تینتش مقصد هفتم
 در خصایص محل ابتداء انقضاء آن دو هم در خصوصیت صفات حمیده و اخلاق
 پسندیده و انجذاب و عبادات و طاعاتش در ایام عمر و **عنوان سوم** در خصوصیت
 صفات و اخلاق و عباداتی که از انجذاب ظاهر شد روز عاشور که از آن جمله است
 جمیع مابین عبادات ظاهره و باطنه و مکارم اخلاق و جمیع مابین عباداتی که ممکن است
 جمیع آن و جمیع مابین عبادات و صفات حسنه که مانند جمیع اخلاص است و جمیع

عنوان
اول

عنوان
دوم

جميع اقسام بلا و تحمل آن و شکر بر آن و جمع جميع عبادات مخصوصی که مختص بانجناب
 بوده بخوان چهارم در بیان الطاف و احترامات خاصه الهی نسبت بانجناب و
 در آن هشت قسم است اول در خصوصیت تعبیر آن الطاف خاصه الهیه نسبت بان
 حضرت دوم در آنچه باو عطا نموده است از آیات صفات خود سوم در آنچه باو داده
 از کلام مجید و غیر آن از کلمات خود چهارم در آنچه باو داده است از افضل مخلوقات که
 خاتم است پنجم در آنچه باو داده است از اعظم مخلوقات که عرش است ششم در آنچه
 باو داده است از احسن مخلوقات که بهشت است هفتم در آنچه باو داده است از
 سایر مخلوقات فاضله ششم در احترامات و تشریفات که از برای آنحضرت است اول
 وجودش تا انقضای عالم عنوان پنجم در بیان منظر لطف خاص ربانی نسبت بانجناب
 عنوان ششم در خصوصیات که متعلق است بخشوع نسبت بذکر انجناب و رقت و
 و کرمه بر او عنوان هفتم در خصوصیات زیارت آن امام شهید عنوان هشتم
 در خصوصیت انجناب که متعلق است بقرآن مجید عنوان نهم در خصوصیات اوله متعلق
 است به بیته الله الاحرام و در آن چهارده مقصد است اول اینکه او خود بلیت الاحرام
 است حقیقه دوم آنکه انجناب تعظیم نمود کعبه را تعظیم خاصی پس خداوند از برای او
 فضیلتی قرار داد مخصوص و صفاتی که شبیه است صفات او با تفاوئی که بیان شد
 بسبب کرمه است سیم آنکه ثواب زیارت او را موازنه و معادله ثواب حج و عمره قرار
 داد و چهارم آنکه خاصه چهارم آنکه او را قرار داد بلیت احرام و از برای او حجاجی قرار داد
 بالخصوص پس از برای اصحابش حج خاصی است و از برای اهل بیتش حج مخصوصی
 و از برای انبیاء و ملائکه حج نسبت بان عنوان دهم در خصایص آن سرور
 نسبت بملائکه عنوان یازدهم در خصایص آن حضرت نسبت بانبیاء عظام و در آن
 چند مقصد و ابواب است که هر بانی مخصوص است به نبی از انبیاء باب اول در باب
 نوح باب دوم در باب ابراهیم باب سوم در باب اسمعیل باب چهارم در باب یعقوب باب پنجم
 باب ششم در باب موسی باب هفتم در باب یونس باب هشتم در باب زکریا باب نهم در باب یحیی

باب اسمی صا دق الوه باب موسی باب داود باب سلیمان باب عیسی ^ع عیسی
 و و از و بهم در آنچه متعلق است بحضرت خاتم الانبیاء از آنحضرت و این عنوان ختام
 کلام است خداوند ختام را خیر قرار دیر عیسی آن اول در بیان محال وجود آن سرور
 از ابتدای وجود تا انقضاء روز جزا و در آن چند مقصد است مقصد اول بدانکه حکما
 اختلاف کرده اند در اینکه اول چیزی که صادر شد از صانع واجب تعالی چه بوده و همچنین
 متکلمین اهل مل نیز اختلاف نموده اند در آن و اخبار نیز متخالف است پس اکثر حکما رفته اند
 باینکه اول مخلوقات عقل اول است و آن جوهری است بسیط مفارق ماده در ذات
 فعل پس چون واحد است می تواند که از واحد صادر شود و چون در او سه جهت حاصل است
 یکی وجود نظر بعلمت دوم وجوب بالغیر سیم مکان بالذات پس باعتبار وجودش
 سبب شد از برای وجود عقل دوم و باعتبار وجوبش از برای وجود نفس فلک
 اعلی و باعتبار امکانش از برای جسم آن فلکات عقل اول را ندید عقل دوم همچنین
 ترتیب و عقل و نه فلک موجود شد و چون عقل عاشر از مبدء دور است ایجاد
 عقل دیگر را تو می توانی نمود پس واسطه وجود بیولائی خاصه است و کذا القاء صور
 بر آن بیولی بسبب اعداد حرکات رویه افلاک ترجمه گوید عبارت کتاب در این مقام
 غالی از سهو نبوده و آنچه بیان واقع این مذهب بود بیان نمودیم انتهی و تا لبس بیطی
 که یکی از حکما است رفته است باینکه اول مخلوقات آب است و مذهب بیلیناس حکیم
 آن است که اول مخلوقات کلمه خداست و بعد از آن فعل و حرکت و حرارت و غیر
 از اینها از مذاهب نیز هست ولی آنچه از اخبار صحیحیه بسیار مستفاد می شود آن است
 که اول مخلوقات نور شریف حضرت پیغمبر است و عقل نیز بر این دلالت دارد
 نظر با شرفیت از حضرت و اجسیت او و کثرت اعتنای خدا بشان او و در بعض اخبار است
 که اول مخلوقات نور آن سرور و نور ائمه هدی است و بهر تقدیر نتیجه آن است که
 اول مخلوقات نور حسین است چون همه نور واحدند و نور واحد چنانچه جدش فرمود
 حسین منی و انا من حسین و در خبر دیگر انا من حسین و حسین منی که مقامش در بیان شرف

نور آن جناب بالاتر است از حدیث اول و چون آنجناب اول مخلوقات است و همه مخلوقات
 و طفیل وجود آن سرورند پس عجب نیست که جمیع مخلوقات بر آنجناب گریه کنند از انبیا
 و ملائکه و افلاک و انس و جن و شیطان و بهشت و جهنم و جمادات و غصا و معادن
 و نباتات و حیوانات و اشباح و ماه و نه از این عالم شهاب بلکه از جمیع عوالم که در بعضی
 اخبار وارد است که خداوند خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و یکای
 این عوالم نه تنها بعد از قتل آن سرور است بلکه پیش از تحقق آن بوده چنانچه در زیارت
 سیم شعبان از حضرت حجه غائب علی الله فرجه با ثور است بکته السماء و من فیها و الارض
 من علیها و لما یطأ لا تبها یعنی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بر آنجناب گریه که در دوزخ
 اینک هنوز قدم بر صدمه دنیا نهاده بود چون آن جناب در اول خلقت منظر خشوع و خضوع بود
 پس بر خضوع و انکساری که در عالم است از برای آن سرور است بلکه می گویند که آن خیر
 و شمشیر و سنان و تیر که بر بدن آن جناب میزدند ایضا بر حال او گریه می نمودند بلکه قایلین
 و ناصبین هم بفطرة اصلیه بر حال آن سرور گریان بودند و هر چند بعضی از صفات ظاهره و تغییر
 فطرة اصلیه داده بودند و مخلد در خواسته بودند ولی باز چون داخل می شدند بگریه می افشادند
 مانند کفاری که بقلب صدیق دارند و نیربان انگاری کنند و سجده و ایما و استیقینت با نام
 ظلم و علو مانند زناد و دهریه که چون داخل شوند از خداد و بیخج اقرار بتوحید می نمایند و هم
 چنین دشمنان آن جناب در حال غفلت گریان می شدند بلکه گاهی عظم مصیبت بجا
 بود که در حال غلبه عداوت و اشتغال بقتل و صرح و نهب و اسیر گریان می شدند چنانچه
 ابن سعد ملعون در وقتی که امر بقتل آن حضرت نمود و گریان می شد و آن ملعونی که سلب
 نمود کوشواره فاطمه دختر حضرت را گریه می نمود و نیزید ملعون با آن شقاوت و قساوت
 چون نظرش بر اساری افتاد بر حالت ایشان رقت نمود و گفت قبح باد پسر مر جانم
 مقصد دوم در بیان خصوصیات نور آن سرور بعد از خلقت تا زمان ولادتش پس
 می گویند خداوند جل جلاله متفرد بود با ذات و با او هیچ نبود پس ابتدا نمود خلقت نور شریف
 حضرت پیغمبر و مشتق نمود از نور او نور علی و فاطمه و حسن و حسین را از برای آن نور

شریف مجال متعدد و عوالم مختلفه تسهیل دارد و چنانچه از روایات ظاهری شود که بعضی
 پیش از خلق عرش و بعضی بعد از آن و قبل از خلق آدم و بعضی بعد از آن بودند و عوالم
 آن کابین عالم انوار است و کابین اشباح نوریه و کابین غلله و کابین ذرات و کابین نور
 بشتی و کابین عمود نور و کابین در نور و آدم و کابین در انکشان باد و کابین در پیشانی او
 و کابین در پیشانی اجداد و جد است اظهار انتخاب و محل آن نور کابین پیش روی عرش و کابین
 بالای عرش و کابین زیر عرش و کابین از طرف عرش و کابین در چهار بامی دوازده گانه
 و کابین در دیوای و کابین در سراسر اوقات و از هر محلی مدتی معین است مثلاً زمان وجود ایشان
 قبل از خلق عرش چهار صد و بیست هزار سال است و مدت توقف ایشان در اطراف
 عرش دوازده هزار پیش از خلق آدم و زمان بودن ایشان در زیر عرش دوازده هزار
 سال پیش از خلق آدم و اینجا مقام تفصیل دادن این مطالب نیست مگر هم گوید معرفت
 تحصیل این اسرار و مطالب را از ماتمناست و اندانچه وظیفه است تصدیق و تسلیم است
 بروجه اعمال و علم تحقیقت آن نور و متواتر و وظیفه اش در آن عوالم راجع بخود
 ایشان است و تطبیقات که بعضی از حکما و صوفیه با عقل خود کرده اند بر بانی درست ندارد و
 خوض در آن موجب خطر است انتهی و مقصود در این مقام بیان خصوصیت نور جناب حسین
 است از انوار ائمه و در جمیع عوالم مذکور پس می گوئیم امتیاز این نور در عالم جمع اضافه
 تشریفیه خاصه است که بنور اول دارد چنانچه فرمود حسین سنی و انامن حسین و در عالم
 فرق امتیاز آن سبب حزن و اندوه است چنانچه ظاهری شود از قضیه حضرت آدم که چون
 انوار غمه ظاهره در انکشان او اشراق نمود نور جناب حسین در ابهام قرار داشت
 و چون نظر حضرت آدم بر آنها می افتاد مهوم و محزون می شد و این اثر با حال
 باقی است که هر کس صحرای او غالب شود چون نظریا بهام نماید حزن بر او غالب می
 شود و از قضیه حضرت ابراهیم که چون اشباح خمس را دید از ملاحظه اشباح انجذاب محزون
 گردید مثل اینکه از شنیدن نام شریفش محزون می شد بلکه چیزی که نسبت بان داده
 می شود از اسباب حزن است مانند منجی که جبرئیل بر کشتی نوح کوید با سم انجذاب نوحی

از آن درخشند و رطوبتی مانند خون از او ظاهر گردید که موجب خزن حضرت لوح و نوحه او
 گردید و ایضا آن نور شریف چون با صلاب طاهره و ارحام مطهره مقتل می شد از اثر
 آن نور می درجین حامل آن ظاهر می گردید چون خود از حاملین از آن نور نبودند و در جین حضرت
 زهراء و حمل حضرت حسن نوری علاوه ظاهر شد چون حضرت فاطمه خود نیز از آن
 نور است ولی در حمل حضرت حسین نور خاصی در جین زهراء ظاهر شد چنانچه حضرت
 بان خبر داد و والده ماجده اش فرمود که من چون بحین حامله شدم در شب تار
 اخیل جی چراغ ندا شتم پس امتیازش آن است که بر نور غالب می شود و ایضا بر نور
 اقیاب نور او غلبه می نمود چنانچه از بعضی منقول است که حاضر بوده است در حال شهادت
 آن سرور گفت نور جمال آنحضرت مرا از فکر کشتن و مشغول نمود با آنکه اقیاب در آنوقت
 بلند بود و ایضا چیزی حاجب نور شریف نبوده چنانچه همان شخص گفت که ندیدم کشته شدن
 و خون آغشته باشد نورانی تر از حسین پس خاک و خون حاجب آن نور پاک نبوده و
 مقتصد بر سیم در بیان خصوصیت محل و بعد از ولادتش پس می گوئیم اول مجلس بعد از
 تولد دشتی رسول خدا بوده چنانچه مروی است که حضرت در درجه پستاده بودند
 منتظر ولادت آن جناب بودند پس چون متولد شد بیئته سجده زد اگر چه پنجمین خدا است
 که پس مرابا و عرض کرد که هنوز او پاکیزه نکرده ایم نموده اند و او را پاکیزه می کنی خدا و
 را پاک و پاکیزه کرده پس آورد او را در حالتی که پیچیده بود او را در پارچه که از پشم
 بود پس گرفت او را بدست خود و نظر فرمود با و و که پست و فرمود و شوار است بر من ای
 اباجد الله و بعد از آن کاهی بردوش و گردن چیریل بود و کاهی بردوش و شش پنجم بر
 سینه و پشت آن سرور و کاهی بردست او سنا می که بلند می فرمود او را که دانهش را
 بوسه و کاهی بلند می فرمود او را که نشان اصحاب و بدو سفارش او را نماید و کاهی
 در حال سجود بر پشت آنحضرت سوار می شد و کاهی بردست امیر المؤمنین بود که آنحضرت
 او را نگاه میداشت تا پنجمی تمام اعضا و ارجی بوسید و آخر مجلس در دنیا در
 سینه پنجم خدا بود در حال اختصار دان سرور او را می بوسید و می فرمود و نیز در بابا

من چه کار است خدا و ارمبارک نکند مقصد چهارم در بیان خصوصیت محل آن حضرت
 بعد از شهادت و پیش از دفن با خاصه حال شهادت پس آنست که هر منجمه امامی که شهید
 می نمودند یکشتن یا بر مردادن در خانه خود بوده یا در شهر یا در محراب یا در پشت و آبر
 احدی از ایشان اتفاق نیفتاد که در صحرای قفر بر روی خاک شهید شوند چه قدر بزرگست
 توای آقا و اباعبد از شهادت پس جسد شریفش را با آسمان پنجم بردند و باز بر زمین که ببلای
 گردانیدند و در آنجا سه روز افتاد و بود و سر مبارکش گاهی بر روی آسمان و گاهی بر زمین و
 گاهی بر درخت اویران و گاهی بر دلیز خانه نیریلحون و گاهی بر درواز و شام و گاهی در
 طبقه نذر این زیاد و گاهی در پشت نزد نیریلحون و در شهر شهر گردانیدند از کربلا تا شام و
 گفته اند که از شام تا مصر و از مصر تا مدینه یا از شام بکربلا یا از شام با آسمان متبرجم بود
 مصنف اعلی السلام تمامه فراموش نمود و آینه خانه شمر و تنور خانه خولی و دیر را به بیان
 صندوق پاسبانان را لاجول و لا قوه الا بالله مقصد پنجم در خصوصیت محل
 در عالم برزخ در حدیث است که آن حضرت در بین عرش است و نظری نماید بجل
 شهادتش و بسوی زوارش و ایشان را می شناسد بآنهم خودشان و پدرشان و
 بدرجات و مقاماتشان بهتر از شما عالم است و می پسندد که بکنندگان خود را و طلب
 مغفرت می نماید از برای ایشان و از پدران خود سؤال می کند که ایشان نیز طلب
 مغفرت نمایند و می گوید ای کبری که شنید و اگر بدانی که خداوند از برای تو چه جیسا نموده است
 خوشحال تر بشتر بخرج خواهد بود مقصد ششم در خصوصیت محل انجذاب در روز محشر
 موقف اکبر در روایات بسیار است که انجذاب را مجلس خاصی است در زیر سایه
 عرش که باز او کریم کنندگان خود را نش گرفته با هم سخن می گویند و از شایده
 این هستند و از واج ایشان از بهشت پیغام می دهند ایشان را که مشتاق هستیم
 بشما رضائی شویم که بهشت را بر صحبت آن مجلس شریف ترجیح دهند و موقف مخصوصی
 در روز محشر دارد که محشر بر پا خواهد شد آن وقتی که بر پا می آید سر در بدن ندارد و
 از کمرهای او جاری است و فاطمه چون آن بیست را مشاهده می نماید شوق می زند که

اهل موقف مضطرب می شوند و شرح این مطالب در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی
 مقصود منقسم در خصوصیت محل آن سرور است در پشت و آن: جانی است مخصوص که
 حضرت پیغمبر او را بان خبر داد و فرمود از برای تو در پشت در جانی است که رسیدن بآن
 منوط به شهادت است و آنحضرت زینت تمام پشت است پس گویا که تمام پشتهاست
 و بنم از برای اوست **عنوان دوم** در صفات و اخلاق و عبادات آن سرور است
 نه من حیث صفات الاهیة که آن از چیز ادراک برتر است پس می گوئیم که یکی از آن صفات
 حمیده صفت غیرت دین است و عدم تحمل بار ذل و او باش چنانچه مروی است
 که ابن سعد عرض کرد در اینجا بکتاب که نازل شود بر حکم پسر زیاد و نیز پدر و از قتل خلاص شود
 حضرت فرمودند هرگز نخواهد شد که من دست ذلت بشمارم و مانند غلامان اقرار بکنم
 کنم خدا و رسول و اهل ایسان بان راضی نیستند و هر کس بعد از آن جناب باین مقام رسید
 بنظر خود اقدار با آنحضرت نموده و دیگر صفت شجاعت است و آنحضرت در این صفت مجتهد
 رسید که شجاعت حسنیة مثل سایر نمود و از حیدر و صفدر این مقدار در چیز بروز و ظهور
 نرسید و دیگر صفت عبادت است که از وقتی که در شکم مادر بود مادر صدای تسبیح او را
 می شنید تا وقتی که سرش را بر نیزه نمودند قرائت قرآن می نمود و این خاصیت علاوه
 است بر آنچه حضرت سجاد فرمود در ثواب شخصی که از آنجناب سؤال نمود که چه اولاد
 ما جرت کم است فرمود عجب آن است که ما چگونه متولد شویم و حال آنکه آنحضرت شب
 هزار رکعت نماز می کرد و صفت دیگر رعایت حقوق است بعد از رحمن سلیمی یکی از اولاد آن
 حضرت را سوره حمد تعلیم نمود پس آن حضرت هزار دینار و هزار حله با و عطا نمود و
 دهان او را پر نمود از در و فرمود حق او زیاده بر این است صفت دیگر حیا است در وقت
 و رقت بر حال سائل از جهت ذل سؤال چنانچه معروف است که اعرابی سؤال
 نمود از آنجناب در ضمن چند شعر لم یجب الآن من رجاک من ترک من دون
 بابکنا الحلقه ای پس حضرت داخل خانه شدند و چهار هزار درهم در ردای خود
 بستند و از شق باب با عرابی دادند و فرمودند خدا فانی الیک متعذر و اعظم با

عليك ذو شفقة لو كان في سمرنا القذاة عصي امت سمانا عليك شند فقه كن
 ريب الزمان ذو غير والكف منى قليلة النفقة يعني بکیر این در اهر او از کمی آن غدر می
 خواهیم و بر تو مهر بانم اگر وسعتی در امر ما بود بیشتر از این ابر عطای ما بر تو یرش می نمود لکن
 انشاء زمان حق ما را رعایت نمودند و دست من از مال دنیا تهی است و ایضا سائلی را
 هزار و نیا ریادیم داد پس آن شخص پولها را صرافی می نمود خازن او را گفت بکیر خیری
 بما فروخته گفت اری ابروی خود را حضرت فرمود راست گفتی با و بده هزار هزار و هزار
 یکی بجهه سؤال و دوم بجهه ابرویت بجهتیم آنکه نزد ما آمدی و پیش دیگران نرفتی و ایضا
 وقتی رقه بان حضرت داد حضرت فرمود حاجت تو رواست پیش آنکه رقه خوانده شود
 شخصی چرا رقه را نتواند این کلام را فرمودی فرمودند خداوند از من سؤال خواهد
 نمود که چرا او را بانتظار نگاه داشتی تا رقه را بخوانی باری در این صفت حیا بمقامی بود
 که حیا می نمود از ذلت سؤال جاہلی که می خواست او را تعلیم مسئله دین نماید چنانچه
 در روایت است که دید انجناب شخصی را از اعراب که وضو را درست نمی گرفت
 پس خواست تعلیم نماید و حیا کرد پس برادرش حضرت حسن گفت که مادر حضور او
 وضوی سازیم و از او سؤال می کنیم که کدام وضو بهتر است چون چنین کردند آن اعراب
 متنبه شد و عرض کرد شما هر دو خوب وضوی گیرید و من جاہل بودم که نمی دانستم وضو
 صفت دیگر رقت آن حضرت بر اہل ہجوم و غموم چنانچه وقتی عبادت امامت این زید
 تشریف بردند و او در حالت احتضا بود پس ای کشید و گفت و انما حضرت فرمودند
 تو از چلیت گفت قرض دارم شصت هزار حضرت فرمودند دین تو بر ذمه من است
 گفت می خواهیم دیون نمرده باشیم حضرت امر فرمود تا مال را حاضر نمودند و بطلت کار آن
 او دادند پیش از آنکه وفات نماید صفت دیگر صدقه پنهانی دادند چنانچه
 منقول است که بعد از شہادت در پشت اسر و اثر پنهان دیدند از حضرت سجاده سؤال
 نمودند حضرت فرمود این از اثر آن باری است که شبہا بدوش می گرفت و از برای
 ایام و میوه زمان میرد شاع گفته و ان طلع للبر بقله سرا الی اہله لیل المکسور

یعنی آن پستی که شبها صدقات را بجهت فقر انقل می نمود چرا باید که از سم ستوران نکست
 کرد و بیلا صفت دیگر شده غمی که داشت در خلاص نمودن خلق از عذاب خدا و بان
 سبب این بار گران شهادت را قبول نمود تا اینکه بمقامی رسید که شفاعت نماید عاصی
 و در این امر چنان اهتمام داشت که می خواست خلاصی دشمنانش را بهم بسکای می که آن شخص
 اندک بمقتل انجناب حضرت در روی او خسیدند و او را مو عظمه فرمودند و هرگاه می دید
 که تخلیص کلی ممکن نیست باز سعی می نمود در تخفیف عذاب ایشان چنانچه بهر مرتبه این بابی
 مسلم بعد از آنکه دید و عظمه را و اثر نکرد فرمود پس از این زمین بیرون رو گشتن را از پستی
 و صدامی مارانشنوی و همچنین بجعفر فرمود چنانچه در محاشش بیاید انشاء الله صفت دیگر شده
 خوفش از خداوند که بفرقت و ضومی گرفت رنگش متغیر می شد و بدنش بلرزه می آمد چون از
 بیش سوال می نمودند فرمود شایسته است از برای شخصی که بحضور پادشاه قنیا
 می رود و اینکه رنگش زرد شود و بدنش بلرزد و مردم از شدت خوف انجناب تعجب
 می کردند حتی اینکه وقتی عرض کردند که چه قدر عظیم خوف تو از خداوند فرمود در قیامت این
 سخاوت بود احدی مگر کافی که در دنیا از خداوند خائف باشند مؤلف گوید تا فلان ملک
 حضرت سید الشهداء در وقت اراده وضو بجهت عبادت خدا بدنش از ترس لرزان و
 رنگش زرد می شود و ما بکنا بان کبیره مشغول می شویم و اصلا او اهمه واضطراب نداریم پس
 چگونه دعوی متابعت انجناب می کنیم او در نزد افضل طاعات لرزان و مادر نزدش
 معاصی خدا ان به بین تفاوت روا نکجا است تا کجا صفتی که از خصایل انجناب مدویه
 است و راست از دوست و دشمن چنانچه او را در قرآن مجید فرموده است بچند صفت
 یکی اینکه اوست نفس مطمئنه دیگر اینکه او کفل رحمة است و دیگر اینکه او از جمله افراد اول
 است که خداوند واجب نموده است احسان با او چنانچه در تفسیر بر دو آیه وارد است
 و دیگر مراد بمن قتل مظلوما در تاویل آن حضرت است و همچنین ذبح عظیم و کبیر معص در
 شان حادثه کربلاست و ایضا او را بچند اسم یاد نموده است مانند فجر و الزهراء
 و مرجان و اینها همه در احادیث ماثور است و نوشته شده است در بیان عرش که

الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة و در احادیث قدسیه صرح انجناب و ارادت
 باینکه مبارک باد مولودی که بر او است صلوات و رحمة من و ایضا و ارادت که
 انجناب نور اولیاء من است و حجت من است بر خلق و ذخیره است بجهة عاصیان جناب
 انشاء الله تفصیل بیاید و حضرت پیغمبر نیز انجناب را مدح نموده بصفات عجبیه من جمله
 روزی فرمود مر جابر تو ای زینة آسمان و زمین ای ابن کعب عرض کرد آیا غیر از تو
 کسی زینة آسمان و زمین باشد فرمود قسم بخداوندی که مرا برستی بر سالت فرستاده که
 حسین ابن علی در نزد اهل آسمانها بزرگتر است از آنچه در زمین است و بدرستی که خداوند
 بر این عرضش نوشته است الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة پس گرفت دست
 آن جناب را و فرمود ایها الناس این است حسین علی پس بشناید را و او تفصیل
 در سدا و راجحانچه او را خدا فیضت داده است تا آخر حدیث مترجم گوید حذف متعلق فیض
 عموم است پس از این حدیث ظاهری شود فضل بطریق عموم انتهى باری تمام ملائکه و
 انبیاء و صلحا نیز انجناب را مدح نموده اند و مخصوص آن است که دوست و دشمن آنحضرت را
 مدح کرده اند از انجمله معاویه در وصفش نیز مدح از انجناب کرده و ابن سعد در بعض
 اشعار او را مدح نموده و دشمنانش در وقتی که آن حضرت فضایل خود را تعداد می نمود
 و از ایشان شهادت می طلبید همه اعتراف نمودند و شمر ملعون فریادی کرد که انه
 لکفو کریم و کشته شدن بدست او عار نیست و سنان در وقتی که مشغول قتل آن بزرگوار
 بود می گفت تو را می کشم و می دانم که پدر تو اشرف اولاد آدم است و آن ملعونی که بر حضرت
 را بنزد این زیاد و در این اشعار را خواند اعطاء رکابی فقتله و ذهبنا انی قلت الیه
 الحجبا قلت خیر ان سس اما و ابا و خیر هم ان یسبون و ابا یعنی سنگین کن بابر
 شتران مرا از فقر و طلازیرا که من بجهت رضای تو سید بزرگوار می کشتم ام بهتر از
 همه مردم است از جهت پدر و مادر و حسب و نسب و نیز پدر مدح نمود انجناب را زانی
 که بنده زوجه او در مجلس عام وارد شد بدون چادر و ستر پس برخواست و
 سر او را پوشانید و گفت برو بر حسین گریه و نوحه کن که بزرگ قریش است و چون نیامد

چنین گوید پس شما دوستان چرا باید از گریه و فند به سبک با شید و بر سر جانان بنالید
 خاتم النبیه که مذکور شد ششم از مدایح و فضایل النسر و بود که بیان شد و مرا کجا آن خدا
 که احصای فضایل کسی را نمایم که پیغمبر خدا در حق او فرمود بعد از آنکه بسیار از برایش
 گفت او را تفصیل و پس چنانچه خدایش تفصیل داده لیکن بهمان یک فضیلت خاصه
 را بیان میکنم که مشکل است بر جمیع خدا که آن سرور موجب خزن و سرور و بسبب
 اسف و فرج هر دو بوده است توضیح این امر عجیب آن است که چون آن حضرت بسبب
 خزن مؤمنین بوده است از اول خلقت تا روز بعثت بجهت اسبابی که ذکر شد فرج
 شد بلکه بسبب عزیزی که در آن خزن اندوه مقرر نشده پس خداوند او را بسبب
 فرج و سرور مؤمنین قرار داده باینکه تمام بهشتها و حورالین را که دارا سرور و فرج
 است از نور پاک انتخاب خلق نموده چنانچه مرویست از انس که گفت پیغمبر خدا
 خداوند خلق فرمود مرا علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق نماید شکافی
 که نه آسمان بود و نه زمین و نه ظلمت و نه نور و نه شمس و نه قمر و نه بهشت و نه دوزخ
 عباس عرض کرد چگونه بود است ای خلق شما فرمود ای عم چون خداوند خواست که
 ما را خلق نماید تکلم فرمود بکلمه پس از آن نوری آفرید پس بکلمه دیگر تکلم نمود پس از آن
 آفرید روحی را پس مخلوط نمود نور را با روح پس باینچ نفر را از آن خلق کرد پس ماسیح
 و تقدیس می نمودیم او را در وقتی که تسبیح و تقدیس نبود پس چون اراده نمود که خلایق
 را آتش نماید شکافت نور را پس خلق کرد از آن عرش را پس عرش از نور من است
 و نور من از نور خداست و نور من افضل است از نور عرش پس شکافت نور برادر من علی را
 و خلق نمود از او ملائکه را و علی افضل است از ملائکه پس شکافت نور دختر من فاطمه را و خلق
 نمود از آن آسمان و زمین را پس آسمان و زمین از نور دختر من فاطمه است و نور دختر من
 از نور خداست و دختر من افضل است از آسمان و زمین پس شکافت نور فرزند من حسن را
 پس خلق نمود از آن شمس و قمر را پس حسن افضل است از شمس و قمر پس شکافت
 نور فرزند من حسین را پس خلق نمود از آن بهشت و حورالین پس حسین افضل است

از بهشت و حورالعین تمام شد حدیث شریف پس حسین عزرن کل مؤمن است و سبب
فرج ایشان نیز خواهد بود و عجب است که آن سرور سبب عزرن بهشت و حورالعین هم بود
که آنها خود از سبب فرج اند چنانچه وارد شد و است در اخبار که بهشت گریه نمود بر
حال انجناب در وقتی که بروی خاک افتاده و حورالعین لطیف بر صورت زدن و ماتم در آن
علیین برپا شد و عجب تر است که آن حضرت سبب عزرن بهشت شد نیز سبب فرج آن
گروه چنانچه در خبری وارد است که بهشت خواش نمود از خداوند که او را زینت بدین افرات
داد و امکان از آن سخن پس بخود نازید چنانچه عروسان کنند از شدت فرح عنوان هم در خصوصیت صفات
افلاک و عباداتی که از ان جناب ظاهر شد در روز عاشورا که از آن جمله است جمع مابین
عبادات ظاهریه و باطنیه و مکارم اخلاق و تحمل اقسام بلا و شکر بر آن و جمع جمیع در
عبادات مخصوصی که در آن روز نمود و بآن سبب مورد الطاف خاصه گردید و آن عبادات
است که جامع جمیع عبادات بود از بدنی و واجبه و مندوبه ظاهریه و باطنیه و قلبیه و جمیع
و مندوبه باکلی و اشرف افراد هر یک پس عبادت نمود آن حضرت جمیع انحاء عبادت
از مفردات و مرکبات در آن روز و ظاهر نمود مکارم اخلاق و صفات حمیده و پسندیده
با سمرها از مندوبه و متضاده علاوه بر آنکه تحمل گردید انواع اعظم ابتلا را و صبر نمود با کل
انحاء صبر بلکه شکری نمود بر آنها با شرف و جود و شکر پس رسید بسبب این عبادت
بمقامی که جامع تمام فضل است و حاصل شد از برای او در باب خصوصیتی در عبادت که
از برایش شرکی نبوده و بهین سبب مخصوص گردید بختاب یا ایها النفس المطمئنه از
الی ربک و مختص شد بر ضا و گردید راضیه مرضیه و مخصوص شد بعبودیت مخصوصه
و بهشت خاص که فرمود فادخل فی عبادی و ادخل فی جنتی حال تفصیل این عبادات
مخصوصه جامع را بیان نمایم بعون الله سبحانه پس می گوئیم که خداوند متعال تکلیف
نموده است بندگان را از روی مصالح ایشان بتفاوت درجات و مقامات و اختصاص
پس از برای هر پیغمبری شش عی و راهی مقرر نموده اند و از برای هر یک خصوصیتی است
قرار داده و این شریعت سلسله غرار از برای پیغمبر مقرر داده و از برای خود آن سرور

خصایصی مقرر ساخته که از بیت تجاوز می شود و از برای او صیاء انجذاب نیز احکامی مخصوص
 قرار داده در آن صحیفه که دو اژده مهر بر آن بوده از مهر طلا که تیش ندیده و جبرئیل آن را
 بسوی حضرت رسول آورد قبل از وفاتش و گفت این وصیت تو است بسوی نخبه اهل
 بیت فرمود گیت نخبه ایشان گفت علی ابن ابی طالب و اولاد او پس داد پیغمبر آن صحیفه را
 بامیر المؤمنین و امر کرد که او را که یک محضر را باز کند و عمل نماید بآن پس آن حضرت
 چنین نمود و داد آن را بحضرت حسن و نیز یک مهر را باز کرد و عمل نمود بآن پس داد آن را
 برادرش حضرت سید الشهدا پس کشود مهری را پس دید نوشته است پروین رو با
 اصحاب خود بسوی شهادت و بفروشن نفس خود را از برای خدا پس چنین نمود آن سرور
 و داد آن را علی ابن الحسین پس کشود مهرش را دید نوشته است ساکت بنشین در منزل
 خود و عبادت خدا کن تا مرگت در رسد الحدیث و چون تکلیف حضرت حسین آن بود
 که خود را بخدا بدهد در روز عاشورا پس آن جناب جمع نمود در آن روز بین جمیع عباد
 بدینیه و قلیبیه از فعلیه و ترکیبیه واجب و مندوبه تمام انواع و اصناف و اقسام و اشخاص
 آن از مشرکات و مختصات تا آنیکه معامله کلیه با خدا نمود و مستحق گردید که خداوند با او
 عطا نمود آنچه را که ممکن است بمخلوقی داد و شود از عطا یا و الطاف جلّیه و خفیه و تفصیل
 این معامله و بیان این عبادات جامعه موقوف است بر آنیکه عبادات و اخلاقی را
 یک یک خوانی نمایم بترتیب کتب تقویم پس ذکر کنیم کیفیت او نمودن آن جناب آن را
 پس بیان نمایم بعضی از خصوصیات جمع و ترکیب آنها را کتاب المعاد است
 البدیته الواجبه و در آن چند باب است باب الطهاره و الظاهره آن حضرت در شب
 عاشورا غسل نمود بآن امی که ولدش علی اکبر آورد با آنیکه می دانست که بآن مضطرب
 شد و آن از خصایص انجذاب بود و اما طهارت باطنیه پس وضو گرفت بآن نجفی
 که از قلب مبارکش جاری شد و بعد غسل ترتیبی نمود بخونهای که از سر و اعضایش
 جاری گردید و عاقبت غسل را تمامی نمود بخون جگر مبارکش و تیمم نمود با خاک گرم که ملاو
 صورت خود را بآن مالید آنوقت که پیشانی مبارک را بر آن گذاشت تا تسکین نماید

[illegible]

واجب است بجهت تجنیز اموات و تغیل و تکفین و حنوط و دفن و نماز برایشان مکرر شد
 در مهر که همان نماز تنها و دفن با شتاب در آن لازم است و مستحب است
 تسبیح آن بخازه و چهار گوشه اتراب و داشتن و غیر این آداب و سنن که در کتب فقه
 مشروح است و آنحضرت نسبت با صحابش از واجبات آن متکثر نبود و شاید
 واجب از نماز را بجا آورد و باشد و اما دفن پس بحسب بعض روایات از برای طفل
 رضیعش یا شمشیر قبری خمر نموده و او را دفن کرد و شاید ترش چرخه باشد
 یکی آنکه از آن متکثر شد و دوم آنکه از قطع راس او را نجات دهند سیم آنیکه سه روز بر بدن
 خاک نماند چهارم آنیکه پا مال تنم آسبان نشود پنجم آنیکه بدن او را بدین حالت مشابه
 نمایند بی آنچه را متکثر شد انتخاب نسبت با صحاب بجا آورد و مثلاً اجساد ایشان را
 جمع می نمود و بعضی را بهلوی بعضی می گذاشت و بعضی خود بتفیس نفیس نقل می نمود و
 تسبیح می فرمود اگر دیگر حمل می کرد کتاب الزکوة و الصدقات انتخاب و
 نمود بدن و زکوة مال را نه همان عشر یا ربع بلکه تمام آنچه داشت داد حتی آنجا
 که نه که قیمتی نداشت و بجهت فک رقاب در شب عاشورا چند حله عطا نمود که قیمت آنها
 هزار دینار بود باب الحجا و هر چند همه ائمه هدی حق جهاد را بجا آوردند چنانچه در
 زیارت جامعه است اما آن حضرت در جهاد خصوصاً قی بود که احدی بان مکلف
 نشده غیر از آن سرور و آن چند امر است یکی آنکه از شرایط جهاد در اسلام آن
 بود که کفار و از دهر بر مسلمین زیاده نباشد پس واجب بود که یک نفر از ده نفر فرار
 نکنند و بعد از قوة اسلام و از زیاده شوکت آن تخفیف و اردو شد و شرط شد که از دو
 مقابل نباشد پس اگر کفار زیاده بود و مقابل باشند جهاد لازم نبود و بر آن جناب
 لازم شد که یک تن در مقابل سی هزار نفر بلکه بیشتر باشد و جهاد نماید و دوم آنیکه جهاد
 بر اطفال و شیوخ لازم نبوده و در این واقعه مشروح کرد و دیدار برای طفل مانند
 قاسم و جعفر الدین الحسن و طفل آن مجوز و همچنین از برای شیخ کثیر بحسب ابن مطهر سیم
 آنیکه مظنه هلاکت نباشد و آن حضرت می دانست که گشته میشود و باصحاب خبر داد

که فردا تمام شاکسته می شود و نجات نیابد مگر و ندیم علی و ایضاً آن ستمکاران با انجناب
رفتاری نمودند که خداوند و جاد با کفایت مقرر ننمود و بدو من جمله باید قتال در شهر حرم نباشد
و آنها با انحضرت در محرم که شهر حرام است قتال نمودند و انحضرت ما حار با آنها مقاتله
نمودند و دیگر آنکه طفل و زن را نباید کشت از کفار و از انجناب چند طفل بکشد و شیر خوار شهید کرد
یکی آن طفل که حضرت جنبید که او را پیوسته تیری بجانب او انداختند و او را شهید
کردند و دیگری را نیز در ایشان برد و از برایش آب طبلید و جوش آب تیر بر حلق و مش نمودند
و دیگر آنکه هر کافک فر شرط مبارزت نماید بر او یک دفعه هجوم نمایند و ایشان شرط نمودند که
یک یک بمیدان آورند بعد مخالفت کردند و از هر طرف بر او هجوم نمودند و فرقه بالیف
و فرقه باوج دیگر آنکه ابتدا بقتال بعد از ظهر باشد تا اینکه مقاتله طوی نکشد و شب
حایل شود تا اینکه بالتمام متاصل شوند و ایشان خلاف این معنی نمودند و از اول طلوع
شغال قتال شدند دیگر آنکه سر کافرا چون بریدند از معرکه و محل حرب بجائی نقل کنند
و ایشان سر مبارک انجناب را بکوفه و شام با سر اصحاب لعل نمودند دیگر آنکه کافرا
اگر بزرگ قبیل باشند او را سلب کنند چنانچه حضرت امیر در وقتی که عمر و بن عبدود را
بقتل آورد و او تمام کفر بود و زره قیمتی اعلی در برداشت که بی نظیر بود حضرت متعرض
آن نکرد دیدن شخصی عرض کرد که چرا زره او را نبردید فرمود او بزرگ قوم است نخواستم
هتک حرمتش کنم و خواهر عمر چون این حال را دید و فهمید که قاتل او جناب امیر است
فرحناک شد بدو چهره یکی آنکه دید که قاتلش بزرگ بوده و دیگر آنکه حرمت او را ملامت
نمود و پس لوکان قاتل عمر و غیر قاتله لکنت ابکی علیه اخر الابد لکن قاتله من الایمان
به و کان یبغی ابو پیضه البلد و ایضاً انهار سرور نمود کفت اشک من خشک
نشود اگر بر تو گریان شوم ای برادر سالهای در از بزرگی گذران نمودی حال بهم بدست
کفو گری گشته شدی من نمیدانم که اگر قاتل برادرش پسر بزرگ چران بود که بر من پس
ناجحت بداصل حرامزاده بود شمر ملعون یا چه میکرد دیگر آنکه کافرا را مثله نمودن مشروع
نست یعنی نباید اعضاى ایشان را قطع نمود حتی اینکه حضرت امیر المؤمنین ع نهی فرموده

از مشک کردن باین طحج که اشیای اولین و آخرین بود و این امر نیز در پیش کفار و بت
 پرستان ثابت بوده در جاهلیت نسبت بمسلمین چنانچه ابو نعیمان زمانی که بر جسد
 حمزه عبور نمود آمد نزدش و سرنیزه را برد بانث گذاشت و گفت چش انبی عاق و
 چون دید که انکثانش را بریده و شکمش را دریده و جگرش را برده اند فریاد کرد که یا
 اتباع محمد در قتلای شما مشک است قسم بخدا که من امر بآن نمودم و بآن راضی
 نبودم لکن پس زیاده ملعون با عظم از مشک فرمان داد و نوشت باین سعد که چون حسین
 را کشتی اسبها را بر سینه و پشت او بتاز هر چند بعد از کشتن ضرری بحال او ندارد و گون
 کلامی گفته ام عمل شود و بیکر آنکه چون زنان کفار را اسیر کنند نباید ایشان را بر کشته تمام
 خود عبور دهند و در خیبر چون بلال صغیر را بر کشته خیبر میان عبور داد و بدنش بلرز
 در آمد او را انجدمت حضرت رسول بر حضرت بلال را عتاب فرمود لکن نسبت
 با سیران آل محمد گفتا نکردند و بر بر قتل بلکه سدهای ایشان را همراه ایشان داشتند
 و همواره در پیش چشم ایشان بود تا وارد شام شدند و بیکر آنکه زنان اسیر از کفار
 اگر از خاندان سلطنت باشند ایشان را در بازار بر عرض بیع و دنیا و نروند و در مجلس
 بیاندازند و رویهای ایشان را مکشوف نماید و در روایتی از حضرت باقر علیه السلام
 که چون جلایا را وارد شام نمود اهل شام با هم می گفتند که مانند دیده ایم اسیرانی
 که از اینان خوشتر باشند و در مجلس نرید ملعون شخص شامی با و گفت ای نریدین
 جاریه را بمن بخش و این فقره بدتر و بالاتر است از پروان آورد و در معرض بیع با سایر
 معروف و نهی از منکر شرط آن امن از ضرر است انجباب با قطع بضر اقدام بر آن
 نمود و آن از خصایص انحضرت است و از برای هدایت و ارشاد خصوصیات است پنجم
 در روی قاتل خود بقیتم می نمود و او را موعظه می فرمود و سر مبارکش را بسبب رازش
 با سلام نمود کتاب العبادات المستحبه باب سقی الماء آب و اذن تجب
 مؤکد است حتی بکفار و بهائیم و واجب است در بعض اوقات و احوال انرا در قیامت
 پیش سایر اعمال بخش می دهند و از انجباب انواع آن بعمل آمد چنانچه بدست شما نش

آب داد و سببان ایشان را سیر آب نمود و بنود الجناح فرمود که آب و انواع استعمل
 نمود و بجهت اغفال و عیالش حتی اینکه چاه کند بدست مبارک و سؤال نمود از اشرار بر
 خود بزبان مبارک تا اینکه خواشش نمود که قطره از آن را از برای طفلش بدهند بآ
 لا طعام اطعام نمودن در وقت تنگی بنیم و مسکین از فضل اعمال است و موجب خلاص
 از عقبه دشوار و انجذاب از این عمل ممکن نشد در روز عاشورا با اینکه روزی بود که بر
 ایشان تنگ بود از هر جهت زیرا که طعام بالمره در نزد ایشان مفقود بود از این جهت
 حضرت سجاد می فرمود که فرزند رسول خدا شهید گردید که سینه و تشنه ولی چون
 تشنگی شدت زیاده بود که رزق گشته و آنحضرت طلب آب نمود و طلب طعام نکرد
 چون در آن ذلتی است که اصحاب غیرت از آن استنماع دارند بلکه اگر کسی بدون
 سؤال بهم میداد نمی گرفتند و از این جهت که چون اهل کوفه فرما کرد و با طفل ایسر می یافتند
 ام کلثوم صیغه زود برایشان که صدقه بر احرام و می گرفتند از زبان اطفال و می انداختند
 زیرا که اطعام در این حال صدقه ایست که مشتمل است بر امانت و ذلت و قبول از برخوا
 شان حرام بوده هر چند بعنوان زکوة نباشد باب الملاحظه مهربانی کردن با اولاد
 و ارحام خصوصاً دختران بسیار فضیلت دارد و از آنحضرت احسن و اللطف آن بعمل
 آمد نسبت بآنحضرت سکنینه که او را بوسید و دست بر سرش کشید و او را تسلی داد و ولی
 این امر بر عزن و اندوه آن صغیره می افزود بآب روانه و الحادیه و هانت اللهیف دفع دین
 از دوست نمودن و بنرمای مسلمان رسیدن از صفات حسنه و خصاله مستحسنة است و این
 حضرت دفع دشمنان نمود از اهل بیت و عیال خود هر نحو که بگوید حتی اینکه فرمود ای قوم
 بیایید و قصد من کنید و از حرم دست بردارید و بفرمای درسی بمقادود و نفر از اصحاب
 خود گرفت در وقتی که انجذاب را نداده می کردند و بچنین پست و هفت نفر از اهل بیت علی
 بعضی از اوقات نفی بحال آن شهیدان نداشت چنانچه در قضیه قاسم اتفاق افتاد
 چنانچه بیاید در محاش ایشان، الله این است که آنحضرت فرمود که دشوار است بر عجم تو که
 بفرمای درسی بیاید و نفی بحال تو نداشته باشد باب ادخال سرور بر مؤمن و زیاده ایشان

که از افضل اعمال است و انجناب کمال سعی را می نمود و مسرور نمودن و تسلی دادن زنان
و مردان اصحاب و اهل بیت ولی چون زمین کمر بلازمین گریب و بلا است و روز عاشورا
روز تاسف و اندوه است بالذات سروری از برای ایشان نگردید و زیارتش بعنوان
مختلف حاصل شد باب عیادت مریض که ثواب بسیار دارد و در خبر است که خداوند
در روز قیامت عتاب می نماید که چه عیادت من نیامدی در روزی که مریض بودیم
عرض می کند که تو منبری از مرض خداونداندا میرسد که فلان مؤمن مریض شد و تو غیبت
نکردی و از آن جناب عیادت مرضی و مجروحین حاصل شد و انواع لطف و مرحمت
می نمود حتی نسبت بآن عبد اسود و غلام ترکی و خواست عیادت کند از ولدش علی اکبر
میر شد چون از شدت ادب انحضرت را ندانم دو لکن انحضرت سلام نمود و چون انحضرت
بر سر او رسید وفات نمود و بود فریاد بر آورد که یا بنی قلموک پسر تو را کشته بلی عیادت
نمود فرزندش حضرت سجاده را در وقتی که میخواست بمیدان رود از اجالش سؤال نمود
و عجب آنکه عاید صحیح پیش از مریض وفات نمود و تفصیل این عیادت در عنوان شهادت
بیاید انشاء الله باب تلاوت ذکر و دعا و انجناب در تلاوت کتاب خدا شب و روز
شوق بسیار داشت چنانچه شب عاشورا مملکت گرفت از دشمنان و در تاخیر قتال حجت آن
و در انشب بسبب تلاوت و مناجات و عبادتش سی نفر از لشکر ابن سعد هدایت یافتند
و بجانب انحضرت شتافتند و فیض شهادت بردند و انجناب از آن وقتی که مقابل قوم
ایستاد تا وقتی که سربسارکش را بر نیزه کردند متصل مشغول بقرائت قرآن بوده و سرش
بر سر نیزه سوره که مفت تلاوت می نمود و ذکر خدا را مملکت داشت در جمیع حالات بلکه
جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکناش از عصر تا صبح و تا عصر عاشورا نماز ذکر خدا بود
فقد کر میشتاق الیه بود تا اینکه ادای امانت نمود و هیچ کار از لوازم بشریه مشغول نگرفت
حتی بخوردن طعام و باز متصل زبانش بذكر خدا تر بود حتی وقتی که کاشش از شدت تشنگی خشک
گردیده بود و در دهان او آب نبود و در اول شب مشغول بود تا صبح و آن یکی از اسباب مملکت خواندن
بود انشب را از دشمنان و در اول صبح این دعا را خواند

اللَّهُمَّ انْتَقِني في كل كرب ورجائي في كل شدة وانت لي في كل منزل بثقة وعلامة من كرب
 عن الفوائد وتقل فيه الحيلة بخلافه لصيد ريشته في الحق ان لشربك شكوتك اليك ففرجه
 آخر وهايش ان وقتي بود که برخاک افتاده بود اللهم متعالی مکان اه وپیش از این تمامش
 مذکور شد کتاب العبادات القلبيہ والصفات الحمیدہ و بدانکه اینجا
 در آن روز ظاهر نمود اعلی مکارم اخلاق پس اولاً لازم است که اخلاق حمیدہ و صفات
 پسندیده را بیان نماییم که خبری وارد است که آنها از خصال انبیاء و رسل است و عدد آن
 صفات دوازده است اول یقین است و حقیقت آن اعراض نفس است از دنیا و
 تیاره کردن آن و این صفت در آنحضرت بروز نمود هنگامی که از مدینه بیرون آمد و
 بزین کربلا رسید نوشت بسوی برادرش محمد بن الحنفیه و سایر بنی هاشم باین
 مضمون که این کتابی است از حسین بن علی بسوی برادرش محمد بن علی و کسانی که
 نزد او نیند از بنی هاشم اما بعد پس گویا دنیا هیچ نبوده و آخرت همیشه بوده و این
 کلام در معنی دل بریدن از دنیا و دل بستن با آخرت است دوم صفت رضاست
 و آن جناب در درجه اعلای آن بود چنانچه هنگام خروج از مکه فرمود که گویا می بینم
 اعضای خود را که در معرض آن است که هر کان صحرا اثر اواره پاره نمایند در این
 نوایس و کربلا و رضای خدا رضای اهل بیت است سیم سخاوت است و آنجناب
 در این صفت بمقامی بود که آنچه داشت از مال و غیر آن در راه الهی بدل نمود چهارم
 شجاعت است و آن بارش از پیغمبر خدا گرفته چنانچه در روایت وارد است
 و از آنجناب در آنروز بروز نمود شجاعتی که ضرب المثل شد نمی گویم از پدرش
 شجاع تر بود لکن میگویم بروز نمود از پدرش و نه از دیگرى آنچه از آن سرور ظاهر
 شد چنانچه عبداللہ ابن عمار گوید که ندیدم در عسکر خود کسی را که یک و تنها در میان
 دشمنان بسیار باشد و حال اینکه اولاد و اقرباء و اصحابش را کشته باشند و دل
 دار تر از آنجناب و همین حالت حمل می نمود بر آن قوم که از بی هزار نفر زیادتر
 بودند پس فرار می کردند از پیش روی او و متفرق می شدند مانند گنج و خود حمله

گردن بر این کثرت لشکر قوت قلب مخصوص می خواید که دلالت بر کمال شجاعت دارد
 علاوه بر صولتش که باعث فرار آن جمعیست بوده و قار و اطمینان قلب است و
 آن حضرت هر چند امر بر او سخت تر می شد و قار و اطمینانش زیاد تر می شد و ریوش
 می درخشد ششم رقت قلب است و این صفت در انجناب بمقام کمال بود که بر
 همه اصحاب و اهل بیت رقت می نمودند و سعی در حمایت و رعایت ایشان می
 فرمود و بهین سبب مصایبش زیاد می شد مثلاً چون دید برادرزاده اش قاسم
 خیال مبارزت دارد و حال او را ملاحظه که قیمت مجرب شده است و پنهو ابروی
 مرکب روان قدر کرد که غش نمود پس چه حال داشت در وقتی که دید بر خاک
 افتاده باین مجروح و اسباب بر بدن مبارکش جولان می کنند نفتم صفت حلم است
 و این صفت در انجناب بمقام کمال بود که باین همه مصیبت و اذیتها و قتل و جرح
 نفرین بر کسی ننمود مگر در وقتی که دل او را بسبب و شتم مجروح نمودند دیگر تحمل ننمود حتی
 اینکه مالک ابن یسر طعون شمشیری بخضرت زد و سب نمود او را و انجناب در وقت
 زدن شمشیر او را نفرین نکرد و چون سب کرد حضرت او را نفرین ننموده چون اشفاق
 بود و تحمل آن موجب ذلت است و انجناب ابی الصمیم بود تحمل ذلت نمی شد چنانچه
 فرمود الموت خیر من کوب الحارث شتم حسن خلق است و انحضرت با شدت
 مصیبت و تفرقه حواس با دوست و دشمن چنان اظهار ملاحظت و حسن خلق
 می فرمود که مورد تعجب است نهم مروت است و کامل آن از انحضرت ظاهر
 انوقتی که تمام لشکر دشمن را سیراب کرد و راضی نشد که طائفه جن او را یار
 کنند و حجب آست که هسکا میکه شمر لعین بنزدیکت خیمه آمد که سخن گوید یکی از
 اصحاب خواست تیری بجانب او اندازد حضرت مانع شدند و فرمودند من ابتدا
 بقتال نمی کنم و هم صفت غیرت است نسبت بنفس و اهل و عیال و در آن بعد
 کمال بود اما نسبت بنفس پس از اقوال و افعال و معلوم است یکی از آنها که
 دل را مجروح می نماید آنست که چون طاقت سواری از برای انجناب نماند بسبب

ضربت صالح این و هب از اسب بر زمین آید پس از شدت خیرت برخواست
 باز صد ماتی بر او وارد شد که از ایستادن ضعیف گردید و بر زمین نشست باز
 او را با آن حالت نکند اشتند و قسمی نمودند که کاهی می نشست و کاهی می افتاد و
 همه خود داری بجهت آن بود که او را قاذبه پسند و شامت کنند و امانیت
 بجای پس بذل جبهه نمود در حفظ ایشان بکندن خندق و آتش کردن در آن و
 التماس کردن از دشمنی که فرمود اقصا و فی بنفسی و انترکوا حرمی تا بجای که با کما
 تشکی و قدرت بر آب ابر از دست ریخت با اینکه نزدیک دبان رسانید
 بود چون ملعونی ندان کرد که ای حسین آب می خوری و حال آنکه لشکر خیمه ریختند
 یا زده صفت قناعت است و آن حضرت بجهت اتمام حجت قناعت نمود که دست
 از او بردارند که بطرف سرحدی از حدود اسلام برود راضی نشدند باز قناعت
 نمود از تمام دنیا بیک جامه کهنه باز آنرا به بدش نکند اشتند و از دهم
 صبر است و آن مناط امامت است و ثواب ایشان منوط بآن است چنانچه
 کلام خدا شایده آن است که فرموده و جعلنا هم امته بیدون بامرنا لما صبروا
 و فرموده و جزا بهم با صبر و اجته و حسیرا و از حضرت صادق روایت شده
 است که خداوند در شب معراج وحی نمود به پیغمبر که من تو را امتحان نمایم به چیز
 تا صبر تو معلوم شود عرض کرد تسلیم می نمایم امر تو را و استعانت بشومی جویم
 صبر کردن وحی رسید که اول فقرای امت را بر خود ترجیح دهی عرض کرد قبول
 دارم و صبر می کنم دوم آنکه متحمل اذیت و تکذیب شوئی از قوم عرض کرد قبول
 دارم و صبر میکنم سیم آنکه باید صبر نمایم بر مصیبتی که با اهل بیت خواهد رسید اما
 برادرت علی پس حق او را غضب می کنند و بر او ظلم و تعدی خواهند نمود
 و دخترت را از ارث محروم می نمایند و او را اذیت می کنند و می زنند در حالی
 که حامله باشد و در خانه او بقهر داخل می شوند و مراعات حرش نمی کنند و سرت
 حق را بر زمین می کشند و او را زخم میرنند و اسباب او را فارت می نمایند

و پست حین رومی طلبند که او را یاری کنند پس او را بسختی می کشند و او را دو اسب
 را شدم می کنند و عیالش را با سیری می برند عرض کرد تسلیم می نمایم و از تو طلب
 صبر میکنم مؤلف گوید حضرت بر همین امور صبر کرد لکن گریه بر حسین می نمود چو
 آن منافی صبر نیست بلکه لازمه شفقت و رقت است و شنیده نشده که آنحضرت
 وقتی مصیبت خود را با یکی از اهل بیت خود ذکر نموده باشد و گریه کند مگر حسین که هر وقت
 او را می دید یا بدی می آورد گریه بر او غالب می شد و بعضی می فرمود او را بازدار
 پس می پوشید کتبی او را و گریه می کرد عرض می کردند چرا گریه می کنی می فرمود جای
 شمشیر با رومی بودم و اگر حسین را خوشحال می دید گریه می کرد و اگر محزون می دید گریه
 می کرد و اگر لباس نو می پوشید گریه می کرد و بهم چنین امیر المؤمنین و فاطمه و حسن بهم
 گریه می کردند و آنجناب وصیت نمود اهل بیت را در وداع آخرین که صبر کنید و
 صورت فخر ایشود و گریه پان مدید و او را کوسید لکن شمارا از گریه منع نمی کنم
 دخترش سینه را از گریه منع نمود در حال چاش چنانچه فرمود لا تحزن فی قلبی بعد
 حرة مادام بنی الروح فی جسمانی فاذا قتلت فاو لی بالذی تا تینه یا حرة
 النوانی و ملاحظه نما صبر آن حضرت را که ملائکه از آن تعجب نمودند در آن وقتی که
 بنحاک گرم افتاده تمام اعضایش از صدمه تیر و سنان و شمشیر مجروح و پاره پاره
 سرش شکافته پیشانیش شکسته سینه اش از تیر و راج و راج قلبش از نیزه سه پهلوی
 چاک یک تیر در حلقش نشسته و تیر دیگر خنجر را خست تیر دیگر پهلویش را شکافته
 زبانش از خشکی بکام حبیده جگرش از تشنگی تقطیده لبهایش از عطش خشک شد
 قلبش از برای اصحاب گشته شده و عیال بی کسش تا شده دستش از ضربت زرع
 بن شریک قطع شده و نیزه به پهلویش جا گرفته سروریش از خون خضاب شده
 صدای استغاثه عیال و اطفاش از یک طرف و شامیت و شتم دشمنان از طرف
 دیگر و گشتبای اصحابش از یک طرف با وجود همه اینها ای نمیشد و قطره اشکی نریخت
 و همی می گفت صبر اعلی قضاک لا مبود سواک یا غیاث المستغیثین این است که در

زیارت او وارده است و لقد عجبت من صبرک ملائکة السموات و از حضرت یحیی
 مرویت که هر چند امر بر او شدت می کرد رخساره اش می درخشد و اهلینا نشیمنی
 شد تا اینکه بعضی از دشمنان بعضی می گفتند به بینید حین را که چگونه از مرکب پاک
 بی آن حضرت در کربلاش مرتبه گریه کرد و نکته اش شاید چند وجه باشد یکی آنکه
 خود گریه بر مصائب اهل بیت از اعظم عبادات است دیگر آنکه بجهت اضحلال دین خدا
 بوده ایم اینکه ایشان از لوازم بشریه خالی نبودند یعنی آنچه گرسنگی و تشنگی و خستگی از برای
 ایشان بود لابد در مصائب و دشواری نیز عارض ایشان می شد چنانچه حضرت پیغمبر
 در فوت مخالفش ابراهیم گریان شد و فرمود دل می سوزد و اشک می ریزد ولیکن
 گویم حرفی را که موجب غضب الهی باشد و آن حضرت نیز مایه ی بزرگوارش نموده و
 ای آنچه گونه ممکن است بشر را که به پسند خود راتنها و بی کس بعد از کثرت اصحاب
 و برادران و اولاد در حالتی که مظلوم باشد و روی زمین را بر و تنگ گرفته باشند و
 اطراف دشمنان بر او احاطه نموده باشند در میان بحال و اطمینانی که همه گرسنه و
 تشنه یکی ناخوش و یکی در غش و دیگری متحزرو میباشند که ایشان را بگذارد و برود
 بسوی مرکب و با نهامی گوید که میبای ایسری باشید و صبر کنید و صبر و خیر ن کنید پس
 می خوابد و آنه شود و دختر ضعیف و اشک بر برهنه می آید و بجامه اش می چسبد و غش
 می کند اندکی توقف کن تا توشه از تو بگیرم که این و دواعی اخر است پس دست و
 پای او را بوسه پس بنشیند و او را بدامن خود بنشانند در چنین حالت گریان شود
 این بود که حضرت گریان شد و اشک خود را با استین پاک نمود و می فرمود
 سیکون بعدی یا سیکینه فاضلی منک البکاء و الذل الحام و بانی این یک وقت
 از اوقات گریه آنحضرت دوم آن وقت بود که آمدن برادرش عباس در
 بر خاک افتاده مشک سوراخ شده در یک طرف و دستهای قطع شده و هر یک
 در یک طرف پس گریه شدید می نمود سیم وقتی بود که قاسم اراد قتال نموده پس
 او را در بغل کشید و انقدر گریست که غش کرد چهارم وقتی بود که آمدن برادرش قاسم

و دید که از سیم سنبان پامال شده پنجم وقتی که پسرش علی اکبر بیدان رفت اشکش جاری شد
 و محاسن شریفش را بر روی دست گرفت و سربا آسمان کرد و مناجات نمود ششم وقتی
 که نسلی میداد خواهرش زینب را از گریه و جزع در انحال گریه بر خود بش غالب شد و
 قطره اشک از چشمش فرو ریخت باز خود را نگاه داشت و هرگاه تا مل کنی در این حالات
 مذکوره میدانی که عاده محال است که صاحب قلب رؤف مهربان گریان نشود در این
 احوال خاتمه بدانکه عنوان سابق در خصایص صفات انجناب بود در تمام ایام حیات
 و این عنوان در خصایص خصایص آن بود که در روز عاشو را ظاهر شد و این خاتمه در بیان
 خصایص خصایص خصایص است که در روز عاشو را بروز نمود و حاصل آن دو صنعت
 عجیبات اول جمیع صفات متضاد است و بیانش آن است که انجناب
 کماهی نتیجه بعضی صفات مضطرب می گردید و هر چند اضطرابش بیشتر بود و اطمینانش
 و وقارشش زیاده می گردید پس جمع نموده بود بین اضطراب و وقار و ایضا انجناب در
 چند موضع گریان کرد وید چنانچه گذشت و منع ذلک بصور بود چنانچه ملائکه از صبرش
 متعجب شدند پس جمع نمود با بین گریه و اضطراب و ایضا یک و شهادت در میان دشمنان
 بسیار محصور گشته با وجود این دل از دست نداده بود و هر چند اصحاب و انصار
 را گشته بودند و یاوری برایش نکرده بودند خود و دشمن طلب خون خود نمود و از دشمنان
 کتاب بسیاری نمود و با وجود تنهایی از شدت جلالت کویا عکرو شکر فرادان
 وارد که چون جمله برایشان می کرد فرار میکردند مانند کلاو که کرک در ایشان اقتدر و
 در میان اهل و عیال غریب پیکس بود و خودش از شهادتی استعاضه می نمود و بل سینه
 ناصیه صریفی می فرمود با این حالت اغاثه لمبوفین می نمود و هر یک از اصحاب که بر
 می افتادند و فریادی می کردند یا ابا عبد الله در کنی انحضرت بیالین او میرفتند و
 با اینکه شهداء جانهای خود را فدا می او کردند و انجناب خود را فدا می راه خدا نمود و بجهت
 بدایت کمران و نجات عاصیان و انصایا اینکه بر خاک افتاده بود و بی حال بود
 نمی می نمود در خلاص اهل و عیال و باشدت محطش سعی می کرد در سیراب کردن

افعال و عیالش حتی نسبت بند و انجراح و ایضا با انیکه بر بنده و عریان بود شعاع نور حیا
 مانع انظار بود پس جمع نموده بود بین برهنگی و مستوری و ایضا با انیکه رخسار غیر
 نجاک و خون آلود بود و چهره داشت می درخشید و نورش می تابید و ایضا با انیکه
 خودش بلجاء و ماوی نداشت بلجاء پچاره کان بود و تسلی از گریه میداد و خودش سبب
 گریه بود چنانچه عبدالله و عبد الرحمن چون بخدمتش آمدند و استیذان جهاد نمودند
 و بر حال زار آن امام عالمقار می گریستند حضرت فرمود چرا گریه میکنید و من میگویم
 که ساعت دیگر چشم شما روشن شود عرض کردند که بر خود گریه نمی کنیم بلکه بر حال
 شما گریه میکنیم و ایضا انجباب دیگران را از گریه ساکت می نمود و خودش گریان بود
 چنانچه در شب عاشو را چون بعضی از اشاراتش داد نمود که مشعر بر مفارقت از دنیا بود
 و خواهرش زینب خاتون متفطن شد و دنا که کنان بنزدش آمد با سر بر بنده گفت
 برادر این کلام کسی است که یقین بگشته شدن نمود و باشد حضرت فرمود در بدلی
 ای خواهر چنین است صبر کن و حلم تو را شیطان نبرد پس گریه بر آن حضرت غالب شد
 و گریست صلی الله علیه و آله و عجب سببه دوم جمع مابین دو تکلیف متضاده است بحسب
 ظاهر و پائش آن است که چنانکه از برای حضرت پیغمبر احکام خاصه بود از تکلیف و
 وضعیه و از برای هر یک از ائمه نیز حکم مخصوصی بود در مقام امامت و سلوک با رعیت
 که در آن صحیفه محرره ثبت بوده و هر یک عقل شکیف خود نموندند و اعتراض بر ایشان
 نبود و همچنین انجباب نیز مامور بود بهین قسم که عمل نمود پس نباید اعتراض نمود که چرا
 اقدام کردند بر کاری که قطع داشتند در آن البخر و اتلاف نفوس زیر که ایشان
 رسیدند بمقام کمال بسبب تسلیم و امر الهی و حضرت حسین مخصوص شد با انیکه در تکلیف
 خود جمع نمود بین تکلیف ظاهری که مواش تکالیف سایر عباد است و بین تکلیف واقعی
 که خاص انجباب بوده و این جمیع مختص با انجباب است اما بتکلیف واقعی که عباد
 شده و را بر اقدام بر قتل خود و احوالش و تعرض اهل و اطفال بر اسیری ذلت
 با انیکه همه را میدانست پس و چشمان آن است که بنی امیه مخصوص محاربه نجومی با مردم

رفتار نمود و بودند که اغلب ایشان را دوست می داشتند و برخی می داشتند و صلی علی
 و اولاد و شیعه اش را بر باطل می داشتند و سب انحضرت را شعار خود کرده بودند
 بلکه جز نماز جمعه قرار داده بودند و آن قدر تاکید در آن داشتند که بعض اتباع ایشان
 روزی آنرا فراموش نمود و در سفر متذکر شد در آن محل آنرا قضا نمود پس در آن مکان
 معبدی بنا نمودند و آنرا مسجدی ذکر نامیدند پس اگر آن حضرت با ایشان صلح می نمود بیعت
 می کردند و با مردم دین حق پا مال می شد و بسیاری از مردم کان داشتند که کسی بانی
 مخالفت ندارد و ایشان خلفای پیغمبرند حتی پس چون انجناب با ایشان مقاتله نمود
 و با انحضرت این گونه رفتار نمودند و با عیال و اطفال پیغمبر آن حرکات کردند مردم
 متنبه شدند و دانستند که ایشان سلاطین جورند نه خلفای رسول و کم کم حقیقت
 شیعه بر مردم واضح گردید و اما تکلیف ظاهری پس انحضرت سعی تمام در حفظ و تحام
 عیال پیغمبر نمود از برای او ممکن نشد تمام دنیا را بر او سخت گرفتند نیرید غنید
 با عیال مدینه نوشت که انحضرت را شهید کنند حضرت فرار نمود بلکه در حالتی که این
 آیه تلاوت می نمود فاتح سرج منها خالفا تیر قب پس بحرم خدا پناه برد که آن را خدا
 ما من قرار داده است حتی از برای کفار و قاتل نفس محترمه و وحوش و طیور و اشجار
 و نباتات باز خواستند که او را در آنجا بقتل آورند پس از احرام حج عدول بمکه
 نمود و محل گردید و تکلیف ظاهریش توجه بکوفه بود چون اهل آن تمام مکه تیسار و غیره
 پیشانچند متش نوشتند که ما همه سامع و مطیع امر تو ایم و حضرت مسلم بهم نوشت
 که مردم بیعت نمودند پس حجتی از برای انجناب نماند و چون بنزد ایشان آمد و نقص
 بیعت نمودند متکبران از رجوع نکردید و اگر برمی گشت کجی میرفت بیسج مانی از برایش نبود
 و اگر بیعت می کرد او را ندلت می گشتند و شاید بر این امور آن است که چون برادرش
 محمد بن حنفیه بخدمتش عرض کرد که بسوی یمن برو یا بصحرای کوهها فرار کن حضرت فرمود
 اگر در سوراخ جانوری بروم بر آئینه مرا پیرون آورند و بکشند و چون فرزدق عرض کرد
 که یا ابن رسول الله چرا حج را تمام نفسم مودی فرمودند اگر مانده بودم مرا می کشتند

و ابوهریر از دی در منزل ثعلبیه عرض کرد چسرا از حرم خدا و حرم جدت مفارقت نمود
 فرمود ندای اباهر بنی امیه مالم را بر دند صبر کردم و شب و شتم غریم نمودند صبر کردم
 حال می خواهند خونم را بر نیزند پس فرار کردم و عمر و بن یوزان که شیخی بود از بنی مکرر
 بانحضرت عرض کرد در بطن عقبت که گنج می روید فرمود یکوفه میروم عرض کرد تو را بخدا
 قسم میدهم برگردد که میروی که بسوی شمشیر با و نیز با و اگر اهل کوفه امر را صاف نموده
 بودند از برایت ضرری نداشت حضرت فرمودند زانی ضوای بر من مفتی نیست و لکن
 حکم خدا لا بد بحریت و ایشان لبسته دست از من برنخواهند داشت تا اینکه این دل
 خون شده را از شکم بیرون آورند و این کلام که فرمود حکم خدا باید مجری شود اشاره
 بتکلیف واقعی است و اینکه فرمود من نخواهند گذاشت اشاره بچشم ظاهری و اضطراب
 جناب است و اینکه فرمود این دل خون شده اشاره بشدت مصیبت است
 در آن خاک که هنوز اول امر بوده و شاید بر آنکه گفتیم اگر بیعت نمی کرد باز او را می کشتند
 است که این زیاد لعین نوشت که باید بر حکم من و حکم نرید نازل نشود و بیعت کند و شمر
 لعین گفت حسین بیعت کند بعد رانی او را در حق او خواهیم دید و اگر خیال کشتنش را
 داشتند چنین نمی گفتند و انحضرت عرض ایشان دانست این نبود که فرمود برای
 شما اقرار نخواهم نمود مانند علما من و دست ذلت بشما نخواهم داد بلی و الله فدایت شوم
 لسته شدن بعزت در راه خدا بهتر است از بیعت کردن با آن لیمان و اگر تقیته
 را راضی می شدی البته دست بر نمی داشتند و بذلت و بخوار می تو را می کشتند پس
 در اغریز نمودی و دین و حکم خدا را بیاد داشتی و بنده کان را نجات دادی صلی الله
 علیه و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت بر حاکم **عنوان چهارم**
 در خصوصیات الطاف الیه نسبت بانجناب و آن پنج قسم است اول در خصوص
 تعبیر از آن الطاف شریفه و آن چند عبارت است یکی آنکه در کامل الزیارات و بسنده
 از حضرت صادق روایت نموده است که روزی پیغمبر خدا در منزل جناب فاطمه
 شریف داشتند و چنین بردامان مبارکش بودند ناگاه انسر و گریان شد و پسری

افتاد بعد فرمود ای فاطمه حضرت علی اعلا تجلی فرمود و در منزل تو این ساعت رسیده
 که نیکوترین صورت است و فرمود ای محبت آیا حسین را دوست میداری عرض کردم
 بلی نور دیدن و ریخته من و میوه دل من است پس دست خود را بر سر حسین گذاشت
 و گفت مبارک است این مولود و بر او باد برکات و صلوات و رحمت و رضوان من
 آگاه باش که اوست شهید شهیدان اولین و آخرین در دنیا و آخرت و اوست سید
 جوانان بهشت و پدرش افضل است از او پس سلام مرا بگو و برسان و بشارت ده
 او را باینکه اوست سبب هدایت و راهنمایی اولیاء و نگهبان خلق و خزینة علم من
 و اوست حجت من بر اهل آسمانها و اهل زمینها و بر جن و انس انتی و دور نیست که مراد
 از تراقی کمال ظهور معرفت باشد و از حسن صورت بروز صفت کمال و جمال و از
 وضع یدافاضه رحمت خاصه باش پس در این حدیث شریف چند خصوصیت
 تعبیر است از لطف الهی نسبت بانحضرت که اخص آن: افتخار آن تعبیر بر وضع یدافاضه
 که گنایه از نهایت افاضه لطف است بخوی که فوق آن تصور نمی شود و در حدیث بیست و
 المعراج تعبیر شده است از لطف خاص نسبت بحضرت رسول الله وضع ید بر پشت
 انجذاب و در اختلاف تعبیر این حکمی است مخصوص نه از باب فضیلت حسین است
 و فی الحقیقه وضع بر طهر نبی همان وضع را پس حسین است مبرحم گوید که بعضی قوه
 استعمال شده است و چون حضرت پیغمبر متحمل افعال نبوة است و عمل افعال محتاج
 است بقوة طهر تعبیر بافاضه قوه با محمل شده و حضرت حسین تحمل هدایت و ارشاد
 عباد را قبول نمود بدادن سر مبارک در راه خدا پس آن محل شریف محتاج
 بافاضه قوه از جانب خدا بوده و الله اعلم با سراره دوم و سیم در جبر است که خدا
 و نذیر است خود قبض روح انجذاب نمود و خودش بر او نماز کرد و اینها همه کنایه از
 کمال لطف است که بیشتر از آن ممکن نیست و حاصلش آن است که خداوند عالم
 عطا نمود بانجذاب آنچه در سیرت انکان است و ما هم امید داریم که بسبب توسل با
 جناب مورد الطاف الهی شویم و امور دنیا و آخرت ما با صلاح آید چه دوم خصوصیتی

است که خداوند در عطیه نسبت بانجانب نمود و از صفات کمالیه خود و آن نیست که از آن صفات شریفه نمود و بر آن جناب تسبیح و تهنیت و مخصوص آن سرور فرمود و یکی آنکه از جمله آلهی آن است که تمام شیء تسبیح آلهی می نمایند و لکن ما نمی فهمیم حقیقت از اد قرآن است و بمقتضای روایات تمام اشیا کریه بر مصیبت آنحضرت می نمایند و لکن ما نمی فهمیم حقیقت آن کریه را مثلاً کریه آسمان بتقاضی خون بود و کریه زمین بان است که هر سگی را که حرکت می دادند در زیرش خون یافت می شد و کریه ما میان خروج از آب است و کریه هوا تاریکی آن است و کریه آفتاب و ماه و کوف و خف است و گند چنانچه در روایات وارد شده دوم آنیکه توحید الهی از جمله فطریات است چنانچه فرموده الله تعالی فطر الناس علیها حتی بت پرستان و زندیقان اقرار قلبی با دارند و هر چند بزبان انکار کنند و دل سوختن بر حضرت حسین نیز فطری است حتی کسانیکه انجانب را نمی شناسند کریه براوی کنند و غزایش را بر پامیدارند مانند بعضی از هندو ها که از دین اسلام بکشته اند بدانکه دشمنان آنحضرت در عین اخلاص و علاه بر او کریان می شدند چنانچه ابن سعد در ساعتی که امر بقتل او نمود کریان شد و آن ملعونی که فاطمه دختر حضرت را برهنه می نمود کریه می کرد و بهم چنین قتل در بعض حالات کریه می کردند و نیز بخسب در بعضی از شها کریه می کرد بلی کسی که از کثرت شقاوت و بی رحمی شنیده نشده که رقتی کرده باشد یا کریان شد و باشد این زیاد لعین است لکن باز حالتش آنکه تسخیر شد آنوقت که امر نمود بقتل حضرت بجا آورد و عمویش او را در بر گرفت و گفت اگر او را میکشی مرا نیز با او بکش آن ملعون نظر تند می کرد و گاه تسخیر کرد و بدو گفت بگذارید او را که من بکام دارم از این مرضی که دارد نجات نخواهد یافت سیم آنیکه در صفات کمالیه الهی افضل التفضیل فی الحقیقه جاری نیست هر چند بحسب ظاهر جاری شود چنانچه از جمیع فقرات دعای سحر معلوم میشود که اول عرض می کند اللهم انی اسئلك من تبارک با بها بعدی گوید و کل بهائک بهی و همچنین باقی فقرات و در جناب حسین هم مناسب این صفت موجود است که چون بخوابیم اعظم مضایعش را

پان نمانیم متحیر شویم در چه بگوئیم چون هر یک را ملاحظه می کنیم می بینیم اعظم است پس
 میتوان عرض کرد افق آسمانی من مصائبک لا اعظمها و کل مصیبتک عظیمة چهارم آنکه خداوند
 از برای عباد است خود که طریق رضوان و تقرب بخدا است طرق بسیاری قرار داده
 است تا آنکه فیض عام باشد بلکه از برای هر علی در حال ضرورت بدنی مقرر فرموده است
 حتی آنکه از برای نیت شهادت ثواب عمل قرار داده و همچنین از برای حضرت حسین نیز فیض
 آن مقرر فرموده مثلاً از برای زیارت آنحضرت فیضی قرار داده و بدل آن نیت
 که کسی را به نیابت بفرستد یا از دور زیارت کنند و از برای کربیه بر او فضلی قرار
 داده بسیار بزرگ و اسباب آنرا بسیار تا آنکه کربیه محروم از فیض آن نشود پس مصائبش
 مختلف قرار داده بجهت اختلاف قلوب در اسباب به رقت مثلاً بعضی از قلوب رقت
 می کند بر محض ملاحظه غربت اما اگر تصور کند غریب عظمه شان را رقت می کند و بعضی بر
 زخم تهنات رقت نمی کند اما بر زخم روی زخم رقت میکند و بعضی برای آنهم رقت نمیکند اما بر
 پا مال نمودن بعد از آن رقت میکند و بکذا این است از هر مصیبتی تا اعلی و اشدش در
 انتخاب بوده تا فیض کربیه به قلبی برسد پنجم همان قسم که خداوند را در صفات کماله
 بشری نیست همچنین انجذاب را در خصایصی که دارد شریکی نیست ششم بجهت آنکه محبت الهی
 محبت مخصوصی است که شباهتی به محبت مخلوقین ندارد همچنین محبت انجذاب در قلوب
 شایسته بسیار مجتهدان دارد این که پیشتر از آن تعبیر نموده محبت کمون در باطن مؤمنین
 در جواب سوالی که از آن سرور نمودن وقتی که اظهار لطف مخصوصی با آنحضرت نمود چنانچه
 از متقدمات روایت شده که حضرت رسول را روزی در طلب حسین پیرون آمد پس یافت
 ایشان را در ایستگاری که بر روی زمین خوابیده اند پس اول سر حسین برداشت و
 او را حرکت می داد بهر بانی و زبان خود را بدان او می برد مگر تا آنکه پیدارشده
 مقدار عرض کرد که کانه حسین بزرگتر است حضرت فرمودند که از برای حسین محبتی
 است کنون در قلوب مؤمنین پس ظاهر شد خصوصیتی در محبت انجذاب که از برای
 محبت پدر و جدش نیست هر چند ایشان افضل بوده اند و محبت ایشان باید بیشتر

باشد اما خصوصیت محبت حسینی دخیل با کثرت ندارد و آن چند وجه است یکی آنکه قلوب
 ایشان میل فطری بسوی او و زیارت او دارند و همچنین بزوار او بیشتر از میل حج و یا
 زیارات و زوار دوم آنکه هر کس زیارت عراق میرود هرگاه از اوشال
 نمایند کجا میروی یا کجا بودی گوید که بلا با آنکه نجف و کاظمین و سمرین را می نیز میرود
 لکن مخصوص آنحضرت است سیم آنکه اسم شریفش تاثیر خاصی دارد در قلوب چنانچه
 پدرش می فرمود یا حجة کل مؤمن و خود شمس می گفت انا قاتل العبرة چهارم آنکه
 دخول شهر آنحضرت یعنی محرم قلوب را محزون می نماید نجم آنکه از کثرت استماع پیش
 ملول نمی شوند پس اگر روزی هزار مرتبه ذکر آن را بشنوند باز چون بشنوند که آنجانب
 تشنه گشته شد یا غریب و تنها بود و استغاثه می نمود باز ناله ایشان بلند می شود قسم
 سوم در الطاف خاصه بآنسه و راز نکلمات الهی از انجمله نکلماتی که با حضرت آدم
 نمود در ذکر مصائب آنجانب و نکلماتی که با کلمه نمود در این باب مکرر و غیره از اینها
 چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و از آن جمله نکلماتی که با خود آنجانب نموده و آن بسیار
 است منجمله در روایت انس است که میگوید در خدمت حضرت حسین رفتم تا بنرد
 قبر خدیجه پس آنحضرت گریه کرد و منسود بن بروانش گوید بکناری رفتم و مخفی شدم
 و او مشغول نماز گردید و طولی کشید پس شنیدم که میگوید یا رب یا رب انت مولاه
 فارحم عبید الیک ملجأه یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنش
 انت مولاه طوبی لمن کان نادما ارتقا یشکو الی ذی الخ لجلال بلواه و عابه
 علة و لاسقم اکثر من حبه لمولاه اذا اشتکی بینه و غصه اجابه الیه ثم لباه
 اذ ابلی بالظلام مبتهلا اگر چه الیه ثم ادناه پس جواب آمد لبیک عبید
 وانت فی کفنی و کما قلت قد علمناه صوتک تشانه ملائکتی فحبک
 الصوت فله معناه دعا که عتق کجچول فی حجب تخسبک السیر قد سفرناه لو هبت الیه
 من جوانبه حزن صریحا لما تغشاه سلی بلا و هیة لار هی لا تخف انی نال الله اذ یکرر
 کسی است که شب بیدار است اینست که هرگاه و باد بوزد در جوانب آن دعا

در جای او انسانی باشد هر آینه از رحمت آن مقام غمش خواهد کرد یا اینکه اشاره بخود آن
جناب است و معنیش آن است که از شدت خصوصیت خود است که اگر بادی بوز و بزر
خواهد افتاد و دیگر ندانای مخصوصی است که در روز عاشورا با جناب رسید اشرف ندای
ندای یا ایها النفس المطمئنة است قسم چهارم در بیان آنچه خداوند عطا نموده است
بحضرت حسین از اشرف مخلوقات جناب پیغمبر و در آن چند امر است اول بیان آن
عطیات بطریق تعداد اجمالی دوم بیان تفصیل آنها سیم بیان فوق آن عطا یا اما امر
اول پس می گوئیم که خداوند با عطا نمود قلب پیغمبر را روح و فواد و عقل و با صبر و
و شامه و چشم و پند و چشم و قوت و کتف و ظهر و دامن و زبان و دست و انگشتان
و سینه و لبان و کلام و فرزند و آدم در بیان تفصیل آنها پس می گوئیم اما اعطاء
قلب نبی بحضرت حسین پس دلیلش کلام آن جناب که می فرمود از منجه قبی و الیضا
آن علاقه مخصوصی که با جناب اظهار می نمود در حال ملاقاتش با دیگری اظهار می فرمود
چنانچه گاهی که بان سکنه و وقار نبوت در میان اصحاب نشسته بود هرگاه حسین
می آمد آنحضرت سخن را قطع می نمود و بر می خاست و استقبال می کرد و او را بدوش
مبارک می گرفت و می آورد در دامن خود می نشاند و شب ترانکه هرگاه بر منبر درآشای
خطبه حضرت حسین وارد می شد آن حضرت خطبه را قطع می نمود و بر می آمد و او را
استقبال می نمود و می فرمود و الله ندانستم که از منبر بریزانده ام چنانچه عبد الله بن
عمر روایت نموده است و این کلام کنایه است از شدت محبت و علاقه قلبیه و اعجاب
آن روایتی است که ابن حاجب در کتاب سنن و زخم شری در کتاب فایق نقل کرده
که آنحضرت روزی حسین را در میان کوچه دید که با اطفال بازی میکند پس حضرت رو
بوی او رفت و یکدست خود را بسوی او دراز نمود که او را بگیرد و آن طفل از طرفی بطرفی
فرار میکرد و آنحضرت با او مضاحکه می نمود تا اینکه او را گرفت پس یکدست بر بزرگن
و یکدست بر سرش گذاشت و او را بلند کرد و بان برد با نشن گذاشت و او را بوی
پس فرمود تا من حسین و حسین منی خدا دوست بداد و هر کس حسین را دوست بداد

حین بطنی است از اسباط و بدانکه این محبت و علقه بحین سرایت بحین او نیز نمود
 چنانچه آنحضرت خدا را شایسته میگرفت و میفرمود من چنین را دوست میدارم و بحین
 او را نیز دوست میدارم و می فرمود خدا دوست دارد بحین حسین را و روزی از روز
 طفلی را در کوچه دید پس نشست و او را گرفت و با او ملاطفت نمود شخصی از سبب آن
 سؤال نمود فرمودند این طفل پسر من را دوست میدارد زیرا که من دیدم خاک قدم
 او را میگرفت و بصورت خود می مالید و جبرئیل مرا خبر داده که از انصار حسین خواهد بود
 که کربلا و ما نیز میاریم که از بحین انجناب باشیم تا اینکه پیغمبر ما دوست دارد و خدا
 متعال نیز بسبب دعای آن سرور ما را دوست دارد پس از کنایان مادر که رد
 و اما اعطاء روح و قوای عقل آن سرور پس میفرمود بحین روح من است و ثمر قوای
 من بسبب بگونگی و طمانینه قلب من است و اما با صبر و قوت پس میفرمود هر وقت
 آنجا بودیم که سستی من تمام میشود و اما اعطاء شامه و عین پس می فرمود بحین
 ریحانه من و نور در چشم من است و اما پشت آن سرور پس مرکب انجناب بود
 نه یکدفعه بلکه مکرر بخوبی که خارق عادت بوده چنانچه گاهی در سجده نماز جماعت سوا
 میشد بر پشت آن سرور پس طول میداد سجده را تا اینکه خود با اختیار بریزد پس
 اصحاب تعجب می نمودند از طول سجده و سؤال می کردند که آیا وحی نازل شد
 می فرمودند نه مگر فرزندم بر پشت من سوار شده بود و اما کف آنحضرت پس محل
 انجناب بود او را با حسن بدوش می گرفت و در کوچه و بازار می رفت و اصحاب
 میخواستند بگیرند ایشانرا می فرمود خوب را گریستند و گاهی جبرئیل نیابت می
 کرد و بدوش میگرفت او را و اما دامن آنحضرت پس محل نشستن انجناب بوده چنانچه
 از اول ولادتش فرمود ای اسماء پاور پسر مرا عرض کرد هنوز پاکیزه اش
 نکرده ایم فرمود تو او را پاکیزه میکنی خدایش پاک و پاکیزه کرده و او را کفالت
 می نمود و با انگشت ابهام شیرش میداد و با او بازی می نمود و ذکر خواب
 می خواند از برایش و بر بان اطفال با او سخن میگفت حتی اینکه بعضی اصحاب

از روی تعجب ملامت کردند آن جناب را فرمود آنچه بر تو مخفی است یعنی از فضل حسین
و محبت من نسبت با و بیشتر است از آنچه بر تو ظاهر شد و معلوم است که همین
اقوال و افعال با مرآه الهی بود و حتی طول سجود و محل بردوش و دیدن در کوفه با او
و استقبال و قطع خطبه و وجه آن بیاید نشاء الله و اما کلمات آن سرور پس همیشه
می بویسد آنجناب را با حضرت حسن و می بویسد و بخود می چسباند زمان دراز می
فرمود این دو پسر ریحانه من هستند و مشهور است که روزی دهان حسن و کلوی
حسین را بویسد پس حسین اظهار کدورت نمود و بنزد مادرش شکایت کرد و من
در اخبار این را ندیده ام آنچه دیده ام آن است که حسین را کاهی در کلوش بوسه
میداد کاهی پیشانیش و کاهی تمام بدنش و کاهی شکمش را برهنه میکرد و بالای
نافش را می بوسید و کاهی دندانهایش را و کاهی لبهایش را و آن یک معجزه با هر دو
است از پیغمبر که سبب آن می فرمود که من موضع شمشیر را می بوسم و
گریه میکنم اما سبب بوسیدن دندانها و بالای ناف معلوم نبود تا اینکه بعد معلوم
یعنی چوب خیزران و تیر سه شعبه و باید دانست که تخصیص آنجناب باین احترامات
خاصه سببش چند چیز است یکی بیان مقام و مرتبه و بلندی درجه آنجناب دوم
مقابل کردن بهر احترامی به تک حرمتی که از آنحضرت نموده اند تا معلوم شود نزد
مصیبتش مثلاً استقبال نمودن پیغمبر او را مقابل است با آن حالت که
مردم را ضعیفی نمی شدند که با آنجناب بهم منزل شوند در راه سفر که مبادا یارانش کنند
و اگر کسی را استقبال مینمود در راه که از او خبری برسد راه را حج می کرد و بطرف
دیگر میرفت چنانچه در قضیه زبیر و آن دو نفر آمدی مشهور است سیم می خواست
که اذخال سرور در قلب آنجناب نماید تا خیر آن عزت و کرب او شود پس باید
باندازه آن مصائب و احزان باشد تا بتواند جبران نماید پس شما دوستان
تاسی بخیرت پیغمبر نمایند و جگر قلب و تفریح کرب او نمایند بگریه و سلام و اجابت
و دعوت ان سرور و اگر سیم در میان مقامی بالا تر از آنچه ذکر شد و آن ایست که

خداوند عطا نمود بحین خود پیغمبر را و این نه مبالغه است بلکه مستند بکلام خود آن
 حضرت است که میفرمود حسین منی و انامن حسین قم نیم در آنچه خداوند عطا نموده است
 بحین آنرا عظم مخلوقات که عرش است و از برای این عطا کیفیاتی است مثلاً
 انجمه انکه داده است بانجاب ظل عرش که مجلس آنحضرت است در روز
 قیامت که بازوار و کریم کنند کانش می نشینند و صحبت میدارند پس حوران
 بهشت پیغام میدهند از برای ایشان که بیایید بهشت که ما مشتاق شما ایم
 پس ابا میکنند و سخن آنحضرت را بر بهشت ترجیح میدهند و داده است باو این
 عرش را که محل اوست در عالم برزخ و نظرمی نماید بجل شهادتش و بازوار و کریم
 کنند کانش و طلب آنحضرت می نماید از برای ایشان و از پدر و جدش خواهرش
 می نماید که استغفار نمایند بجهت ایشان و داده است باو فوق عرش را که محل
 حدیث گفتن زایر اوست با خدا چنانچه در فضل زیارتش وارد شده است پس
 عرش محل حدیث زوار است ظالش از برای ایشان در وقتی که با خود صحبت
 میدارند و فوقش از برای ایشان در وقتی که خدا با ایشان حدیث می گوید و داده
 است باو اظله عرش را که در زیارت میفرماید بزرزه آمد بجهت خون تو اظله عرش
 و کریمت بر تو و داده باو نظر آنچه بر عرش داده از طلا که محرقین و طائفین چنانچه
 بیانش بیاید انشا الله و کیفیت اعلی از همه اینها است که همه عرش را باو عطا فرمود
 چون آنرا ازین عرش قرار داده با برادرش حسن و هر چیزی برینیت خود مکمل
 پس اگر عرش سخن می گفت هر آینه می گفت من از حسینم قم شمم در بیان آنچه عطا نمود
 است باو از احسن مخلوقات که بهشت است از انجمه درختی خاص بجهت او مقرر فرمود
 و قصری مخصوص و از حور العین قابل بجهت او قرار داده و همه را عطا دار او کرده و حوری
 مخصوصی از برایش خلق نموده و باب مخصوصی که اسم آن باب الحین است معین
 فرموده آن بزرگوار همه در بای بهشت است بلکه میگویم که تمام بهشت از اوست زیرا
 که تمام از نور آن بزرگوار حسن خلق شده پس اگر تکلم کند خدا بد گفت انامن حسین قم نیم

در بیان آنچه خداوند عطا نمود است با نجاب از باقی مخلوقات و اجمال آن در چند باب
 است باب الملائکه باب الانبیاء باب ازمنه باب السماء باب هو افیض
 باب الماء باب الثجار باب انهاء باب بجار باب انس باب جن باب
 باب بهایم باب البحال باب اوضیخ نشانه ظاهریه باب السماء بدارکله
 عطا نمود با نجاب از سموات خصوصاً فی چند جمله آن را محل صعود روح او قرار داد
 در روز شهادتش و کسیت بر آن سرور بخون و خاک سرخ و بسرخی شفق و بکر بلا
 عطا نمود از خصایص ظاهریه و معنویه افضل از آنچه بساء عطا نموده و بحین داد مطابق
 آنچه بسموات سبح و مافوق آنها داده بلکه بهتر از آن صفات معنویه و موجود است
 ظاهریه من جمله آنکه آسمان معدن فیض الهی است و حین هم معدن فیوض بانی
 است بوجه اسهل و ایسر آسمان محل صعود دعا و استجاب است و حین
 آسمان سبب استجاب دعا است چنانچه از قصیده حضرت آدم و زکریا و غیر ایشان
 متوسلین بخدمه ظاهر و ظاهری شود آسمان بالا میرود بسوی او صدای مظلومین و از
 کربلا بالا رفت صدای مظلومین بخواص طبیعت زان تشنگان بنور بعیوق میرسد
 فریاد العطش زیبا بان کربلا آسمان بالا میرود بسوی او ناله یتیمان و کربیه ایشان
 پس بلرزه می آید بسبب آن و از کربلا بلند شد ناله یتیمان و اسیران بخواص
 آسمان در آن براق که را کب خود بمقام قاب قدسین رسانید و کربلا در آن ذوالجلال
 بود که را کب آن بمقام نامن حین رسید بسبب سقوط از نشستن آسمان معراج بنا
 است و کربلا معراج ملائکه است آسمان در آن اوضاعی است که سبب اختلافات
 هو است و کربلا در آن اوضاعی است که تاثیر در آسمان و عرشش نمود آسمان و عرش
 در آن پیچیده صدای ملائکه تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و اصناف قاین و راکعین
 و ساجدین و غیرهم و کربلا در آن پیچیده بود صدای صیحه بیگسان و ناله مظلومان این
 یتیمان و فریاد تشنگان کی میگفت یا ابا و دیکری و انخاه و دیکری و اول راه و دیکری
 و اسیده و این ناله در پیش خدا افضل است در مقام عبودیت و تسلیم از تسبیح و تهلل

ملائکه و ایضا آسمان مسجد ملائکه است از برای حضرت آدم و کربلا و امیر لای انبیاء و ملائکه
 بر جبهه حین آسمان را خداوند سقف محفوظ قرار داده است و کربلا را سقف حفاظ قرار داده
 از برای کسی که نپاید و بر آن آسمان را خداوند سقف مرفوع قرار داده و کربلا را قرار
 سقفی که رافع است درجات متوسمین را از آسمان ظهور نازل نمود و حسین کبی
 که باران برکت او نازل می شود و در مقام استسقاء باران بجهت او بارید و از برای
 راس رب نمود و نازل شد بسبب با او آنی که پاک میکند جنس کنا بان را و خاموش
 میکند آتش جنم را و آن بعینه از آنها بی بهشت خواهد شد و آن اشک چشم گریه کننده
 کان است آسمان محل ارزاق نظام بریه عباد است و حسین معدن ارزاق مخیر
 و ائمه ایشان است باز میگوئیم که در آسمان برش عظیم است و در کربلا زینت عظم
 است آسمان مسکن ملائکه است و کربلا محل آمد و شد ملائکه است آسمان و
 بروج است و حسین نیز صاحب بروج امام و پدرش و برادرش امام و اولاد
 موسوم بفراح که مطاف ملائکه است هر روز هفتاد هزار ملک بآن طواف می کنند
 و دیگر نوبت بآنها می رسد و کربلا در آن ضربی است که موکل است بآن هفتاد هزار
 ملک که همیشه هستند و هر روز هفتاد هزار ملک دیگر در آنجا نازل میشوند و هستند
 و دیگر نوبت بآنها می رسد آسمان محل و قطع بهشت است و محل کسی است
 بهشت است آسمان در آن جبرئیل محلی است که پنجمین در شب انجاء است
 حضرت موسی است و در کربلا شجر کربلا محل تولد عیسی است آسمان محلی
 است که هر چند امر بر او شدت می نماید در کربلا تسبیحی با ششم حضرت عبا
 ملائکه و ایضا آسمان مسجد ملائکه است از برای حضرت آدم و کربلا و امیر لای انبیاء و ملائکه
 بر جبهه حین آسمان را خداوند سقف محفوظ قرار داده است و کربلا را سقف حفاظ قرار داده
 از برای کسی که نپاید و بر آن آسمان را خداوند سقف مرفوع قرار داده و کربلا را قرار
 سقفی که رافع است درجات متوسمین را از آسمان ظهور نازل نمود و حسین کبی
 که باران برکت او نازل می شود و در مقام استسقاء باران بجهت او بارید و از برای
 راس رب نمود و نازل شد بسبب با او آنی که پاک میکند جنس کنا بان را و خاموش
 میکند آتش جنم را و آن بعینه از آنها بی بهشت خواهد شد و آن اشک چشم گریه کننده
 کان است آسمان محل ارزاق نظام بریه عباد است و حسین معدن ارزاق مخیر
 و ائمه ایشان است باز میگوئیم که در آسمان برش عظیم است و در کربلا زینت عظم
 است آسمان مسکن ملائکه است و کربلا محل آمد و شد ملائکه است آسمان و
 بروج است و حسین نیز صاحب بروج امام و پدرش و برادرش امام و اولاد
 موسوم بفراح که مطاف ملائکه است هر روز هفتاد هزار ملک بآن طواف می کنند
 و دیگر نوبت بآنها می رسد و کربلا در آن ضربی است که موکل است بآن هفتاد هزار
 ملک که همیشه هستند و هر روز هفتاد هزار ملک دیگر در آنجا نازل میشوند و هستند
 و دیگر نوبت بآنها می رسد آسمان محل و قطع بهشت است و محل کسی است
 بهشت است آسمان در آن جبرئیل محلی است که پنجمین در شب انجاء است
 حضرت موسی است و در کربلا شجر کربلا محل تولد عیسی است آسمان محلی
 است که هر چند امر بر او شدت می نماید در کربلا تسبیحی با ششم حضرت عبا

خاک صفت حایل شد بین او و بین آفتاب امامت در میدان جنگ آسمان در آن
 کسب انحصیب است که سبب استجابت دعا است و در کربلا سر خصب و صورت
 و بدن خصب است که سبب استجابت دعای آسمان مشتعل بر سبزه بیاره و کربلا مشتعل
 است بر نجوم الی بحبه المطلب آسمان در آن هزار و بیست و پنج تار در روشن است
 و خفیه از حصیر پیر و ن است و حسین در بدنش چهار هزار زخم ظاهر بود از شمشیر و نیزه
 و تیر و خفیه غیر محصور است زخمش ز ستاره کان فزون بود آسمان در آن قطب
 و نبات النخس است که بلا محل قطب امامت و دخترانش دور نعلش او حیران مسر
 گردانند آسمان در آن کوکب حامل راس النول است و در کربلا نول حامل راس
 سبط الرسول است و در آن بیت المعمور است که متقابل خراج و کعبه است که هر روز
 بنقا و هزار ملک بر آن طواف می کنند و نوبت دیگر بایشان نمیرسد و از برای حسین
 نیز ملائکه طائفین است چنانکه گذشت و باید نشاء الله آسمان در آن حجره است
 که کبکشان باشد و در حسین حجره است از آثار زخمها که اثرش تا محشر خواهد ماند بخت
 موقوف شفاعت عاصیان **باب الارض** بحسب چین از زمین قطعه داده که هر
 زمینهاست و از برای حسین خصوصیات ارض را قرار داده من جمله در زمین معدن
 طلا و نقره و جواهر است و حسین معدن قصرهای بهشت است که از لؤلؤ و یاقوت
 طلا و نقره است زمین محل نبت هر گیاه و درخت زیبا است و حسین نبت فیوض
 عامه آلبی است زمین محل استراحت عباد و آسایش اجیاء و اموات است و حسین
 سبب استراحت دائمی است و کربلا محل آسایش اجیاء و اموات **باب بهو**
 و فضا خداوند عطا نموده است بانجناب از بهو و فضا ما بین حایر و آسمان را پس
 از برای آن اوصافی قرار داده یکی آنکه محل آمد و شد ملائکه است دوم معراجی است
 که اعمال زوار از آن بالا می رود و اسمعیل که ملکی است موکل بهو اهر روز در اینجا
 حاضر میشود و ملائکه حایر جواب و سؤال می نماید دوم از آن مقام علی با آسمان
 بالا رفت که مثل و مانند داشت که شهادت انجناب باشد سیم محل نزول رحمت

خاصی است که مثل ندارد چهارم صعود فیض است بجهت اهل آسمانها چونکه معراج
 ظاهر است **باب** الماء چونکه انجالی از آب مبلح منع کردند خداوند با عطا
 نمود چهار نوع آب یکی حوض کوثر راحی او قرار داد و اصحاب او را پیش از خروج
 روحشان از آن سیراب نمود چنانچه علی اکبر وقتی که بر زمین افتاد فریاد کرد ای پدر
 این جدم من است که مرا سیراب نمود بجای می که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد و
 حق کریم کننده کان او قرار داد که در روز عطش کبرایشان را از آن سیراب خواهد
 نمود چنانچه در روایت مسمع است و این فایده در بسیاری از اعمال حسنه و کما
 است لکن خصوصیت حیث انت که کوثر فرخاک می شود باینکه کریم کننده کان
 از آن نباشد دوم آب حیوانات در بهشت که با اشک کریم کننده کان او منروج
 می شود پس در خوبی طعمش می افزاید سیم اشک چشم است که خداوند حق او قرار داد
 این است که او را شریع اللحم و قلیل العبرة گویند و اثر او را سیم شریفش قرار داد
 بلکه اثر هر چه منسوب است با او اثر ذکر مصیبتش و اثر نظر قبرش و اثر بوییدن
 تربتش چهارم هر آب سرد خوشگوار می است که دوتان نباشد پس حق آن
 جناب در آن هست که باید او را یاد کنند و بر قائلین اولعت فرستند چنانچه
 فرمود شیعی ماء شربتم عذب ماء فاذا کرونی و حضرت صادق فرمود که من
 هرگز نیاشامیدم آب سردی مگر اینکه یاد کردم حسین را و حکمت در اینکه حقوق آن
 جناب از جهت آب چهار نوع است شاید دو وجه باشد یکی آنکه او را از چهار حق که در
 آب داشت منع نمودند اول از حق مشتری که با همه مردم در آن داشت چنانچه
 بنی آدم با هم شریکند در آب و گویا و ایست که جایز است آب خوردن و نهلنای
 مملوک هر چند آن از مالک نگیرند و شاید از همین جهت است استجاب آب و دهن
 بکفار هرگاه تشنه باشند چنانچه در روایتی وارد است دوم حق مشتری که با همه
 حیوانات داشته چونکه هر ذی روحی راحی است در آب و از این جهت است که
 واجب می شود تیمم بر کاه و خوف عطش باشد بر حیوانات مملوک و غیر آنها سیم حق خا

که بر اهل کوفه داشت که در مرتبه ایشان را سیراب نموده بود یک مرتبه در سال خشکی
برای ایشان طلب باران نمود و بیکت انجذاب باران آمد و دفعه دیگر در صفین ابر
بفریب شمشیر از لشکر معاویه گرفت و دیگر در قاصیه لشکر حر را آب داد چهارم
حتی که آنحضرت در خصوص نفرات داشت چون همراهش حضرت فاطمه بودند آن
جماعت مراعات بسیار میکرد از این حقوق را ننموده حتی اینکه یک قطره بجه طفل شیر
خوارش خواہش نمود و دیدند آن طفل را که از تشنگی کبابست پس باز اجابت نکردند
بعد از برای خودش یک قطره طلب نمودند اندک آن بعلیت بودند و دیو و دهم سیراب
می میکرد خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا وجه دوم آنیکه تشنگی انسور و در چهارم
تا شرم تمام نموده بود و لبهای مبارک که افسرده شده بود چنانچه در آخر امر بعد از آن
از زندگانی فرمود انشوفی قطره من الماء فعدت کبدی من القاء تیمم زبان آنحضرت
که مجروح شده بود از بس باطراف و بان سائیده بود چهارم چشمهای متعشش که
تشنگی تاریک گردیده بود چنانچه در حدیث مکالمه جبریل با حضرت آدم منقولست که
گفت اگر بینی ای آدم را در حالتی که میگوید و اعطاه بعد یک تشنگی حایل شده باشد
باین او و آسمان مانند و دلیس بسبب هر یک از این اعضا درجه یک نوع اجزا
خداوند با و عطا نمود پس بلغ هاشما شیعیانم بخل نورزید با شک دید و کان باب
اشجی را افضل درختان شجره موثقی است که ندای انی ان الله از آن شنید و بعضی
روایات وارد است که محل قبر حسین است و افضل اشجار نخله حضرت عیسی است
و در روایت وارد است که در کربلا بود باب الحیاء حضرت چون شهید شد
ملک بکارنداد و اهل دریاها را که در بر کنسید لباس عزین را که فرزند رسول شنید
شد باب الحیال مشرف جبال طور سینا است و آن محل قبر آنحضرت بمقتضا
روایات و همانست که وجودی که گشتی نوعی که سبب نجات مومنین بود بر آن
گرفت ای برادر هرگاه ملاحظه نمائی حالت ما را خواهی دید مصداق کلام امیر المومنین
که میفرمود ای دنیا حرکت میدهد شمارا مانند حرکت دادن باد بای سخت گشتی زار

وسط موجهای دریایس هر چه غرق شد و دیگر غرض ندارد و هر یک نجات یافت باز در
معرض خطر است و مانند اینیم که اگر غرق شویم عاقبت ما آتش خواهد بود یا نه لکن اگر کشتی
ما بر جودی ولایت حسین استقراریا بدامید نجات است **باب النس و**
جن اما از آتش پس خداوند عطا نمود با و اصحابی را که خود شش و صف نمود ایشان را
باینکه از برای احدی چنین اصحابی با وفا نبوده و از حالت آنها معلوم است و با و عطا
نمود شیعیان خاصی که محبت فطری اضطرابی نسبت با و دارند ولی اختیار در غرای
او خود را بطلاک می کنند و در بلاد ما چنین طایفه هستند که در عاشورا سینه زنان
میان آتش میروند و احساس الم نمی کنند و اما جن پس جماعتی از ایشان بیاری
او آمدند وقتی که از مدینه بیرون آمد حضرت فرمود میعاد ما و شما در کربلا است و چون
بخدش آمدند حضرت اذن جهاد بایشان داد و جماعتی از ایشان شب پانزدهم
بیاریش پس دیدند که امر گذشته و جمع از ایشان بگریه و نوحه مشغول بودند از مردان
و زنان در کربلا و مدینه و بصره و کوفه و بیت المقدس و در زیر درخت عو به و جمع از
ایشان خبر قتل آنجناب را با طراف و کناف بردند و زنهای ایشان شهرادر اطراف
جند او نوحه می کردند اشعار ایشان در کتب مرثی مسطور است **باب الوحوش**
و الطیور بعضی از وحوش پیش از شهادتش بر او نوحه نمودند چنانچه در قضیه
با حضرت عیسی و شیر با آنجناب و کوفتند از حضرت اسمعیل و اسب حضرت ابراهیم
معروف است و در شب یازدهم وحشیان صحرا همه گرد نهار ابوی اجساد شریفه کشید
بودند و گریه می کردند تا صبح و اما طیور پس بعضی بر او نوحه می کردند و بعضی سایه
بریدن او می افکندند و بعضی بمدینه آمدند و خبر شهادتش را رسانیدند بدخترش و
بابل مدینه بعضی بنزد سایر طیور رفته ایشان را اخبار نمودند **باب النحل و**
الابل مخصوص بود آنجناب با اسب پیغمبر که نامش مرتجز بود و شاید بهمانست
که معروفند و آنجناب و آن مرکبی بود با و فادرتشکی تاسی بصاحبش نمود و از آب
خوردن امتناع نمود و بعد از شهادت آنجناب فریاد می کرد و الطیله الطیله من امته

قتلست این بنت بنیهای پس بطرف خیمگاه روان شد و خبر شهادت آنحضرت را بعلما
 رسانید و چون لشکر خواستند او را بیکرند جمعی را بکام نمود چنانچه در روایتی است
 و مخصوص بود آنجناب بناقده که در صبح عاشورا بر آن سوار شد و خطبه خواند پس
 پیاده شد و امر نمود عقبه ابن سمعان را که زانوهای آنرا بست پس بعد از شهادت
 آنحضرت آن قدر سر خود را بر زمین زد که هلاک شد با آب آنجه آنحضرت با مخصوص
 از او ضلع دنیوی و هر چند خداوند دنیا را از برای دوستانش نخواست لکن
 مخصوص شد آنجناب بسبب اینکه او را از آب و طعام منع نمودند و جسدش
 را آنجا که انداختند باینکه هیچ چیز دعوض با آنجناب داده شد از جنس آنچه منع کرد
 از آنحضرت یکی سقایه دوم طعام سیم عمارت دایم اما سقایت پس ثواب
 مخصوصی مقرر شد برای آب دادن در شب عاشورا در نزد قبرش چنانچه مروی است
 که هر کس آب دهد شب عاشورا در نزد قبرش مثل آنست که لشکر آنحضرت را آب
 داده باشد و از اینجا معلوم می شود که آب دادن که اجر آن از همه عبادات بزرگتر
 است هرگاه در راه سیدالشهداء باشد ثوابش مضاعف خواهد بود اینست که
 شیعیان در هر مقام که آب سپیل می کنند همه باسم آنجناب است بلکه گویند سپیل
 آب مخصوص او شده است و اما اطعام در تغزیه پس امر آن واضح است که تغذیه
 صرف می شود از نقود در آن درایام عاشورا و غیر آن که اگر حساب کنند و برایام
 توضیح نمایند شاید روزی یک گرو بر شود و اما عمارت پس بمقتضای روایت حضرت
 زینب خاتوان این قبه عالیهمیشه عمارت و زینش روز بروز زیاده خواهد شد
 و می بینم که تعمیر بیت الله و سایر مشاهد تمام میشود و تعمیر حرم و صحن این جناب
 تمام نمی شود بلکه از روزی که متوکل لعین آنرا خراب نمود باز بنا کرد همه
 ساله خلفاء بنی عباس و سلاطین اتمام در تعمیر آن نمودند و می نمایند از بنائی و
 نقاشی و آینه کاری و تزیین و غیره آن و مؤلف از وقتی که بیچ ساله بود و تاجا
 که شصت ساله شدم ندیده ام روزی که در آن مشغول بنائی و تعمیر نشده و تزیین

ایضا و ظاهر اینست که تا قیامت چنین باشد مگر جم گوید حقیر آنچه دیده ام نباء قبله جدید
 و توسیع صحن از طرف بالای سر و ساختن ایوان ناصری و سرداب کردن صحن
 شک کردن فرش آن و کاشی کردن دیوارهای صحن و شک کردن دیوار حرم و
 و حال بهم مشغولند انتی قسم بنظم اقرا مات خاصه از برای خیرهای که متعلق به محضر
 است از زمان محل تا بعد از قیامت و آن چند امر است اول احترام محل انجذاب
 نسبت به والد اش حضرت زهرا که بنیمبر با و فرمود در پیشانی تونوری می بینم و مخترب
 متولد می شود از تو بجهت خدا بر خلق و دعای بخواند بر او مید مید یا اینکه بر آب میخواند و بر
 می پاشد و والد اش میفرمود در شبهای تار و اطاق تاریک محتاج بچراغ نبودم و
 صدای تسبیح و تقدیس از او در شکم می شنیدم و در خواب میدیدم که دو شخص نورانی دعا
 میخواندند بر من دوم احترام خاصی که از برای تنبیت و لاوتش واقع شد و آن پنج قسم
 از وحی بود یکی بسوی رضوان خازن بهشت که زینت کن بهشت را و مظهر کن آن را
 بجهت کرامت مولودی که از برای محبت متولد شده و دیگری بسوی حورالعین که نحو
 را زینت دهد و بزیارت یکدیگر بروید بجهت کرامت آن مولود و دیگری بسوی ملائکه
 که بر پاهای تید بطریق صف و مشغول تسبیح و تقدیس و تحمید و تمجید و تحمیر شوند بجهت کرامت
 آن مولود و دیگری بسوی جبرئیل که بر زمین روز و بنیمبر با بقر اقبل که قبلی هزار هزار
 است که بر سببان ابلق سوار باشد و بر سر ایشان قهبا باشد از درو یا قوت و
 با ایشان باشد روحانین که در دست ایشان حر بها باشد از نور پس تنبیت گویند
 محمد را باین مولود مائل کن در این کیفیت که چه قدر مشتمل بر انواع احترام است سیم
 احترام خاص از برای اسم گذاشتن انجذاب که خطاب بجهنمیل رسید که بعد از
 تنبیت بنیمبر با و مکنونا مشر احسین بگذار پس تنبیه انجذاب از جانب خدا می
 تعالی بوده و او را در کتاب باوصافی ذکر نموده و در سموات اسماء خاصه از برای
 قرار داده چنانچه در انجاء است چهارم احترام تعزیه اش بود که فرمود بعد از خدای
 از تنبیه او را تعزیت بگو و بگوامت او می کشند او را پنجم احترام قابله انجذاب است

که خداوند مخصوص حوری که از همه جور باخوشتر و تر بوده فرستاد با جمعی از حورتا قایل بود
 باشند ششم احترام کا بهوار و اش بود که میرکت آن فطرس ملک توبه اش قبول می نمود
 احترام تحریک کا بهوار و اش بود که بخت آن ملائکه و میکائیل موکل شدند و فحش می
 کردند ششم احترام ذکر خواش بود که جرئیل بر آن موکل بود و می گفت آن فی الجته
 نه من این اه نعم احترام رضا عش بود که از زبان و انکشت ابهام پیغمبر شری می شود
 که اشرف بود از پستان مادرش و در زیارت عذک ید الرحمة و رخصت من
 ثدی الایمان و ربیت فی حجر الاسلام دهم احترام لباس اوست و آن لباس مخصوص
 بود که خداوند هدیه فرستاد و بخت انجناب و پیغمبر بر او پوشانید و فرمود این لباسی
 است که بود آن از پرهای نازک بال جبرئیل است یا ز دهم احترام قبر آن سرور است
 که جمیع انبیاء از آدم تا خاتم آنرا زیارت نمودند پیش از دفن صاحبش در آن
 و دو از دهم احترام اشک اوست چنانچه در قضیه بر آمو معروف است خواهد آمد انشاء
 سیزدهم احترام خون اوست که حضرت پیغمبر آنرا جمع نمود و در شیشه بگری که ملک از
 از آسمان آورده بود بجهت آن چهار دهم احترام اشکی که بجهت او ریخته می شود ملائکه
 آنرا جمع می نمایند و می دهند بخازمان بهشت پس آنرا از مزوج می کنند بآب حیات
 پانزدهم احترام صورتی که اشک بر او جاری می شود در قیامت جاری و ذلت نخواهد
 دید شانزدهم احترام محاسن عز و سایر مجالس آن چنانچه بیاید انشاء الله مفید هم
 احترام شفاعت او که علاوه بر شفاعت قیامت او را در روز اول تولدش شفاعت
 ملائکه قرار داد چنانچه در قضیه فطرس و در دایمل مشهور است هجدهم احترام تربت
 قبر اوست که از قبر الی بیت و پنج ذراع بلکه تا چهار فرسخ فضایل متفاوته دارد و آنرا
 خداوند متعال ختمیاری نمود از برای مدفن انجناب از روزی که دحو الارض شد چنانچه
 در روایت است و از برای آن تربت شریفه خصایصی است یکی آنکه از کعبه معظمه
 اشرف است چنانچه در خبر است بلکه بعضی گفته اند که از نجف هم اشرف است یعنی
 ماعدای اصل مرقد امیر المومنین دوم آنکه این زمین را خداوند خلق نمود پیش از کعبه

بیست و چهار هزار سال و آنرا مبارک و پاکیزه کرد و چنانچه در روایات معتبره وارد است
 سیم اینکه این زمین همیشه مبارک و پاکیزه بود و خواهد بود با اینکه خداوند آنرا بهتر از
 زمینهای بهشت قرار دهد و بهترین منازل و مساکن اولیاء خدا در آن باشد چنانچه در
 روایت است چهارم اینکه الان این زمین از زمینهای بهشت است چنانچه در روایت
 است پنجم اینکه از حضرت سجاد علیه السلام مروی است که چون زلزله قیامت شود که بظن
 کنند با تربت نورانی یا صفایس در بهترین ریاض بهشت که از آنکه نورانی بپایان
 باشد مانند ستاره درخشان که دیده و کان را بزنند و آن زمین ندان که منم آن زمین
 مبارک پاک و پاکیزه که در برداشتم جد حضرت سید الشهداء و سید شباب این بهشت
 را ششم تسبیح کردن یاد آنها را تربت ثوابش مفاد برابر است بهتم کرد و انید دانهم
 ثواب تسبیح کردن دارد ششم آنکه بر کافری از آن تربت در دست گیرند اول روز
 بگوید اللهم فی اصحبت و بهک املک و احمدک عدد ما اذیر به سحتی پس تا شام از برکات
 ایشان ثواب تسبیح کردن نوشته می شود و همچنین اگر در وقت خواب بخوانند آن
 دعا را و تسبیح را در زیر سر گذارد و همین خاصیت را دارد و چنانچه در حدیث حضرت
 سجاد است نهم اینکه سجده بر آن خاک مقدس حجابهای همگانه را پاره می کند و مردم را
 یا نفوذ و صعود بسماوات سبع است یا مراد حجابهای محاصی است که مانع اند
 از قبول اعمال چنانچه در روایت معاذ بن جبل است و ایضا سجده بر آن نورس
 ارضین سبع را و در اینجا مسئله اینست که آیا فضل در سجده بر خود آن خاکست یا اینکه
 شامل است الواحی را که از کل آن می سازند و آنرا مهر می نامند ظاهر روایت
 محابیه این عمار اولست که روایت نموده است که از برای جناب صادق علیه السلام
 از تراب شریف که آنرا بر محل سجود خود فرش می نمود و بر آن سجده میکرد و در هم
 خورده خاک و گل حرام است و در روایتی است که آن مانند لخم خضر است که خاک
 قبر شریف بجهت استشفاء بشر الطبی که در محاش مذکور است و عمدت آن شریطینیت
 صادق است دعا خواندن و مهر کردن بر آن تا اینکه بس اجنه و شیاطین نرسد اثرش

زایل نشود یا زدهم نگاه داشتن آن خاک منتهی سبب امن از مخاوف است اگر باین
نیت بردارند و از دهم گذاشتن از خاک در متاع تجارت سبب برکت آن می شود
چنانچه در روایات نیز دهم مستحب است که خاک فضل را با آن خاک بردارند تا اینکه
این شود از صدقات چهار دهم هرگاه آنرا در قبر گذارند سبب امان میت می شود
از عذاب چنانچه مروی است که زنی زنایسه داد و اولادی که از آن حاصل می شد با
می سوختند چون وفات نمود و او را دفن نمودند زمین او را پیرون می انداختند
دفعه مکرر کردند تا آخر تعلیم امام تربت در قبرش گذاردند زمین او را قبول کرد پانزدهم
مستحب است که خطوط میت را با آن تربت مخلوط کنند تا نزد دهم دفن در آن زمین
مقدس بسبب دخول بهشت است بدون حساب هفدهم چون ملائک بهشت برین
نازل می شوند حورالعین از ایشان خواهش می کنند که از تربت طاهر و بجهت ایشان
هدیه بدهند که بان تبرک شوند بجهت هم از این تربت مبارک که بر ملکی برداشته هدیه از برای
پیغمبر برده و خود پیغمبر نیز از آن برداشت و خود حضرت هم از آن برداشت چنانچه
پیایه انشاء الله نورد دهم در این زمین مقدس دفن شده است پیش از شهادت آن
حضرت دو بیت نبی و دو بیت وصی و دو بیت سبط که همه شهید شدند چنانچه در
روایت معتبر است پنجم بوفیدن این خاک پاک سبب یختن اشک است چنانچه
پیش از واقعه شهادت نسبت به پیغمبر و خود حضرت واقع شد چنانچه بیاید در باب
اسباب گریه بیت و یکم این تربت هر جا بود بمبدل بخون گردید در حال شهادت
انجناب چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود از آن جمله روایت ام سلمه است که
نشی و شیعه روایت نموده اند که حضرت پیغمبر از آن تربت که خود برداشته بود
در شب معراج یا جبریل از برایش هدیه آورده بود بامه سلمه داد و آن خاک خونی
بود و فرمود این را نگاه دار پس هر وقت بمبدل شد بخون بدانکه فرزندم را شهید
کرده اند ام سلمه کوید پس آنرا در شیشه ضبط نمودم و هر روز آنرا نظر نمودم و مکرر
پس چنان روز عاشورا شد صبح نظر کردم همان خاک بود چون بعد از زوال

بسوی او برگشتم دیدم مبدل بخون شده است پس فریاد ناله ام بلند شد سلمی گوید دیدم
 شیشه را در پیش امه سلمه که خون در آن می جوشید پست و دوم داخل شد و در آن
 زمین سبب خزن است بالوجدان خصوصاً اگر نزدیک قبر مبارک شوند و نظر نمایند قبر
 فرزند علی اکبر که در پائین بامی اوست چنانچه در روایت است پست و سیم این پست
 رسیده است بدست بر ملک که بزیارت پیغمبر آمده و بدست هر پیغمبری که بزیارت
 که بلا آمد و آنرا گرفته بونیده و بیدن خود مالیده پس آن مقام همه انبیا و است تا روز
 قیامت قسم ششم آخرات خاصه که مقرر شد بجهت انجذاب مقارن هتک حرمتی که از
 آن نمودند یا از خود یا تنگ یا از دیگر مقارن آن هتک بخوی که عزت آن احترام
 غالب شد بر ذلت آن هتک چونکه خداوند منان ذلت را از برای اولیای خود بخو
 تا اینکه سبب نفرت قلوب از ایشان نشود پس اگر ضعیف و حقیر بودند از شدت
 استغنائی طبع در چشمها بزرگ و عزیز بودند و از برای حضرت حسین ع در این باب
 خصوصی است که اول یک که دوست میداشت کشته شد از آنحضرت را معاویه بود
 و او امر کرد و نیزه را با احترام انجذاب درو جیش که با و نموده بود نوشته بود که من
 بر تو میترسم از حسین ابن علی پس اگر بر او ظفر یافتی حق او را رعایت نما که او پاره
 دل پیغمبر است مترجم گوید ظاهر اینترسید که باین سبب مردم بر او بشورند و
 سلطنتش با انجام نرسد و ملاحظه ظاهر را هم نموده اند اینکه منظورش ملاحظه خداوند
 بود انتی و ایضا اول کسیکه نیرید امر کرد او را بقتل آنحضرت حاکم مدینه بود و او
 پناه میبرد بخدا از اینکه شریک شوم در خون حسین ع و ابن سعد ملعون چون مامور شد
 بحرب انسر و ابیانی گفته مضمونش است که هر چه فکر می کنم خود را ایما می نمود
 تنصیر می نمودم که یادست از ملک ری بردارم یا خون حسین ع را بریزم و گناه کار شوم
 ملک ری که منتهای آمال و آرزوی من و نور چشم من است و قتل حسین ع سبب
 وقوع در آتش جهنم است و شمر لعین احترام او نمودن وقتی که لشکر را تحریص می کرد
 بر حمله و میگفت حسین ع گفتوگویی است و کشته شدن بدست او عار نیست و در

حال قتل آنحضرت نیز احترام نمود بچند کلام یکی گفت تو را می کشم و میدانم که خصم من
 خدای علی اعلاست و آنخی که سر مبارکش را بسوی ابن زیاد حمل نمود احترام نمود که
 گفت املأ رکابی فضة و ذیبا انی قلت لیسید الجحما قلت خیر الناس اباؤا
 پس انملعون امر نمود بقتلش و آن کسانیکه بزدن مبارکش تا خنده احترام نمودند
 بچند بیت که در نزد ابن زیاد نشاند نمودند و احترام نمود نیز در وقتی که سر مبارک
 در پیش رویش گذاشته بود و اما احتراماتی که مقارن هتک واقع شد از غیر اینک
 پس چند مورد است از انجمله چون ملعونی با جناب جبارت نمود و گفت یا حسین بنهر
 بالنار مقارن ابش بسر در آمد و پایش در رکاب بماند پس اسب او را برده
 بخندق التشن انداخت و از انجار او تشس جنم گرفت و دیگری جبارت نمود
 ای حسین تو که ام عمرست از پیغمبر داری پس بپلا شد باینکه بقضای حاجت رفت
 پس باز او را گریه و در غایط خود می غلطید تا بجنم و اصل گردید دیگری با آنحضرت
 گفت نظر کن باب که از آن نخوابی چشید تا از تشکی بپاک شوی حضرت فرمود
 خدایا تو او را تشنه میران پس حالتی بر او دست داد که فریاد میکرد لعطش پس
 مشک آب می آشامید باز فریاد میکرد و العطش تا آنکه شکش پاره شد و از تشکی بر دم
 نم در احترام خاصی که بجهت طعام او بود که از بهشت چند مورد بجهت انجناب تحفه
 آوردند بمخله رطب و به و سیب بود بلکه هر طعامی که بجهت پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین
 سلام از بهشت آوردند بسبب عهده اش استدغای انجناب بود بجهت او بود قسم دهم
 احترام خاصی که متعلق است بلباس انجناب بدانکه خداوند منان حسین را منجوس
 نمود باینکه چندین مرتبه از بهشت بجهت ایشان لباس بهدیه فرستاد و اختلاف را
 آن لباسها که یکی سرخ و دیگری بنبر بود معروفست و ستر او واضح است و
 حسین منجوس گردید بعلاده بر آن لباس مخصوصی چنانچه ام سلمه روایت نمود
 که دیدم پیغمبر می پوشانید بقامت حسین لباسی را که مانند انرا ندیده بودم و
 شباهت لباس دنیا نداشت عرض کردم این چیست فرمود این بهر بهشت

که خداوند از برای حسین فرستاده است که پودان از پرهای نازک بال جبرئیل است
 و بعد از شهادت و عاری کردن بدنش را از لباس خداوند با و پوشانیدند و علی
 بهشت برست با آنکه چنانچه تفصیلش بیاید آنکه عفو آن پیغمبر در بیان مظاہر آن
 لطف خاصی که از آن تعبیر شده است با اینکه خداوند دست بر سر حسین گذاشت
 چنانچه سابقا اشاره شد و ظهور آن لطف در دو چیز است یکی در آنچه خود انجذاب
 رسید و آن مرتبه مخصوصی است از قرب الهی که ما را یاری تقریر و تصور آن نیست
 و از فروع آن قریب قرار دادن امامت است در ذریه او و دوم در آنچه بایر خلق
 میرسد بواسطه او و آن بسیار است من جمله آنست که شفا در تربتش قرار داد و
 اجابت دعا در تحت قبه اش مقرر فرموده و وعده و اعطاش آنست که او را سبب اعظم
 از برای رحمت قرار داد چون آن غرض اصلی از خلق عالم است و چون پیغمبر رحمت
 للعالمین قرار داده پس حسین را از او و او را از حسین قرار داد پس حسین
 محل وضع دست رحمت است و رحمت از اوست و دست رحمت او را ختم داد و
 تربیت در امان رحمت یافته و شیر زبان رحمت نوشیده و گوشت و خونش از
 رحمت نمویافته و نور چشم رحمت و ریحانه رحمت است و مجلس او سینه رحمت و
 مرکبش دوش رحمت است و معدن رحمت و مجمع اسباب و جامع وسائل و
 منبع چشمه رحمت و مظهر مرات رحمت و محرک مواد رحمت است و بر رحمت
 بر او متحقق می شود استحقاق رحمت مکتوب و اوست رحمت موصوله و رحمت مرحومه
 پس آیا در قلب تو نسبت با و رحمت هست که با و گریه کنی تا آنیکه رحمت کند تو را
 که و کار رحمت و بتو گفته شود صلی الله علیه و آله رحمت و راجع رحمت و این رحمت
 از برای و وسائل رحمت است که سبب انجذاب متحقق است اجمالا و بیان بسیار
 آن و عموم آن و معادل بودن آن با جمیع اعمال حسنه و اخلاق نفسانیه و قبل
 شروع در مطلب دو مقدمه ذکر کنیم اول ایحب الانسان ان تیرک سدی کمان
 مکن ای انسان که تو را به تعب او رده اند و با تو کاری ندارند و مهمل خواهی رفت

خالق تو حکیم است و غنی و قادر هرگز کار جهش و لغو نمیکند و تو را بخطابات تگونییه
از عدم موجود و نمود پس مدتی خاک بوده ای پس لطفه گستر باز علقه و مضغه و غظام
شده ای پس گوشت بر آن پوشیده بعد انسان شده و عقل بتو تعلق گرفته قوه
اوزاک و تیز در تو حاصل شده و همه اینها بخطابات تگونییه بود پس بن بلوغ رسید
خطابات تکلیف تو متوجه شود با انواع متعدده مانند تکلیف با اعتقادات حق و
بصفات حسنه و بفعل واجبات و مندوبات بدنییه مالییه و تبرک صفات جمیسه
و افعال و اقوال محرمه و اموال غیر محمله و تکلیف تعلم این احکام با جهاد یا تطبیق
پس عمل با آنها و بعد از آن خطابات ارشادیه نیز متوجه شود از طاعات و
استیاق بخیرات و طلب وسیله نجات و یافتن راه بسوی خدا و اجابت داعی الهی
و توشه گرفتن بسوی خدا و قرض دادن بخیر و تقوی از خدا و جهاد در راه خدا و مبارزه
بسوی مغضرت خدا و نحو ذلک که همه اینها تا کلیه آن تکالیف اصلیه هستند و بعد از تمام
این تکالیف و انقضای زمان مهلت بان خطابات تگونییه بسوی تو متوجه شود که
تخلف از آن ممکن نیست از آنجمله روح تو مخاطب شود بمفارقت از بدن و بدن
مخاطب شود با فتاوی از حرکت و قوای آن همه ساقط شوند پس چشمانت تاریک
گردد و گوش تو که شود و زیانت لال گردد و هر چه در دست داری بنیازی و
همه اینها بمحض خطاب الهی تحقق شود و تو را نمیرسد که اجابت داعی تنهایی پس
از اینها همه متوجه شود بتوجه باقی حشر از اثر خطابات تکلیفیه و حالت تو
نسبت بحالات اشغال و معصیت آن خطابات مختلف باشد پس اولاً خطاب
رسد با اجتماع روح با جدت پس بر خیزی از قبر بسوی حشر و نشر خطاب رسد
که بخوان نامه اعمال خود را پس بگیری آن نامه را بدست راست یا چپ و پشت
پس بخوانی آن را و بگوئی به پستند اینکه نامه عمل من است که همه مشحون از حشر
است یا بگوئی کاش بدستم نمی دادند نامه را و نمی دانستم که حساب من چیست
پس بعضی مخاطب میشوند باینکه ای بنده کائنات مطیع من خونی بر شما نیست و هرگز

محزون نخواهید شد و بعضی مخاطب شوند که ای بندهکان عاصی جدا شوید از نیکان باز
خطا باقی متوجه بلائیکه محشر شود نسبت بعضی و اداریه ایشانرا از برای سوال و بعضی که
بشارت دهید مؤمنین را بهشت و بعضی که بکیرید این عاصی را پس او را در غل کنید
بحال او که نه اهل او بکار اومی آیند و نه عشیره او و بعضی اینکه بکیرید این عاصی را و جنهم
ببندازید و بعضی اینکه بکیرید این را در غل کنید پس در میان از بخیری که بمشاذیر است
است او را مقید نمایند غنیمت مخفی این فقره شریفه را شاید معنی آنچنین باشد که آنرا
در درون حلقه زنجیر قید نمایند مانند قید متعارف که بر زنجیر بستن باشد و آنرا تعلم
و بعضی آنکه تهنیت گویند این مؤمن را که سلام علیکم بستم فادخلوها خالدين و بعضی که
بکیرید این کافر را و بکشید او را بوسط جهنم پس بریزید بیا لای سرش عذاب عظیم را و
از جمله خطابات تعجیزه است نسبت بنو و غیر تو یعنی اظهار عجز و ضعف تو بان می شود
مثل خطاب یا معشر النجر و الانس یعنی ای گروه جن و انس اگر میتوانید از اقطار آسمان
و زمین فرار نماید بکنید و از آن جمله خطابات تحکیمه یعنی سرزنش مثل اصولها فاصبر
اولا لتبروا و اذق انک انت الغرر الکرم پس این خطابات از فروغ خطاب تحکیمی
و ارشاد دیده است پس ملاحظه خود نمائید که داخل مطیعینی آن تکالیف هستی یا نه اگر نیستی
پس میبایست از برای این خطابات جان که از مقدمه دوم بدانکه الان تودر
میان معصیتهای بسیار گرفتاری از چند جهت یکی آنکه هر ساعتی در از روز خیالی هستی
و در معرض فاقات و بلیات و امراض و عاهات و صدمات و بوسوی مرگ میدوی
و در کشتی سواری که در شدت طوفان بگرداب افتاده نمیدانی که دام ساعت غرق
میشود از هر طرف دشمنی بتوا حاطه نموده و اخلاط اربعه که ارکان بدن تو هستند تورا
ویران گرفته و لابد روزی بیاید که یکی از آنها کشته شوی دوم مصیبت است که هیچ فکر
آن نیستی و آن مصیبتی است که امیر المؤمنین بمر وقت بفکر آن می افتاد ناله می کرد
مانند مار که زید و کریم می کرد مانند زن بچه مرده و آن این است که سفر دوری در پیش
داریم که نسلهایش همه خوف و هولست و موردش عظیم است یا بهشت ابدی یا جهنم

مؤید و توشه کم است و پا برهنه و پیاده و دست خالی و راه پر خطر سیم اینکه بلاء تو بزرگ
 و حال تو خراب است با تشامی بسیاری سوزی و خبر نداری و الا ان قلب و بان
 و زبان و شکم و پای تو با تش معاصی مشعل است توئی که در معرکه کنان کشته شده
 و اسیر نفس اماره و شیطان کشته اعضامی تو به مشعل است با تش از پشت و شکم و قلب
 و همه اعضامی انسانی تو پاره پاره کشته صدها جراحت از معاصی تو برسد و او با
 پای ضلالت و اندام بدایت تو را پایمال نموده اند چهارم بلیه عظمی و مصیبت کبری
 آن است که اگر در این دنیا بمانی تا سن پیری تو را در یاد تو می تو از کار بفرغند
 پس اگر فقیر باشی بلامی عظیم باشد پیری و نیستی و اگر غنی باشی لذتی از عیش پیری و اهل
 و اولاد از تو پیری شوند و قنای مرگ تو کنسند پس چون از دنیا بروی خواهی رفت
 بتجسیری که همیا نگرده از برای خوابگاه خود نه فرش و نه چراغ از اعمال صالح پس که
 در انجا بمانی چکنی با بدن پوسیده و اعضامی خاک شده و مصاحبت مورو مار و کرم
 و عقرب و حنف و تبریم گوید و چه خواهی کرد با تش قبر و سوال نیکر و منکر و عذاب و نیک
 انتی و اگر پیرون آتی محشر چه خواهی کرد با تش عرصه گیر و دار که زینش آتش و سفش
 آتش از تابش آفتاب و اطرائش همه آتش معاصی پس اگر بمانی در انجا چگونه بمانی
 و اگر بروی گجا بروی پس اگر غلبه غفلت از کوش و دل برداشته شود و بدانی که در
 معرض چگونه مصایب هستی براینه سزاوار است که لباس نهوشی و بر خاسته
 نشینی و از اهل و عیال و منصب و دل دست برداری امیر المؤمنین پیغمبر بود که
 بدانی آنچه را که من می دانم از آنچه علم آن از شما مستور است یعنی از امر عاقبت
 شما براینه پیرون خواهند رفت به بیابانها و بحال خود گریه و زاری کنند و اموال
 خود بی گجا بهان و ناثب خواهند گذاشت و بحال خود مشغول خواهند که دیدجو
 و یقده ما معلوم شد می گویم که جناب خامس ال عبا حضرت سید الشهداء ائمه
 نمود خطابی را که از جناب الهی مخصوص او بود در آن صحیفه مختومه که جبرئیل آورد
 و پیغمبر داد پس پیغمبر آنرا بحضرت امیر المؤمنین داد و او با هم چنین داد و او

بجناب حین و ادیس عمل نمود بخطای که مخصوص او بود و بسبب این امثال حاصل می
 شود از برای متوسلین با بجناب امثال جمیع خطابات ارشادیه و تکلیفیه و محمل
 کردید مصیبتی را که سبب آن عطا باشد با بجناب اجر می موجب است از برای
 متمسک بان حضرت رفع جمیع مصیبتها که از فروغ آن نجات از عقوبات است و
 در وقت امثال الخطاب خاص بخائب بخطای شد که بسبب آن رفع میشود از
 متوسلین با و خطابات تجزیه و تحکیم پس بسبب وسایل او حاصل می شود امر
 بطاعات نماز و روزه و صدقه و حج و غیره و جهاد و زیارت یعنی ثواب آنها
 را با و میدهند بلکه ثواب اعلائی افراد آنها که مستور است صدورش از تو بلکه
 کاهی حاصل می شود بان ثواب اعلائی افرادی که تصور نمی شود وقوع از تو مثل
 حج و جهاد در رکاب حضرت پیغمبر بلکه کاهی حاصل از برای تو بحسب کسیت
 ممکن نیست از تو واقع شود مانند حج مثلاً در میان وسایل آن حضرت چیزی هست که
 بسبب آن ثواب صد هزار حج از برای تو نوشته میشود بلکه در یک زیارت با
 قدیمی صد هزار حج است و از این بالاتر آنکه کاهی حاصل می شود تو را چیزی که ممکن
 نیست وقوع آن فی نفسه مثلاً کشته شدن و بخون آغشته شدن در راه خدا ممکن
 نیست مگر یک دفعه و از جمله وسایل امری است که آن ثواب هزار مرتبه کشته
 شدن در راه خدا تو میدهند پس باین امور جمیع مصیبتهای تحقیقه تو رفع می شود و
 از تو دفع می شود بلیاتی که مترقب آنها هستی و عقوبات بر تو سهل می گردد و از
 هولها و ترسها ایمن می شوی در این راهی که پیش داری و امثال جمیع خطابات
 ارشادیه و تکلیفیه می شود و آثار صفات محموده بتو داده میشود و آثار صفات مذمومه
 از تو برداشته میشود و کنایان تو آموخته و میگرد و در بای بهشت که بر روی خود
 بسته شود و میشود در بای آتش که باز گرد بسته میگرد و آشنائی که الان بر تو
 احاطه نمود و خاموش میشود و بان درجات و ارتقاع درجات بلکه رفع درجات
 حاصل میگردد بلکه مقامی که تصور آن نمی شود بتو میدهند و خوب است که اندکی

این مطالب را توضیح نمایم پس گوش خود را بدار و دل خود را جمع کن و بشنوی
 کلمات را که الان خطابهای بسیار بتو متوجه است که باید از عهده آنها برائی پس آن
 خواب غفلت بیدار شو که چند روزی دیگر حالت قیامت صغری بتو متوجه است
 که در آن خطابهای که بسوی تو خواهد رسید که چه قدر سخت و از عاقبت هذر نما که
 غمگین قیامت کبری که محشر است بر پا شود و خطابهای سخت بتو متوجه میشود که
 چه قدر خوف و هول و عظیم و سخت است و بوسایل جنینی اقبال جمیع خطابات شود
 و همه امور سهل و آسان میگردد و بیان آن میان سه کیفیت است اول تفصیل
 کیفیت امثال خطابات و آن چند قسم است یکی خطاب بعبارت است که خلایق
 موجود میفرمایند یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم او و مضمون این خطاب
 بر زبان صد و بیست و چهار هزار پیمبر و اوصیاء ایشان و جمیع صلحا و ملائکه و حکما
 و عرفاء و اهل بهدایان جاری است پس ملاحظه نما خود را که آیا عبادت نموده خدا را
 بنحویکه مطابق واقع باشد بطریق مل سابقه این طاعت که خود را امتهین بآن میدانند
 پس ملاحظه نما زمان عبادت را که آیا در تمام عمر یا یکسال یا یکماه یا یک روز یا
 یک ساعت عبادت درست کرده پس بین که از کدام قسم عبادت هستی
 یقین که از عبادت کفر مینمویی و نه از عبادت مصطفیان و نه از عبادت اولیا و نه از عبادت بندگان
 را بر ایشان تسلطی نیست و نه از عبادت مؤمنین و نه متقین زیرا که صفات ایشان
 در تو نیست و نه از عبادت مسرفین مبین که مخاطبند بآن لغت و من رحمة الله باطل ملاحظه
 نما این عبادتی که میکنی نه از روی اخلاص است مانند عبادت احرار و نه از ترس
 تا راست مانند عبادت عبسید و نه بجهت شوق بهشت است مانند احرار و نه
 بکاشاکتفا می نمودیم بهین عبادت نکردن و عبادت نمیکردیم دشمن خدا را و
 کاشاکتفاء بیک دشمن میکردیم و عبادت نمیکردیم شیطان و بهیچامی نفس و دنیا را
 و در هم و غیر آنها را و کاشاکتفا بیک قسم از عبادت انبیاء را کتفا می نمودیم و جمیع
 کردیم بین انواع عباداتی که تصور میشود نسبت باین دشمنان چون حال خود را

در قصور و تقصیر شناختی پس بدان که ممکن است تو را بسبب تو سل بحین دخول
 شوی در جمیع اقسام عبادین و عبادت کنی بحسب اقسام عبادت بلکه عبادت طول
 عمر و ممکن است که بحسب مراتب عبودیت فائز شوی پس قدر این نعمت را بدان و پسان
 آن پنجده مطلب است. مطلب اول هرگاه زیارت کنی حسین ع حاصل شود از برای تو
 مراتب عبادت و مکرین که ملائکه اند چونکه مقتضای روایات از برای زائر نوشته میشود
 صلوة ملائکه و تسبیح و تقدیس و عبادت ایشان تا روز قیامت بلکه ملائکه ثواب او
 خواهند بود در زیارت تا روز قیامت و از این مطلب ظاهر میشود معنی آنچه وارد
 شده است در بعض اخبار که هر کس زیارت کند حسین ع را از جمله عباد مکرین خواهد بود
 مطلب دوم چون زیارت کنی آن امام شهید را حاصل میشود آن برای تو مراتب
 عباد و مصطفین که انبیاء اند زیرا که از جمله ثوابهای زواران است که در درجات
 و اوصیاء و منشیان ایشان خواهند بود و در یک سفر با ایشان طعام خواهند خورد
 و ایشان با او مصافحه کنند و صحبت نمایند و دعا در حقش نمایند و بر او سلام کنند
 چنانچه در روایت است مطلب سوم بوسیله حضرت حسین ع حاصل شود مراتب
 عباد صالحین و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین و سایر عباد و ثواب
 جمیع عبادات مقبوله از نماز و روزه و حج و جهاد و مرابطه و وقف و صدقه و اداء
 و مستحبات و ثواب اعلا در جات نیت و ثواب عبادة تمام عمر بلکه تمام هر
 چنانچه در اخبار است مطلب چهارم حاصل شود بوسیله انتخاب قابلیت قبول
 تداء لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً زیرا که بسبب گریه و
 زیارت آنحضرت حاصل میشود مغفرت همه گناهان نه گناهان گذشته تنها
 بلکه گناهان آینده هم نه از خودت تنها بلکه گناهان والدین و دوستان نیز
 آمرزیده میشود چنانچه معلوم میشود از روایات ائمه ا آن خطاب دوم با آنها
 الناس اتقوا ربکم و این مانند خطاب سابق خلاصه کلام جمیع انبیاء و مضمون
 تمام کتابهای آسمانی است و آن چند قسم است تقوای عوام و تقوای خواص

و تقوی خاص الخاص و یوسایل خفیه ثمرات جمیع اقسام آن ثمرات حاصل شود
از اعطای و اطعام و آب دادن و زکوة و صدقات و همه انواع معروف و احسان
بلکه بآن حاصل می شود چیزی که ممکن نیست بآن حاصل شود مثلاً و از روشد است
که هر کس در شب عاشورا بشکافد آب دهد در نزد قبر آنحضرت چنانست که بمشک
آنحضرت را آب داده باشد بلکه می تواند گفت که اگر شخصی از دور تصور کند چنانکه
آنحضرت را و دلش بوزو خواهد بود و قلبش بمنزله مشهد آنحضرت پس آب بریزد
از اشک چشمش آن است که آنحضرت را با عیال و اطفال و اصحاب آب
داده باشد خطاب چهارم و جاهد و اخی الدحق جهاده جهاد بر دو قسم است اکبر
اصغر و جهاد اکبر که بانفس اماره است قاتل و مقتول هر دو می نمایند و در جهاد اصغر
با کفار مقتول شهید است و تودر جهاد اکبر قاصد و در جهاد اصغر داخل و لکن هر دو
را توانی حاصل کنی بوسیله یوسایل خفیه و یوسایل بجمیع مطلب است مطلب اول هر کاه از
کسی شهادت را در رکاب آنحضرت و بگوئی یا لقی کنی معکم ثواب شهیدان و از برای
تو باشد مطلب دوم هر کاه دوست داری عمل شهداء را شریک ایشان خواهی بود
چنانچه جابر بن عبد الله انصاری را فرمود قسم بخدا که ما با شما شریکیم در عمل
مطلب سوم هر کاه زیارت کنی آنحضرت را شب عاشورا و شب را در آنجا صلح
آوری ملاقات خواهی نمود خدا را در حالتی که بخون خود غلطیده باشی مانند شهیدانی
که ملا مطلب چهارم این و سایل از چهار بالاتر است زیرا که چهار و کاهای شهادت
حاصل شود و کاهای نشود و در این و سایل جهاد و شهادت و بخون غلطیدن حاصل
کرد و مطلب پنجم بالاتر از همه آن است که در خون خود غلطیدن در راه خدا اگر حاصل
شود از برای کسی یک دفعه بیش نیست و این و سایل ثواب چند مرتبه در خون
غلطیدن محقق است خطاب پنجم ترو و امان خیر الزاد التقوی و بهترین توشها
ان است که نیکو باشد و مسافر را تا منزل کفایت نماید و زیارت آنحضرت
خوب توشه است از برای این سفر در آن و در هر منزل بکار آید بلکه توشه توشها

خطاب
چهارم

خطاب
پنجم

نیت و بدو ستانت نیز میرسد چنانچه وارد است که برای می گویند بیکر دست که
دوست داری و داخل بهشت نما خطاب ششم و اقرضوا الله قرضاً حسناً و سایل
حینی از زیارت و بکاء و غیر آنها قرض الحسنه است بر خدا و رسول و علی و فاطمه و
حسن و حسین عظیم سلام و خداوند در عوض هر یک از اینها مضاعف میگرداند
نماید که عدد آن معلوم نیست مگر از برای خدا خطاب هفتم استحبوا الله و الرسول و
عالم یا حکیم اجابت نمائید خدا و رسول را چون شما را بنحواند بجزئی که سبب حیات
شماست و تحقیق حضرت رسول ما را خوانده است در وسایل حسین با موری که
سبب حیات حقیقت است چون محبت و نصرت و کبری و زیارت انجذاب و
و غیر با خطاب هشتم و قدموا الانفسکم کاری کنید از پیش که بعد بکار شما آید
این وسایل شریفه هم تقدیم است از برای نفس و هم تاخیر یعنی شرفش همیشه در توحید
است و منقطع نمی شود بموت خطاب نهم و سارعوا الی مغفرت من ربکم مسارع
نمائید بوی اسباب مغفرت خدا و کبری بر آنحضرت سبب مغفرت است
بخش گشتن اشک در چشم و زیارت انجذاب سبب است بجزو نیت و غم کردن
پس تمام سارعت در آن است خطاب دهم خطاب بدعا کردن است و این
ربکم تعزوا و خنقه و غیر آن از آیات و سبب و سایل حینی میرسد شخص محبت
دعا بلکه بان فائز می شود بدعای پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه
و دعای ملائکه بلکه در خبری است که زایر قدم نمیکند از و بر چیزی که آنکه از برای او
می آید بلکه خود آنحضرت خواهرش می نماید از آباء خود دعا از برای زایر و کبریم
کننده اش و حضرت صادق در سجده دعا میفرمود و از برای صورتها می که مالیده
می شد بر قبر رسیدند و اشکهای که بر او ریخته می شود و صیحه که بلند می شود
بر او خطاب یازدهم کو نوا انصار الله بوده باشید یاوران خدا یعنی یاوران
دین خدا و اولیاء خدا هر چند ولی خدا مظلوم غریب تر باشد تحقیق یار

خطاب
ششم

خطاب
هفتم

خطاب
هشتم

خطاب
نهم

خطاب
دهم

خطاب
یازدهم

الغریب بلانا صریح بیاید یاری کنیم این ولی خدا را که غریب و مظلوم بود بگریه
کردن و واقعه غمناک کردن و از روی نصر تشش نمودن بلکه می توان گفت که سجده بر خاک
قبرش و تسبیح کردن با آن خاک ایضا داخل بخوان یاری کردن اولت چونکه
فصلی که در این سجده و تسبیح قرار یافته از جمله اعراض شهادت اوست که خدا
با وعطای نموده چنانچه بیاید آنش خطاب دوازدهم اجبوا داعی الله داعی بسوی خدا
پیغمبر است که بسوی اسلام دعوت نمود و بعد از او حسین است که دعوت بایمان
نمود و علامتیه و ظاهر کرد بطلان اعتقاد خلافت فاصبین را و جمیع وسایل تحضرت
اجابت دعوت اوست حتی اینکه استشفاء تربت انجذاب نیز اجابت دعوت
اوست پس نال کن تا نفسی ترجمه که بطلان اعتقاد بان از فروع ولایت است که غرض اصلی
از دعوت انجذاب بود و الله اعلم خطاب سیزدهم و ایتعوا الیه الوسیله طلب
وسیله نمایند بسوی خدا و حسین که از اعظم وسایل است و وسایل او بزرگ و بسیار و سهل
المحصل است خطاب چهاردهم فمن شاء اتخذ الی ربیه سبیلا حسین بدلیل عظم
است و صراط اقوم راه راست واضح آسان نزدیک هو است و این مطالب که در
شماره باب نمونه بود و از آن می توان فی بربی بسایر خطابات و احکام کیفیت
و امثال آنها بوسایل حسینه و در آن بیسج اغواقی و مبالغه نیست کیفیت دوم
در بیان تصویر اینکه آسان می شود با تحضرت جریان خطابات نکو غیه که متوجه
می شوند بتورقیا است صغری یعنی حالت موت و بزرخ پس می گوئیم کمی از وسایل
حسینه گریه کردن و تغییر حالت شخص است در وقت یاد آوردن مصائب انجذاب
سجد می که بر شخص کوار نشود خوردن و آشامیدن و از جمله خواص این وسیله آن
است که حضرت پیغمبر و ائمه حاضر می شوند در وقت احتضار این شخص و او را
بشارت میدهند و تحیه می گویند که چنان از آن فرحناک می شود که آن فرح تا روز قیامت
در او باقی می ماند و باین سبب بر او سهل می شود جمیع شایده موت و بزرخ و غیر
ذالک از کیفیاتی که بیانش بیاید ان شاء الله کیفیت سوم کیفیت رفع خطابات

خطاب
دوازدهم

خطاب
سیزدهم

خطاب
چهاردهم

کیفیت
دوم

کیفیت
سوم

شکر و تجزیه است و خطابات آن در جبر و غل و زنجیر کردن و غیر آن بواسطه حسنی و بدی
 شدن بجناب لطف و رحمت و بیانش آن است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که زیارت کند زوار او را در روز قیامت و بیکد بازوی ایشان را از احوال و شداید
 قیامت نجات دهد تا اینکه وارد بهشت شود و بهین گفتاری شود بلکه آن بان آثار
 اعمال مقبوله از برای او نوشته میشود و باو میرسد و باجناب اشها خاموش می
 شود و در بزرگ بهشت باز میشود که مسی است بباب الحین بلکه باو حاصل میشود
 دخول در هر باب از ابواب بهشت و بسته میشود در برای جنیم پس بیاید بسوی او
 حسنی و ثبات باد شمارا که در آنجا و در آنچه بیان شد یک نعمت عظیم و مجیدیم
 و ثبات تازه است و آن این است که در میان آن و سایل حسنی است که با او
 از همه سایل و فایق است بر جمیع اعمال صاحب چند جهت یکی آنکه نهایت ثواب
 اعمال صاحب خلاص شدن خود عامل است از جهنم و ثواب این و سایل خلاص کردن
 دیگران هم هست و دوم آنکه نهایت فایده اعمال صاحب داخل شدن عامل است
 به بهشت و ثواب این و سایل داخل کردن دیگران نیز هست سیم نهایت منفعت آن
 اعمال این است که از آب کوثر بنوشند و ثمره این و سایل سیراب کردن دیگران
 نیز هست چهارم نهایت آن اعمال آن است که در دیوان حسنت نوشته شوند
 و آن کتاب بدست راست داده شود و این و سایل آن است که نوشته می شود
 در نامه اعمال تو عمل افضل مخلوقات یعنی اشرف انبیاء پنجم نهایت فایده اعمال خیر
 آن است که در قیامت تو پیغمبر حایل شوی و آن جناب در حق تو شفاعت
 نماید و ثمره این و سایل آن است که از حضرت در قیامت خودش شخص از تو
 می کند بازوی تو را می گیرد و بهشت میرساند ششم نهایت ثمره اعمال تو زبوا
 حورالین است و گریه کنندگان حضرت حسین با آنجناب در ظل عرش
 مشغول بصحبت می شوند پس حورالین میفرستند نزد ایشان که ما مشتاق شما
 هستیم تعجیل کنید ایشان را منع می کنند و صحبت ان سرور را ترجیح میدهند ششم

اینک نهایت ارتفاع درجات باعمال آن است که درجه شخص بر بعضی مؤمنین پیفراید
و بسبب وسیله انجذاب شخص بنشین پیغمبر و امیر المؤمنین میشود هشتیم نهایت
اعمال صالحه رضوان الهی است که از بهشت بهتر است و بسبب وسایل انجذاب
شخص میرسد بمقامی که فوق عرش هم صحبت الهی میشود چنانچه در روایت است
و آن کنایه از شدت قرب و لطف است هم نهایت چیزی که از برای تو حاصل
می شود از عمل خیر آن است که جمیع از انجبار شیعی جنازه تو کنند مرد صالح مقتدی تو
را غسل دهد و از مال حلال تو را کفن کنند و عالم ظاهر الصلاحی بر تو نماز کند
و در اسباب جینی چیزی را می است که سبب می شوند از برای انکه روح الاین
بالملاک مقربین بر جنازه تو نماز کنند و بگفتنهای بهشتی تو را کفن نمایند و بنویسند
بهشت بنویسند که هم نهایت اما در اعمال صالحه که بعد از موت بنویسند از برای
صالحات منقطع خواهد شد مانند اعمالی که بنیابت تو بکنند یا کسی از برای تو پذیر
فرستد یا علمی با اولادی یا صدقه جاریه از برای تو مخلف شود اما را اینها غالباً
منقطع است نهایت صد سال یا هزار سال و بسبب وسایل جینی ثواب
تو در عمل و هدیه فرستادن از برای تو ملائکه اند که انقطاعی از برای عمل ایشان
نیت و همیشه ثواب آن اعمال بنویسند و رسید یازدهم نهایت ترقی در اعمال
خیر است که شخص در زمره بجا و صالحین داخل میشود و بسبب این وسایل داخل
می شود شخص در زمره ملائکه مقربین بلکه در کرب و بین که سادات ملائکه مقربین هستند
چنانچه در روایات معتبر است و تفصیلش بیاید آنکه دوازدهم اجر هر عمل خیری
مقداریت متصور و محدود و اجر این وسایل از حیث تصور بالاتر است پس
در درجه است که اعلامی درجات است و بالاتر از آن درجه نیست غمخوار
ششم در خصوصاتی که متعلق است بخشوع از برای ذکر انجذاب و رقت و کبر
و اقامه عز و انشا در ثناء و در آن یک مقدمه و چند مقصد است اما مقدمه پس
بدانکه خشوع امری است محبوب و مرغوب درگاه اله چنانچه فرموده است الم

یا ان للذین آمنوا ان تخرج قلوبهم لئلا ذکر الله یعنی بعد از آنکه خداوند بشما عقل و هوش داد
و مشاهدات در انفس و آفاق نموده آید بلکه در ذره و ورق و اسباب اعتبار
شب و روز می پسندد در اشخاص که بغفلت مبتلا هستند و بعد از آنکه آیات قرآن
در شما خوانده شده که اگر برگزیده خوانده شود متلاشی خواهد شد و بعد از آنکه عمر کرده آید
کسانی که عمر کردند کسانی که عمر خود را صرف طاعت الهی و تزکیه نفس نمودند و بعد
از آنکه انبیاء و رسل آمدند و شمار آنها دید و تحویف کردند و مدت دیدی است
که اسلام برپا شده و کوشها از آن برگشته و شما همه ادعای انرا می کنید آیا هنوز
وقت آن نرسیده که دلهای شما خاشع شود در نزد ذکر خدا و بسبب آن از هیج
منوع شوید و چون در نماز بایستید عظمت او را ملاحظه نمایند و خاشع گردید
گذشت و هنوز دو رکعت نماز با خشوع نکرده آید آیا وقت نشده است از برای
اشخاصی که دانسته اند که نافع و بلجای نیست مگر خدا اینکه خاشع شوند از برای ذکر
او پس نباشد از برای ایشان فکری و ذکر می مگر خدا یا وقت نشده است از برای
کسانی که عمر شریف را بغفلت گذرانند و یاد خدا ساعتی نبوده اند اینکه
تنبه شوند و بقیع عمر را تدارک کنند بخشوع قلب و غلبه خوف و اضطراب
شاید توبه ایشان باشد و در نگاه اله را یابند و از جمله محبوسین از عا نشوند آیا وقت
آن نشده است که کسانی که موقوف شده اند بمعرفت اولیاء خدا اینکه قلب ایشان
خاشع شود و در نزد ذکر حسین پس گریه کنند بر آنحضرت تا داخل خاشعین لکه ذکر الله
باشد زیرا که بمنجا آنکه ولایت ایشان ولایت خدا و عداوتشان عداوت خدا و
ایحیت او و زیارتشان زیارت او و معرفت ایشان معرفت او است پس
خشوع قلب در نزد ذکر ایشان همان خشوع قلب بذكر الله محسوب خواهد شد آیا
وقت این امر نرسیده خصوصاً در وقتی که محرم داخل شود و عاشورا برسد
یعنی همه مردم در جوش و غروشند پس ای مؤمنین حال زمانست که قلوب شما
خاشع شود بذكر حسین که راجع است بذكر خدا پس ذکر خدا کنید بذكر کثیر بذكر حسین

مقصود

بنحویکه راجع بذکر خدا باشد چونکه شروع بذکر حسین چند قسم است که بعضی از آن را بصر
 بذکر خدا و همان است فرد کامل آن مقصد اول در نشاء باطنی از برای گریه و سبب حصول
 آن بدانکه نشاء گریه کا سببی است که ملحوظ گریه کنند و است و گاهی سببی است
 که ملحوظ نیست اما نوع اول که بسبب ملحوظ است پس بهشت قسم است اول آن است
 که بسبب علاقه قلبیه باشد با صاحب مصیبت و اعظم علاقه اعلیّه والدین است و از آن
 جهت است که خداوند عنان حق والدین را قرین حق خود ذکر فرموده است و پیش
 آن که ایشان بسبب اعدای وجود صورت تو هستند پس چون حق علیه وجود صور
 باین مرتبه است پس علت ایجاد صورتی و مخوی احق است باین حق پس والدین حق
 که نبی و وصی است اولی باحسانند و اقامه عزاء گریه بر سید الشهداء احسان است به پیغمبر
 و امیر المؤمنین و فاطمه بلکه در بعض روایات تفسیر شده است و بالذین احسان کن
 و حسین پس گریه بر او احسان است بوالد ابتداء و سبب آنیکه گریه احسان است
 این است که معنی احسان منفعت رسانیدن است بکسی و عهده نفع اعزاز و احترام است
 و گریه اعزاز امو است و مقبولین است و از این جهت حضرت ابراهیم دعا نمود و سؤال
 کرد از خدا و ختری را که بعد از مردن از پریش گریه کند چون پیغمبر بشید گریه ز نهایی انصاف
 را بر شهید می اُحد فرمود عزم حمزه پس گریه کنند و ندارد پس انصار ز نهایی خود را امر
 نمودند که بر حمزه گریه و ندبه نمایند و حضرت پیغمبر در حق ایشان دعا فرمود و نکته حمزه سید
 الشهداء را تجنیز نمودند از تشییع و نماز و دفن و سایر احترامات مکررین نوحه کردند بهشت
 پس بر پیغمبر گریان و حضرت سید الشهداء حسین تشییع نداشت مگر زنان نوحه کردند که
 ظالمان ایشان را از ندبه و گریه منع می نمودند پس بیانشد ای دوستان گریه کنیم بر آن
 شهید غریب بنحویه قریب حقیقی زیرا که کسی چنین گریه نکند عاق والدین و قاطع رحم
 خواهد بود و قسم دوم علاقه شدت اتصال است نظریه آنیکه هرگاه عضوی از انسان
 مریض شود یا در آید تمام بدن در رحمت و اطمینان است و از این قسم است گریه حور
 العین بر انجناب در بهشت که دار السرور است زیرا که ایشان از نور انجناب خلق

شده اند پس چگونه می شود که آنحضرت بر روی خاک کرم با بدن مجروح در زیر پای مرکبان
 افتاده باشد و سرش بر سینه و خونش بر زمین جاری دلش از تیر سوراخ و جگرش از
 تشنگی تقطیر و قلبش از مفارقت اولاد و برادران و اصحاب سوختن مرغ ذالک حویر
 در قعر بستی بستی و سرور مشغول باشند و بعضی از اقامت گریه شیعیان از این قسم
 است زیرا که در خبری از حضرت صادق منقول است که فرمودند شیعیان ما از کشته شدن
 و از فاضل طینت ما خلق شده اند و آب ولایت ما خمر شده اند راخی شدند بانی که ما
 ائمه ایشان باشیم و ما هم راخی هستیم که ایشان شیعه ما هستند مصیبت ما مصیبت ایشان
 است گریان میشوند بر صدمات ما و محزون می شوند بجزن ما و سرور می گردند بر و ما
 و ما هم تسلیم می شویم بتالم ایشان و مطلع هستیم بر احوال ایشان پس ایشان با ما خواهر
 بود و از ما جدا نمی شوند ما هم از ایشان جدا نمی شویم پس فرمود خدا یا شیعیان ما از ما همنشین
 و هر کس یاد کند مصیبت ما را و گریان شود از برای ما خدا او را عذاب نخواند و فرمود در
 حدیث دیگر از امیر المؤمنین مروی است که فرمود بد رستیکه خدای تعالی اختیار نمود
 از برای ما شیعیانی که یاری می کنند و سرور می شوند بر و ما و محزون می گردند
 بجزن ما و جان و مال خود را در راه ما میدهند ایشان را ما هستیم و ما هم از ایشان هستیم و این
 حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه مخلصین شیعه را خدا اختیار نموده است چنانچه
 شهداء را اختیار نمود و است پیش از شهادتشان و از برای شیعه علامتی است
 چنانچه پیغمبر استدلال نموده از محبت آن طفل که خاک پای حسین را بر چشم می مالید
 بر اینکه او از انصار حضرت خواهد بود در کربلا مترجم گوید آنچه در حدیث است آنست
 که حضرت از فضل آن طفل استدلال نمودند بر محبتش و اما نصرتش را پس مستند فرمودند
 باخبار جبرئیل چنانچه گذشت آنست که حال بیایند گریه کنیم بسبب این علقه اگر خود را شیعه
 می شماریم زیرا که کسی که گریه نکند با این علقه از ایشان نخواهد بود علقه هم حقوق است
 یعنی مصاب صاحب حق باشد بر گریه کننده حقوق بسیار است یکی حق ایجاد است
 یعنی سبب وجود بودن مانند والدین و اجداد و انتخاب صاحب این حق است

بر ما زیرا که وجود ما وجود آید ما هم به واسطه انحضرت است که نور او با نور عبادش یکی است
دیگر حق اسلام و ایمان است و آن ثابت است از برای هر مسلمی بر مسلمی بجهت مشارکت در
اسلام پس چگونه است حق کسی که سبب شد از برای هدایت ما یا ایمان یعنی حسین که جان
خود را در راه دین خدا داد زیرا که اگر متنازه میگرد و تن باین مصیبتها نمیداد دین شیعه ظاهر
نمی شد زیرا که بنی امیه کمال تسلط بر بلاد و عباد داشتند و تمام سعی می نمودند در حق
دین حق تا اینکه امر را بر اکثر مردم مشتبه نمودند و بنحویکه سبب حضرت امیر را از اقرار
قرار دادند و در ذهن مردم داخل کردند که بنی امیه ائمه اسلام اند و از طفولیت اطفا
بر آن تربیت می نمودند و چنین می دانستند که هر کس مخالفت ایشان کند در ضلالت
است و چون حضرت سید الشهدا را باین کیفیت محسوسه شهید کردند و عیالش را که
عنه است پیغمبر بودند باین کیفیت اسیر نمودند مردم تنبیه شدند و فهمیدند که اگر ایشان
اگر حق بود و چنین کاری نمی کردند بلکه فعل ایشان موافق نیست با دین و نه بهی و نه یانا
طریق هدایت و نه با طریق سلاطین جور پس از آن الحق اداست بر کشته و از ایشان
تبری جستند و کم براد هدایت داشتند و مذموب شیعه ظاهر گردید بلکه اهل سنت هم
دانستند که ایشان خلیفه نبودند بلکه حکام جور بودند و اکثر ایشان لعنت بر نیزید جائز
می دانند پس فی الحقیقه سبب هدایت بدین خدا حسین است حق دیگر حق نمک و
طعام دادن او و حیات دانی حیات هر چیزی بسبب انتخاب است و برکت او باران
می بارد و گیاه می روید که روزی عباد است پس تمام طعام و شراب تو برکت او
حق دیگر حق حیات است و معلوم است که حیات حسی ابدی بلکه صورتی ظاهری
همه بسبب انتخاب است که ما را هدایت نمود بولایت که سبب قبول اعمال است
حق دیگر حق دوستی است و انتخاب کمال دوستی را ایشان دارد و در بین العرش
همواره و نظرسش بسوی زواره و گریه کنندگان است حق دیگر حق زحمت است پس
هرگاه کسی از برای تو در دوسری بکشد یا زحمتی تحمل شود همیشه از او بخل هستی و در صد
تلافی برمی آئی و تدارک زحمت او را می کنی پس هر ادر تدارک زحمت و صدقات انتخاب

که از برای تو متحمل شده نیستی و نمیدانم چه چیز تدارک توانی کرد آیا این چند قطره اشک
 لاف می کند این حق عظیم را بی کمر انجذاب از کمال رحمت و لطف قبول نماید پس از این
 مقدار مضایقه ننماید و الا بحقوق و بی وفا محسوب خواهد آمد بود قسم چهارم علقه بزرگی و
 جلالت شان است زیرا که مصیبت بزرگان ^{و لطف} خصوصاً اگر منافی جلالت شان ایشان
 باشد موجب رقت است هر چند اجتنابی باشد بلکه کافر باشند و بر همین منبج جاری است
 سیر پادشاهان با دشمنان خود چنانچه قصه سکنده با دارا معروف است و حکم
 شارع نیز بر این جاری است و از این جهت حضرت پیغمبر جامه خود را از برای هدیه
 این حاتم فرش نمود با اینکه کافر بود و فرمود اگر ارام نماید غیر قومی را که ذلیل شده باشد
 و همین سبب حضرت امیر المومنین ثیاب عمر و بن جعد و در اسلب نمود بلکه فرمود
 او را هم نکرفت با اینکه مثل و مانند داشت و فرمود چون بزرگ قوم خود بود تو خوار شوم
 حرمش نمایم و همچنین شارع مقدس عمرتی قرار داده است از برای دختران سلاطین
 که هرگاه ایسر شوند ایشانرا مخیر می کند و در معرض بیع و شرا در نیارند پس بیایند مانند
 ظالمان از برای سید و آقای خود بنا لیم زیرا که بزرگ و طویل بود و بتک حرمش نمودند
 بدنش را عریان نمودند و عیالش را با سیری شهر بشهر گردانیدند و در ایشان بکفیری طبع
 نمودند و کسی که چنین کرد بکند از انسانیت دور است قسم پنجم علقه محامد صفات است زیرا
 که حسن صفات موجب رقت است بر صاحبش هر چند او را نشناسند بلکه شارع مقدس
 امر نموده است با حقرا متش هر چند از کفار باشد چنانچه وحی رسید بموسی که سامری را
 مکش زیرا که صاحب سخاوت است و یکی از کفار را ایسر نمودند و در معرض قتل آوردند
 جبرئیل نازل شد که این شخص را مکش که صاحب نفرد است پس مصیبت صاحب
 صفات حسنه تاثیر در قلوب میکند خصوصاً اگر بغض و انصاف باشد مثلاً کسی که در
 سخاوت هزار با عطیه کرده است اگر محتاج شود که لقمه نانی خواهش کند البته دل بجا
 او میوزد و کسی که صاحب شدت حیات است اگر در معرض هوان و ذلت بر آید محض رقت
 است و همچنین پس بیا و ملاحظه نما یک یک از صفات حمیده و خصال پسندیده حضرت

حسین را و بین بگونه بضد آنها با او رفتار نمودند با اینکه موجب رقت تو شود اول زمانی که
 همواره بنده خدا مشغول بود بلکه پیش از خلق آسمانها و زمینها تسبیح و تحمید و تکبیر
 الهی کرده و ملائکه از او تعلم نموده اند و بعد در عالم نور و اشباع و اظلمه ذکر نمود و در شکوه
 تسبیح و تحمیل از او شنیده و از حال ولادت تا شهادت از ذکر نیا سوده بلکه بر سینه
 تفاوت قرآن نموده آیا شایسته است که نریز غنسید و این زیاده پلید با چوب خیزد از
 سیاه از نو خنده و ثنات کنند در حضور عیالش دوم کسی که از شدت حیاضی خواست
 بجابل بگوید جابل چنانچه وقتی دید عربی را و ضوئ می گیرد و درست نمی گیرد پس با برادرش
 امام حسن توطئه نمود و گفت که حاجی خواهیم در حضور تو وضو بگیریم لایحه نما که کدام یک
 بهتر وضوئی گیریم پس آن عرب بعد از مشا بده وضوئی ایشان عرض کرد که شما هر دو
 بیک وضو گرفتید من جابل بودم آیا شایسته است که کافری باو بگوید که ای حسین
 تسبیح نمودی یا تش دینا و طهونی باو بگوید ای حسین نماز تو قبول نیست بیم کسی جفا
 مندی را که رفته بخندش عرض نموده بود میفرماید فوراً حاجت تو رواست پس
 باو بگویند منجواستی اولاً رفته او را بنحوانی بده بگوئی حاجت تو رواست فرمود خداوند
 موافقه می کند که چرا او را درین خوف و رجا و حالت ذلت معطل نمودی تا رفته
 را بنحوانی آیا شایسته است که مقابل دشمنان باشند و از امور سهل آسانی بخواهد
 اجابتش نکنند حتی اینکه خواهش کنند که ایشان اندکی کوش بنجن او دهند با نمازید
 چهارم کسی که در وقت احضار اسامه بن زید بیا لین او رفت و او اظهار بیم و غم نمود
 بجهت شصت هزار درهم قرض پس انحضرت بپانچادیش را داد نمودند آیا شایسته است
 که در وقت اقتضارش با او و ناله خواهش یک قطره آب نماید اجابتش نکنند و
 اسفاده علیک یا سیدی پنجم کسی که با عراقی با و ح خود چهار هزار دینار از پشت در میزد
 و اظهار نجات می کرد و اگر کسی آن حضرت می طلبید آیا شایسته است که با او معامله
 کنند که بجا خورده از اجابت سوال دخترش که یک شربت آب از او طلب نمود
 و چنین زود به اش که از برای طفل ضعیف قشره آب خواهش کرد و از اجابتش برادر زاده

قاسم که خواہش نمود کہ بر سرش حاضر شود آیا چه مقدار نجاست آنجناب بود این بود کہ فرمود
 یعنی علی عکف چه بر عینیت دشوار است کہ اورا آنجانی و تورا اجابت نماید
 یا اجابت کند و فایده نجاست توند آشت باشد ششم کسی کہ در شعبهای تأریدش مبارک
 طعام بجبهه اراذل و ایتام بخانه ایشان حمل می نمود بخوبی که اثر آن بر پشت مبارکش نمایان
 آید شایسته است کہ طفل رضع خود را بالای دست بلند کند و بدشمن نشان دهد و چون
 یک قطره آب از برایش نماید اجابتش نکنند ہفتم کسی کہ در لطف و مرحمت با خلق
 بقسی بود کہ وقتی عبور می کرد بر جمعی از فقراء کہ نشسته بودند و پارہای نان در نزد خود
 گذارده مشغول غذا خوردن بودند چون آنجناب را دیدند دعوت بطعام نمودند آخرت
 دوز آنوقت و با ایشان مشغول غذا شدہ فرمود خدا متکبر الی دوست نمیدارد
 بعد فرمود من شما را اجابت نمودم شما ہم دعوت مرا اجابت ننمودید عرض کردند حاضریم
 پس ایشان را بمنزل آورد و بجاریہ فرمود پیرون آورد آنچه ذخیرہ کرده بودی پس حاضر
 نمود طعام خوبی و نشست با ایشان در سر سفرہ و بجہد دلخوشی ایشان آب شایسته
 کہ مقدور او شود کہ عیال و اطفالش را خوشنود نماید بیک جرعه آب قسم ششم علقہ
 تبعیت است پس بیایید کہ یک علقہ تبعیت پیغمبر خدا کہ تاسی با آنجناب لازم است
 بلکه تبعیت جمیع انبیاء و اوصیاء بلکه تبعیت آسمان و زمین و وحوش و طیور و بہشت
 و جہنم و جن و ملک و مایری و مالایری بلکه اشجار و احوار و بلکہ آسمان چنانچہ در قضیہ شجای
 کشتی نوح واقع شد کہ خون کمرست پس تو تبعیت اشک بیار آخر از سنگ و آهن سخت
 تر نیست قلب تو ہفتم علقہ حبست است کہ موجب رقت است قطع نظر از سایر چیزہا
 مثلاً اگر بشوی کہ مردیرا بدون تقصیر در صحرا با عیال و اطفال صغیر و پسران جوان و برادران
 و خواہران و اصحاب حبس نموده اند و بان قسم کہ شنیدہ کہ با او معاملہ کردند البتہ
 قلبت بر حال او محترق می شود بلکه اگر بشوی کہ شخص مختصری کہ حلال را حرام نموده و
 بالعکس بلکہ دشمنست کہ کافر بخدا بوده باین قسم با او رفتار نمودند بر او رقت می آید و اگر
 می فرمود و ای بر شمای جماعت آیا از من خوبی طلب دارید یا مالی از شما بگصب کہ قسم

یا شریعت را تغییر داد و امام چو آب نمیدادند مؤلف گوید فرای تو شوم ای آقا اگر این کار را
 را هم کرده بودی سزاوار نبود که باین قسم با تو رفتار نمایند پس بیایید ای شیعیان
 باین عنوان ترخانه گریه کنیم زیرا که کسیکه این گونه گریه نکند از اصحاب رحم و مروت
 نیست قسم هشتم علقه مجموع ماست یعنی گریه از برای مجموع صفاتی که ذکر شد پس بیایید
 کن در ملاحظه که انتخاب هم داله حقیقی بود هم اتصال با و داری و هم بزرگ است در اسماء
 وزین و صاحب همه حقوق است بر تو و صاحب صفات حمیده است تمام خلق بر
 گریسته اند و این جنس بشر بوده بی گناه و بی تقصیر مورد این صدمات و مصیبات
 گردیده و انواع دوم که گریه بدون سبب ملحوظ است پس آن نیز چند قسم است
 اول هر خصوص و شئ و انکار و هم و غم که از برای مردم حاصل می شود پس مرجع
 تمام آنها رتبه بر آن حضرت است در باطن چنانچه در روایات است و تصدیق بان
 تعبیر آیه نمود قسم دوم رقت فطری است که در نصرت فطری از دوست و دشمن
 قرار داده شده لکن بروزش در دشمنان وقتی است که غفلت از دشمنی داشته باشد
 مثل گریه نریزید و معاویه و در این قسم حاجت نیست که شما بگوئیم بیایید گریه
 کنید بر فلان مصیبت و کذا و کذا بلکه میگوئیم قطع نظر از همه کرد و بلکه فرض کن که حسین
 را نمی شناسی و قرابت و حقوقی در کار نیست و از صفات حمیده و حالات
 شبان و ثواب و اجر و تبعیت قطع نظر نمائ پس بین آیاتی اختیار باز اشک جاری
 میشود یا نه قسم سوم فطری که بالاتر از سابق است که از برای دشمن حاصل می شود
 حتی بالاتر از بغض و شمع نفس از رقت و تشییع بر صبر و مع ذلک غالب میشود
 گریه بر ایشان مثل گریه ابن سعد و آنس بن زید و خولی و گریه املحونی که تجارت
 میرد ز یور امل بنیت را و گریه همه لشکر بسبب بعضی از حالات که بدون اختیار
 ایشان را بگریه می آورد با اینکه خود را نگاه میداشتند و ملتفت بعد اوانت و بغض
 خود بودند و منافعی عمل و شغل ایشان بود و لکن غالب می شد بر ایشان و بر شغلات
 ایشان و حال اینکه در میان ایشان اولاد زنای و کافرو منافق هم بود و اگر بخوای بدانی

این حالت را که دشمن را با التفات بدشمنی بگریه می اندازد پس کوش و دو خود را از کینه
 نگه دار البته خواهی دید که چگونه منقلب می شوی و بی اختیار می نالی و هر چه خود را ضبط
 کنی و بتجدد نالی ممکن نشود تو را از انجمله ملاحظه نما حالتش را در وقتی که در میدان ایستاد
 بود و هزار و پانصد زخم در بدن داشت سرش شکافته و قلبش از تیر سه شنبه سوراخ و
 از برای بی کسی عیال شکسته و از تشنگی بی تاب و از مفارقت اجاب کباب با
 این احوال شمشیر بر کلویش بزنند و او طلب آب کنند نمند حال می توانی خود را از
 گریه نگه داری و این سعد در این حال شکش بر ریشش جاری گشت و از انجمله
 که زمان و بچه کان و سرهای بریده را بنزد نزدیک بر دین سرها در نزد او گذشتند
 و زمان و دختران را در برابرش بسته نگاه داشتند بهشتی که چون نرید بدرقت نمود
 و گفت قبیح باد پسر مر جانه مقصد دوم در اسباب خارجیه که باعث بر گریه است
 و از خصایص آن جناب است و آن ده سبب است اول دیدن شیخ و ظلم آن
 جناب در ظلم شباح و اظلم بلکه در عالم قدس و شاید آن قضیه آدم است در وقتی
 که ذریه خود را در عالم زرشاد بدید و وقضیه که بلا دید و گریست و حضرت ابراهیم چون ملکوت
 سموات و ارض را دید نظر کرد و شباح خسته طاهره را در زیر عرش از نظر شیخ حجب
 بگریه افتاد و چنانچه در خبر است دوم شنیدن اسم انتخاب است که چنانکه خود فرمود
 که ذکر می شوم در نزد مؤمن و مؤمنه مگر اینکه گریان و غمگین می شود و از برای من سیم ذکر آن
 حضرت است چنانچه آدم و ذریه گفتند که در نزد ذکر حسین اشک من جاری
 می شود و دلم می شکند چهارم نظر با نجاس است چنانچه حدیث پیغمبر در اول تولد
 که او را دید گریست و بعد هم هر وقت نظر با وی کرد می گریست و پدرش امیر المؤمنین
 نظر نمود با وی و گریست و فرمود او سبب گریه هر مؤمن عرض کرد آما سبب گریه
 فرمود علی ای فرزند پس بیایند ای دوستان و با نظر قلب با و نظر کنید و اگر شما نظر
 نمی کنید او شما را مظهر است چنانچه در خبر حجج است که آنحضرت در بین عرش
 و نظر می کند بخش شهادتش در بوی زواریه کنند کانش و عجبی نیست که دوری و

قصه
دوم

دیوارها و خانه ها مانع رودیه آن عین العین ناظر و نباشند پنجم نظر تقریب آن سرور است چنانچه
 حضرت صادق فرمودند که حسین غریب است و در زمین غریبت گریه می کند بر او کسی که
 بزیارتش می رود و محزون نشد او کسی که بزیارت او می رود و دومی سوز و بحال او کسی که او را
 ندیده و در وقت میکند بر او کسی که نظر کند بقبر فرزندش که در پائین پای پدر مدفون
 است ششم لمس بدن و تقبیل انتخاب چنانچه از برای جدش واقع بود که گاهی
 گلوی مبارکش را می بوسید و گریه می کرد و گاهی بالای نافش را می بوسید و گریه میکرد
 و گاهی پیشانی اش را و گاهی دندانهایش را و گاهی تمام بدنش را و گریه میکرد و حق
 میکرد پدر چه اگر می گوی می فرمود می بوسم جای شمشیر را و گریه می کنم و اگر شوال
 می نمود که چرا از بوسیدن دندانها گریان شوی هراینه میفرمود و میبوسم محل چوب خرا
 را و جانی را که ابن زیاد از دیدن آن پس گریه من از خنده او است و اگر شوال
 می نمود که چرا بالای ناف را می بوسید می فرمود که محل تیر سه شعبه است و خواهرش بر
 خواتون و قتی خواست بوسه که جدش را بوسد شگفت نشد زیرا که سر پا زخم و مجروح
 بود از تیرها و نیز با و شمشیر مخصوصا اگر مشک با مال نمودن با سم ستوران محقق
 باشد و از زبان حال آن مخدره گفته اند در آنوقت خاک عالم بسم که اثر تیر و
 سنان جای یک بوسه من بر همه اعضای تو نیست بمی آن کمره یک موضعی را از
 بدن برادر را بوسه داد که پیغمبر نبوسیده بود و آن گلوی بریده شده و رگهای قطع
 شده بود یعنی باطن محلی که پیغمبر ظاهرش را می بوسید و از این جهت در وقتی که صورت
 خود را گذاشت بر گلوی برادر فریاد کرد و یا جدا این است حسین تو که با بدن پاره پا
 بر زمین افتاده سرش را از قفا بریده اند و من نمیدانم که آن مخدره این مطلب را
 از کجا فهمید و شاید چند وجهی توان گفت یکی آنکه در آن وقت حاضر بود و شاهد نموده
 باشد و این خلاف ظاهر روایات است که حضرت او را امر نمود بمراجعت بسوی
 خیمه دوم آنیکه از مردم شنیده باشد که حاضر بودند و با هم می گفتند این هم بعد است
 سیم آنیکه از مشایخ و حالت جد مبارک استنباط نموده باشد چون ملاحظه نمود که او را

برودر انداخته پس دانست که بیهوش وضع شهید شده است پس مصیبتش بسبب
 این حالت و حالت منب ثیاب مهرش غصیم تر شد از مصیبت اصل شهادت
 این بود که استغاثه نمود بجزیر کوارش بمقام انتاب چیزی بانجناب که جهان از اسباب
 حزن و بکا می شود حتی سواری که با ستم آنحضرت بود چنانچه در روزی که جبرئیل میخواست
 چندی از برای کشتی نوح آورد با ستم پرغیبری و بیخ شیخ از برای مقدم شتی آورد با ستم
 غمبه ظاهر پس گرفت نوح هر یک پنج را بدست خود که بگوید پس نوری از آن درخشا
 جبرئیل گفت این بر اسم خاتم انبیاست و بخین با ستم علی و فاطمه و حسن و حسین
 پنج نیم را برداشت و بدست گرفت خون از او ظاهر شد و بدست نوح رسید جبرئیل گفت
 این با ستم حسین است پس هر که و آهنگی که نسبت با آن جناب داشته باشد خون
 گریه کند پس دلهای حسینی چسرا خون شود و عجب آن است که اسباب عرح و سرور
 که بانجناب نسبت دارد و شده و بجهت اسباب حزن و گریه می شوند چنانچه حوری و نخل
 در بهشت گریان بود و عید آنجناب و پوشیدن لباس نو و مینوی جدیدش پیغمبری شد و یار
 و قحش در جنگ و خوردنش طعام نیک و او مجلس و دودش و تینش که همه اسباب
 فرخند مینوی جدیدش و پدرش بود و اندک هشتیم دخول ماه شهادتش که محرم است بسبب
 حزن و بکا و تمام مرد و زن است نیم و روزترین دشمن باعث حزن و درقت است
 چنانچه نسبت بحجیم انبیاء واقع شد چون وارد است که همه انبیاء زیارت نمودند
 آن مقام شریف را و گفته اند می ازین در تود فن خواهد شد ما تا بان و برج امامت
 و هر کدام که وارد شدند صد مرتبه بر ایشان وارد شد و تسک و مغموم شدند پس از
 خداوند سؤال نمودند از سبب آن پس وحی رسید که این زمین گریه است که
 آن حسین شهید خواهد و این امر در ایل بیت هم محقق شد و وقتی که بکربلا وارد شدند
 چنانکه مردی است ام کلثوم عرض کرد که ای برادر عجب زمین بون کی است این
 صحرا فرمودند که پدرم در این زمین بخواب رفت پس پیدار شد گریان و فرمودند
 خواب دیدم که فرزندم حسین در دریای خون مضطرب است بعد فرمود یا ابا عبد

چگونه خواهی بود در وقتی که این حادثه واقع شود در اینجا دهم شنیدن اسم آن زمین است
 چنانچه خود آنجا بس چون باین زمین وارد گردید از اسم آن سؤال کرد خدای اسم از برای
 او ذکر کردند عاقبت گفتند آنرا که برای نامند پس اشک در چشم آنحضرت افتاد
 کرد خدایا پناه بگیرم از کرب و بلا اینجا است محل خوابگاه شتران ما و اقامت بارهای
 و ریخته شدن خونهای ما و بچ شدن خطلهای مادر این زمین خون من و اصحاب من
 می شود و عیال من بذلت اسیری بشلی می گردند بار بار بایستند از یکدیگر و دیگر از اینجا
 کوچ نتوانیم کرد یا ز دهم آب سرد نوشیدن است و آن همیشه از اسباب گریخت
 صادق بود چنانچه داود در قیام روایت نموده که نزد آنجا بود پس آب نوشید و گریان
 کرد و فرمود ذکر حسین عیش ما را منقص کرده و هر وقت آب سرد می نوشتم یاد می آورم او را
 و خود را سر و دست و پایی که فرموده اند شیعی ما شربت عذاب ما فاذا کردنی ای شیعیان
 هر وقت آب خوشکوار بنوشیدم مرا یاد نماید دو آردم نوشیدن تربت مبارکش و آن
 گریانید پیغمبر خدا را چنانچه از حضرت ابی تراب روایت که داخل شدیم بر پیغمبر و دیدیم
 از چشم مبارکش جاری است عرض کردم پدر ما در فدای تو باد یا رسول الله چرا اشک
 میریزی مگر کسی تو را بخشم آورده فرمود نه لکن حال جبریل در نزد من بود من خبر دادم
 که حسین را نزد شطرات قتل آوردند و اگر خواسته باشی تربت من را بونمایی پس آوردم
 آری پس دست خود را دراز کرد و قبضه خاک آرد و من داد پس بی اختیار اشکم جاری گردید
 همچنین حضرت رضا چنانچه بکار روایت کرده که بزیارت کربلا رفتم و از نزد حضرت مبارک
 قدری گل سرخ برداشتم و چون بخدمت حضرت رضا رسیدم آن گل را با نمودم پس
 گرفت آنرا و بویید و گریست بخو که اشکش جاری شد و گفت ای تربت جدم حسین
 است نیز دهم شنیدن اسم شهیدی یا غریبی یا مظلومی زیرا که آن مذکر آنحضرت است
 چنانچه فرمود او سمعتم شهید او غریب فاند بونی چهارم مصیبتهای آنحضرت در وقت
 شنیدن یا تصور کردن آن بقیصای که در فصل بعد ذکر می شود آنست مقصد دوم در
 کیفیت رفت و رجوع و گریه بر آنجا و آن چند قسم است اول گریه قلب است بهم

و غم و آن اول مراتب است و ثمره اش آن است که ثواب نفس کشیدن در انحال ثواب
 تسبیح است چنانچه در خبر است دوم احتراق قلب است و ثمره آن فرح است و حالت
 احتضار خان فرحی همواره در قلب بماند تا وقتی که بر عرض پیغمبر وارد شود چنانچه در روای
 است نیم گردیدن اشک است و چشم پیش از جاری شدن بر صورت چنانچه
 حضرت صادق فرمود که گریه کنسند را خداوند رحمت می کند پیش از آنکه اشک از
 چشمش بیرون آید چارم بیرون آمدن اشک از چشم هر چند بقدر بالایش باشد چنانچه
 خبر است که آن سبب غفران و ثواب است هر چند بقدر کف و یا باشد چنانچه
 اشک است از چشم و در آن خاصیتی است که فرمودند هرگاه یک قطره از آن در چشم بریزد و در
 اثر انوارش نماید ششم جاری شدن آن بر صورت و ریش و سیف و این گریه
 صادق است در وقتی که شخص می بیند از برایش پس فرمود هر آینه ملائکه گریه کردند
 چنانچه ما گریه کردیم بلکه پیشتر و خداوند از برای تو تمام بهشت را واجب کرد هفتم
 صیحه زدن و نوحه کردن و فریاد زدن و جان دادن است چنانچه حضرت صادق
 در عا فرمود خدا یا رحمت کن ان صیحه را که بخت مالمندی شود در خبر است که حضرت
 هر روز بر انجناب شهادت میزند تا اینکه پیغمبر او را ساکت می نماید و در خبر است از ابوذر
 که گفت اگر بدانید که آن مصیبت چه قدر عظیم است ایستاده اند که گریه کنید تا اینکه جان
 شما بدرود ششم عویل کردن است که نیری قاتل انجناب برود و خود بنده امر خود و گفت
 عویل کن ای بنده بر چنین که بزرگ تریش بود و این زیاد و قتلش تحیل نمود
 چنانچه تقصایش بیاید آنم نعم زدن بر سر و صورت است و آن مثل عجل عجل الدین
 عمر بود در وقتی که خبر شهادت حضرت باور سپید و فریادی کرد که هیچ روزی مثل روز
 حسین نیست تا اینکه نرید او را ساکت نمود و هم تباهی است یعنی خود را بشیبه بگریزند
 نباید که از برایش بهشت خواهد بود یعنی هرگاه قلب قساوت داشته باشد و نوز
 پس لا اقل سر را بریزد و از او اظهار آنکس رود زن نماید و نمیدانم چگونه قساوتی است
 که دل بر چنین مصیبتها نوزد می شود که قساوت و و چیرا شدگی دخل شدن

و تحصیل زیادتى مال دنیا است که موجب قساوت است چنانچه در دعا اشاره بآن شده که
 فرمودند پناه بخدا از قلب قاسى و چشم خشک و شکمى که سیرنى نشود دوم بسیار تخم
 نمودن در امور بى فایده چنانچه در خبر است و علاج قساوت قلب بدست کشیدن بر
 سیر تخم است که علاوه بر اجزای او آن که در اوست سبب رفع قساوت قلب مى شود
 یا زود هم گریه کردن است بدون اشک بجهت خشکى چشم از کثرت گریه و آن گریه بلیست
 بود بعد از مراجعت بدینه تا اینکه آن را علاج نمودند شرب سويق و دوازدهم گریه است
 که اثر آن در شخص ظاهر شود بترک طعام و شراب چنانچه مسیح ابن عبد الملک خبر داد
 حضرت صادق علیه السلام در این حالت از برای خودش در نزد کریم بن حضرت
 دعا و حقش فرمودند چنانچه در عنوان ششم بیاید انشاء الله در بیان خواص گریه
 چهارم در بیان مجالسی که منعقد شده است از برای ذکر مصیبتش و گریه بر او و آن
 پنج نوع است یکی انچه منعقد شد پیش از خلقت آدم دوم انچه منعقد شد بجهت خلقت
 آدم و پیش از ولادت حسین سیم انچه منعقد شد بجهت ولادت و قبل از شهادت
 چهارم انچه منعقد شد بعد شهادت در دنیا پنجم انچه منعقد شد بعد از انقضاء دنیا
 در روز قیامت اما نوع اول پس دو مجلس بود هر چند اطلاق مجلس بر این مجاز است
 یکی در وقت تقدیر شهادت بود که امر شد بقلم بر لوح ثبت کنند پس قلم و لوح مخزون
 شدند و دوم حول عرش بود در آن وقتی که خطاب بملأئکه رسید که من خلق مى کنم
 در زمین خلیفه پس عرض کردند یا قرا میدهی که خون ریزى کند در بعض تفصیل
 وارد است که مقصود ملائکه قضیه گردان بود و این کلام از زوى خرن و حسرت
 گفتن این خطاب آمد که من میدانم انچه را که شما نمیدانید و نوع دوم شانزد و مجلس است
 اول عرفات بود و وقتی که آدم نظر نمود بسوى ساق عرش و اسما و خمه را دید
 جبرئیل او را تلقین نمود که بگو یا احمس بحق محمد یا عالمی بحق علی یا فاطمه بحق فاطمه یا
 محسن بحق الحسن و حسین و منک الاحسان پس چون اسم حسین را ذکر نمود و شکرش
 جاری کرد دید و دلش شکست پس گفت ای برادر جبرئیل چرا در وقت ذکر این اسم

مقصود
 چهارم

من میشکند و اشکم می ریزد پس جبرئیل بیان نمود مصیبت آنحضرت را و ملائکه که حاضر
 بودند با آدم مستمع شدند و گریستند گفت ای آدم این فرزندت بتلی خواهد شد به
 مصیبتی که کوی خاک است همه مصیبتها در جنب آن آدم گفت چه چیز است آن مصیبت
 جبرئیل گفت گشتمی شود باللب تشنه در حالتی که غریب و بیگس در تنها باشد و هیچ
 یعنی و ناصری نداشتند باشد و اگر به پنی ای آدم در حالتی که میگوید و اعطشا و واقلة
 ماصرا و بنجی که تشنگی حایل شود بین او و بین آسمان مانند دود و هیچ او را اجابت
 نمکند مگر بضرب شمشیر پس او را ذبح کنند مانند ذبح کوسفند ولی از قفا و اسباب
 او را بفارست برند و مسخر خود و اصحابش را در شهر با بگردانند با حیالش چنین گذشت
 در علم الهی مجلس دوم در بهشت مرثیه خوانی حوریه و مستمع پیغمبر خدا و جبرئیل چنانچه در
 بحار روایت شده است از حضرت خاتم الانبیا که فرمود در شب معراج جبرئیل دست مرا
 گرفت و بهشت داخل نمود و من بسرو بودم پس دیدم درختی را از تور که در زیر
 آن دو ملک مشغول بودند بدست گردان زیور و حله تار و ز قیامت پس پیش رفتم دیدم
 یک نوع سیب که بزرگتر از آن نذیره بودم پس یک دانه از آنرا گرفتم و شکافتم
 ناکا و حوریه از آن ظاهر شد که ثمرکانش مانند اطراف بال شیر بود پس گفتم تو از
 کیستی گریست و گفت من از فرزند مظلوم توحسین ابن علی هستم مجلس سوم و انشاء
 بهشت مرثیه خوان جبرئیل و مستمع پیغمبر و حورالعین بودند چنانچه روایت شده
 است که چون حضرت امام حسن شرف بر موت گردید و زهر در بدنش سرایت نمود
 و رنگش سبز شد حیاتی عرض کرد برادر چه می شود رنگ تو را که چنین سبزه شده
 حضرت گریست و فرمود ای برادر حدیث جدم در حق من و تو درست است پس
 او را و بغل گرفت و هر دو گریستند آنگاه سؤال نمود که چه بود است حدیث جدم
 فرمود خردا مرا که چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم دو قصر بسیار
 بلند نزدیک بهم یک شکل و اقصا و لمی یکی از درجه سبز و دیگری از ماقوت سبز
 است پس از جبرئیل سؤال کردم که اینها از کیست گفت یکی از حسن و دیگری از

مجلس
 دوم

مجلس
 سوم

حسین گفت چه ابرو بیک رنگ نیست جبرئیل ساکت شد گفت چه احکام می کنی گفت از
 تو حیا می کنم پس گفتیم تو را بحق قسم میدهم بگو گفت اما سبزی قصر حین پس سبست
 که او را بر سر شپه می کنند و رنگش بنفشه و اما سرخی قصر حین پس سبب آن
 است که او را می کشند و رنگش از خون سیخ می شود پس پیغمبر و جبرئیل هر دو گریه کردند
 و صدای میوه و شیون از حاضرین بلند شد مجلس چهارم مجلس حضرت آدم بود در
 که با در وقتی که سیر اطراف زمین می نمود چون محل شهادت حسین رسید پیش
 بخیزی بر خورد و بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد پس سر با آسمان بلند
 کرد و عرض کرد خداوند ای کناهی از من صادر شده پس مرا محاقب فرمودی و می
 رسیده و لکن فرزندت حسین در این مکان کشته می شود پس خون تو جاری شد
 موافق خون او عرض کرد دیکت قاتل انجباب و می آمد که نریذ ملعون پس او را لعن
 کن چون او را لعن نمود و از شد بسوی جل عرفات مجلس پنجم شتی نوح است که چون
 رسید محل شهادت آنحضرت و جایی که کشتی نوح اهل بیت طوفانی شد آن
 کشتی بتلاطم افتاد و نوح از غرق ترسید مناجات کرد که خدا یا محمد دنیا را کستم
 چنین حالتی دست ندا پس جبرئیل نازل شد و قضیه که بالا رایان نمود پس نوح
 و اصحاب کشتی گریستند و بر قاتلش لعن کردند و گذشتند مجلس ششم مجمع آخرین
 بود که موسی با خضر ملاقات نموده پس حدیث نمودند از آل محمد و ابتلائی ایشان
 تا اینکه بنقضیه حسین رسیدند صدای ایشان بناله و گریه بلند شد رخا نوح درخت
 مجلس هفتم بساط سلیمان بود که چون با حشم و خدم و جن و انس و طیور از روی
 هوا محاذی مقتل سید الشهداء شد باوان بساط را سه دو پرچا نید و بسوی زمین
 آورد سلیمان با در امحاقب نمود بر این حرکت پس با دیوان نمود مصائب را و
 گفت یا نبی الله اینچا زمین شهادت اوست تا آخر خبر مجلس ششم شاطی عزرا ن بود
 از برای ابراهیم در وقتی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده نمود و شیخ حسین دید
 و گریست مجلس نهم مجلس دیگری بود از برای ابراهیم و انوقتی بود که خواست تبهان

مجلس
چهارم

مجلس
پنجم

مجلس
ششم
مجلس
هفتم

مجلس
هشتم

مجلس
دوم

شکسته پس گفت من چهارم یعنی از برای مصیبت سیدالشهدا چنانچه در تفسیر است
 دهم مجلس دیگری از برای ابراهیم بود در وقتیکه با مور شد بدیج پسرش چنانچه از خبر
 رضامرویت که چون خداوند امر نمود ابراهیم را که دیج کند کوفته را در جای پسرش
 اسمعیل نهد ابراهیم که کاشش فدایا مده بود و پسرش را بدست خود دیج
 میکرد تا آنیکه دلش شکسته میشد و بدرجه رفیع صبر و رضا فایز میکردید پس
 شد با و که ای ابراهیم کی محبوب ترین خلق است بنزد عرض کرد حبیب تو محمد رحمتی
 رسید که با او احب است بنزد تو یافت عرض کرد بلکه او احب است بسوی من از
 نفس فرمود آیا فرزند او را بشرد و دست میداری یا فرزند خود را عرض کرد فرزند
 او را فرمود آیا نبوح شدن فرزند او بتبع ستم دشمنان پیشتر دلت را میوزاند
 یا بدیج ولدت بدست خودت در طاعت من عرض کرد بدیج ولد او بدست
 دشمنان پیشتر دل مرا میوزاند فرمود ای ابراهیم جمعی که کجای میکنند خود را از دست
 خاتم انبیاء هر آنیکه خواهند گشت فرزندش حسین را بظلم و عدوان مانند کوفته
 و باین عمل مستحق غضب و نخط من میشود پس ابراهیم جریخ نمود و دلش شکست و
 گریست پس وحی رسید که ای ابراهیم فدای خودم جریخ تو را ابراهیم بخیرت حسین
 و واجب نمودم از برای تو در جات رفیع اهل معایب را و این است تفسیر و تفسیر
 بدیج عظیم مجلس یازدهم مجلس چهارم است از برای ابراهیم در وقتی که بکر بلا
 عبور نمود پس ابش بر در آمد و از اسب افتاد و سرش شکست پس عرض کرد
 خدا یا چه امر از من صادر شد پس ابش سخن درآمد و گفت یا خلیل الله بخالت من
 از تو بزرگ است بدانکه در این زمین کشته میشود بسط خاتم انبیاء و از این جهت
 خون تو جاری شد در آن تا موافق شود با آن جناب مؤلف گوید شاید محل سقوط ابراهیم
 همان محل سقوط حسین بود و ابابین فرق میان دو سقوط چه قدر است مترجم گوید
 ابراهیم با بدن صحیح و سالم بر زمین افتاد و سرش زخم شد و برخواست و دوباره
 سوار شد و بسوی مقصد خود رفت امام حسین با لب تشنه و شکم گرسنه و بدن مجروح

مجلس
یازدهم

باره یارده در میان دشمنان بر زمین افتاد و در آن حال دشمنان بر او احاطه نمودند
 هر یک بزخم نشان و شمشیر و تیر او را اذیت نمودند و عاقبت بر حمت تمام شهیدش
 کردند و سرش را بر نیزه نموده بشهر بار بردند و بدنش را در میان خاک و خون غلغل
 و کفن گذاشتند و الهفاه طلیک یابن رسول الله انتی مجلس دوازدهم در وقتی که
 کوفه فندان خود را بشهر فرات فرستاد پس نشان او را خبر داد که کوفه فندان چند
 روز است آب غمی آشامد پس امجیل از خداوند سبب آنرا سؤال نمود و وحی رسید
 که از کوفه فندان سؤال نمایس سؤال نمود که شمار چه میشود که آب غمی آشامید
 گفتند بزبان فصیح بماری رسیده است که حین سبب محمد در اینجا گشته می شود بآب شسته
 پس آب غمی آشامیدیم حجت عزن بر او رسید و هم مجلس عینی ابن مریم است در کربلا
 و مرثیه خوان ابو این صحرا بودند و گریه کنند و عینی و حواریون بودند و در اینجا
 روایت ابن عباس خواهد آمد آن مجلس چهاردهم در طور سینا بود و مکرر که در آنجا
 و مستح حضرت موسی کلیم الله بود از آنجمله در خبر است که شخصی از بنی اسرائیل دید
 حضرت موسی را که بتجیل میرود و در کنش زرد و بدنش لرزان است و چشمش مکرر
 رفته دانست از اینجا که بنا جات میرود عرض کرد یا بنی الله من کناه نزدی
 کرده ام خواهش دارم که از خدا سؤال کنی که از من درگذرد و عفو نماید چون موسی
 بمقام بنا جات رسید عرض کرد خداوند تو عالمی پیش از تکلم من فلان شخص که
 بنده تو است کنایه کرده و ملتس عفو است خطاب رسید هر کس طلب مغفرت
 از من نماید و را عفو می کنم مگر کشند و حین را عرض کرد حسین کیست خطاب رسید
 همان شخصی که ذکر او بر تو گذشت در جانب طور عرض کرد که او را میکشد فرمود
 می کشد او را جماعت طاغی یاخی که خود را از امت جدا می شمارند در زمین کربلا
 و اسباب او فرار میکنند و شبهه می کشند و می گوید ای داد از امتی که فرزند پیغمبر
 خود را می کشند پس او را بر روی خاکها میسند از ندی غسل و می کفن و اسباب
 را بغارت برنیزانان او را بشهر باگردانند و یاران او را شهید نمایند و سرهای

مجلس
 دوازدهم

مجلس
 سیزدهم

مجلس
 چهاردهم

ایشان را بر سر نیزه میکنند و در بلا و بگردانند امی موسی اطفال صغیر ایشان را از شکم
 جداگ شون و بر رگشان در میان آتش پوست بدنشان بهم کشید شود پس موسی کت
 خطاب رسید ای موسی بدانکه هر کس گریه کند یا بگریاند یا خود را بشیبه بگریه کند و
 نماید حرام کنم بدش را بر آتش مؤلف گوید خوش بجال جماعتی که بر ایمان ثابت بودند
 و با کلمه خدا مشافیه میکردند و حاجت خود را بتوسط انتخاب بموقف عرض الهی میرسانیدند
 و بسبب او طلب مغفرت می نمودند لکن ما هم بحمد الله کلیم خدا داریم که صاحب بدو
 سخا و عصا و سایر آیات او است و همیشه در مقام شجاعت برین عرش ایستاد
 از برای طلب مغفرت می نماید بدون سؤال ما و لکن کلیم ما رنگش زرد نیست
 و اعضایش لرزان نیست بلکه رنگش سرخ و اعضایش مجروح و پاره و پاره است
 مجلس پانزدهم بیت المقدس بود که ذاکر خدا و مستمع و نوحه گز گریا بود چنانچه از
 قائم محل اند فرجه و سلام الله علیه مروی است که زکریا سؤال نمود از باری تعالی
 که اسماء خمس طاهره را تعلیم او نماید پس جبرئیل بر او نازل گردید و او را تعلیم نمود
 پس زکریا هر وقت محضر و علی و فاطمه و حسن را ذکر می کرد بهم و غمش زایل می شد و چون
 اسم حسین را ذکر میکرد گریه در گلویش گیر میکرد و دلش بضی می آمد پس عرض کرد
 خدایا چه میشود که چون آن چهار بزرگوار را ذکر می نمایم از همیویم چون حسین را یاد میکنم
 اشکم میریزد و دم میوزد پس خداوند از اجزاء قضیه آن حضرت و فرمود که بعضی
 پس کاف اشاره است بگردان و بلا و پاک عترت طاهره و یا نیزه غنید که قاتل حسین
 است و عین لعن بش انتخاب و صا و بصبرش بر مصائب پس چون زکریا شنید
 این واقعه بیدار شد روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را از خود منع نمود و متصل گشت
 و ناله میکرد و عرض میکرد خدایا یا بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش مبتلی می کنی
 یا چه جای این مصیبت بر تن علی و فاطمه می پوشانی پس عرض کرد خدایا فرزندی
 بمن غایت نما که چشم من با و روشن گردد و محبت او را در دل من زیاد کن پس
 مرا بتلی نما بمصیبت او چنانچه حبیب خود را بتلی خواهی کرد بمصیبت فرزندش پس

مجلس
 پانزدهم

خداوند بخیر را با وعظ فرمود و او را بتلی کرد بمصیبت او و حل بحیثی ششاد بود و چنانچه
 حسین نیز ششاد بود و مترجم گوید و اینجاشبهه است که مقتضای آنچه در توارخ ضبط
 کرده اند حضرت یحیی بعد از زکریا در حیات بود و بعد در جرح شهادت رسید پس چگونه
 بتلی شد بمصیبت او و جوابش آنست که مقتضای تشبیه بمصیبت خاتم الانبیا نیز همین
 است زیرا که شهادت حسین هم مدتی بعد از وفات پیغمبر بوده و ششاد آن است
 که حیات و ممات ایشان مساوی است و الله اعلم انتهى مجلس شانزدهم مجلس
 عیسی ابن مریم که مرثیه خوان شیر بود و مستمع عیسی و حواریین و آن در وقتی بود که کبریا
 گذشتند در ایام سیاحت پس شیر غضبانی همراه بر ایشان گرفت عیسی پیش
 رفت و گفت ای شیر چرا راه را بر ما بسته عرض کرد که نمی گذارم عبور کنید از راه
 زمین مگر اینکه لغت کنید زیرا که کشنده فرزند پیغمبر خاتم انبی محمد و فرزند ولی خدا
 عالمی است نوح سیم مجالسی است که بحجت عزای او منعقد شد بعد از ولادت و
 پیش از شهادت و آن سی مجلس است اول بالامی اسمانها نزد سدره افندی
 بود که خداوند امر نمود جبرئیل را که با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیلی هزار هزار ملکند که
 نازل شوند بر پیغمبر و آنجناب را تهنیت گویند پس تسنیه گویند او را بشهادتش
 دوم حجت فاطمه نیم مجسمات ازواج پیغمبر مجلس چهارم مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه
 خوان کاہی جبرئیل بود و کاہی پیغمبر و کاہی ملک قطر زمین و کاہی داو ازده
 ملک که بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند و کاہی جمعه ملائکه خواجه
 در جرات که هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه آمد و تعزیت گفت آنحضرت را بفرزند
 حسین و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامد و هر چه بخوانیم بعد در بیاریم این
 مجالس بنویسند از حیثیت احوال یا ممکنه و از منہ و غیر آن و می بینم ممکن نیست
 زیرا که از قبیع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین بلکه از اول حملش
 تمام مجالس پیغمبر مجلس مرثیه انسور بود در شب و روز در مسجد و خانه و بیابان
 و کوچه و بازار و سفر و حضر در خواب و بیداری کاہی خود بیان میفرمود از برای اینجا

مجلس
شانزدهم

نوح سیم

مجلس
اول

و کاهی از ملائکه استماع می نمود و کاهی بنواصر می آورد پس آدمی کشید و کاهی تصور
حالات او را می نمود پس کاهی می گفت گویا می بینم او را که استغاثه می و کسی یا ایشان
نمیکند و کاهی میفرمود گویا بینم سیران را که بر شتران سوارند و کاهی میگفت کوی
می بینم که سر او را بدین برای نریزید غیر از پس هر کس نظر کند بان سر و فرجش
شود در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد و کاهی می فرمود صبر کن ای
ابا عبد الله و کاهی قاتل انجذاب را میدید پس حالش تغییر می شد و کاهی آن شخص
با و کریم میگردد و کاهی او را میداشت و میگفت و کاهی او را میبوسید و میگفت
و هر وقت نزد او می آمد یا نزد او میرفت می گریست و هر وقت لباس جدید بر او
میپوشید میگفت و بگذر ای سیرا و الش از عهد و بازی و گریه و تشنگی و گریه و
خنده و غیر آن و تفصیل این محال است آن است که چون خبر داد پیغمبر فاطمه را بولادت
حسین خبر داد او را بشهادتش و گریست و چون متولد گردید او را در پانزدهمین شب
پیمبر نزد پیغمبر آورد پس اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ
او گفت پس او را در دامن مرحمت گذاشت و باد نظری نمود و می گریست و می فرمود
از برای تو خبر با خدا بود خدا الخشت کند کشنده تو را پس چون یک هفته از ولادت
گذشت از برای او کوفته حقیقه کرد و سرش را تراشید و بوزن موی سرش نقره
تصدق نمود و بر سرش خلوق مالید که نوعی از عطر است و بدانه آن خود گرفت پس
گریست و فرمود یا ابا عبد الله بر من بسیار دشوار است باز فرمود خدا یا ارنو
میخواهم در حسن آنچه را ابراهیم در ذریه خود طلب نمود خدا یا من دوست میدارم
ایشان را و هر کس ایشان را دوست دارد چون یک سال از ولادت گذشت
شروع نمود ملائکه منزل بر آنحضرت بجهت تفریه پس اول مرد و از ده ملک نازل
شدند بر صورتی که یکی از ایشان بر صورت بنی آدم بود و بالهای خود را پهن نمود
تفریه گفتند او را پس ملک قطره و تفریه گفت و بعد تبارج آمدند تا اینکه نماز گاهی مگر اینکه
نازل شد و تفریه او را بچین تا اینکه ثواب تفریه فائز شوند و باز ملائکه محل نمیدهند

از تربت آن زمین بجهت پیغمبر و اول کسی که آورد از آن تربت بجهت آنحضرت جبرئیل
حضرت امیر المؤمنین فرمود داخل شهر پیغمبر خدا در حالتی که اشک از چشمان او جاری
بود پس عرض کردم پدر و مادر من فدا می تو باد یا رسول الله چه میشود تو را که اشک
جاری است آیا کسی ترا تشویب آورده فرمودند نه و لکن جبرئیل مرا خبر داد که فرزندم
حسین را می کشند و از تربت من فتنش بجهت من آورد چون بوییدم اشکم بی اختیار
ریخت و اسم آن زمین گریه بلاست و چون دو سال از ولادتش گذشت حضرت پیغمبر
بصری رفت پس روزی در آن راه پستاد و گفت آن الله وانا الله را چون و کوی
چون از سببش سؤال کردم فرمود جبرئیل مرا خبر داد از زنی که نزد شط غرات است
که آن را که بلا میگرداند فرزندم حسین در آنجا شهید میشود و گویا من نظر میکنم بجل شهر آشوب
و موضع فتنش و گویا نظر میکنم با سیران که بر جهاز شتران سوارند و سحر فرزند
حسین را به دایه میبرند از برای بزیاده کردن پس قسم بخدا نظر میکنم که بوسی آن سر
پس خوشحال شود مگر اینکه خداوند در میان دل و زبانش مخالفت اندازد و او را فدا
شدید نماید پس مرا بجهت نمود از سفر مخرج و اندوه و بر منسیر بالا رفت و حسین را
بهمراه خود با لایم و پس چلبه خواند و موی غلظه کرد پس دست راست را بر سحرش
دست چپ را بر سرش نهاد که گشت و عرض کرد خدا یا محبت بنده و پیغمبر تو است
و این دو نفر از میان عشرتان هستند و خیار عشیره من و بهتر دریه من و گسائی که با
از خود در میان امت می گذارم و بدرستی که جبرئیل مرا خبر داد که این سپهر را خبر
می کشند این دیگری را بشمشیر شهید می کنند خدا یا شهاد دستار ابرو مبارک
کردان و او را سید الشهدا و قرار ده و برکت ده و قاتل او و خاؤل او و شاکر
با سفل در یک جیم بر سر آن را گوید پس ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد حضرت فرمود
ایها الناس ابرو گریه می کنید و او را یاری نمی کنید خدا یا تبارک یا و را و باش
پس فرمود ای مردم من دو چیز نفیس یا شکین در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا
و دیگری خیرت خود را که میوه دل و ثمره دامن هستند و آن دو از هم جدا نشوند تا بر

حوض بن وارد شوند آگاه باشید که از شما سوال نمیکنم مگر آنچه مرا خدا امر کرده است
و آن این است که سوال میکنم از شما مودت و دوستی ایشان را پس تبرید از
اینکه نبرد آید و حال اینکه بعترت من اذیتی کرده باشید و ایشان ظلم و تعدی کرده
باشید و بدانید که در روز قیامت سه علم از این امت بر من وارد میشوند اول علم
تاریخی است که ملائکه از آن بفرج می آیند پس یابستند نزد من و بایشان بگویم شما
کیتید گویند ما اهل توحید هستیم از عرب و اسمم افراموش کنند من بگویم بایشان
که منم احمد ابن عرب و عجم پس بگویند که ما از امت تو هستیم بگویم چگونه رفتار نمود بعد
من با اهل بیت و عترت من و یا کتاب خدا بگویند اما کتاب را پس ضایع نمودم
و بان عمل نکردم و او اعترفت را پس خواستیم که از روی زمین براندازیم چون از این
شنوم این سخن را اعراض کنیم از ایشان پس باروی سیاه و جگر تشنه از حوض بر
کردند بعد علم دیگر وارد شود بر من سیاه و تر از اولی پس بگویم شما چگونه رفتار نمود
با کتاب الله و عترت من بگویند مخالفت نمودیم کتاب را و پراننده کردیم عترت
را بگویم دور شوید از نزد من پس برگردند باروی سیاه و جگر تشنه پس وارد شوند
بر من علم نورانی با جمعی که نور از صورتهای ایشان ساطع است بگویم شما کیتید
بگویند ما اهل توحید و تقوی از امت محمد مصطفی و بقیه اهل حق هستیم که کتاب خدا
عمل نمودیم و ذریه پیشتبر دست داشتیم و یاری کردیم و بادشمنان ایشان
جنگ نمودیم بگویم بسیار است بادشمار که من بنی شما محمد دم و راست می گویند شما
چنین بوده اید و دنیا پس از حوض خود ایشان را آب دیم و برگردند بمراب و
خوشحال و داخل بهشت گردند و در آنجا محمد باشتند تمام بنجر شریف و بعد از آن
جسمه حالات حسین اسباب حزن و گریه پیغمبر بود و چنانچه هر وقت او را بدید
ببار که بر می داشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد و بیاد می آورد سر او را بر دوش
پس می گریست و با صاحب می فرمود گویا می بینم اسیران را بر شران و سر فرزند
را بسزیه از برای نرید میبزنند و چنان بدانان می نشاند نقش بصورت او می نمود و می

کریت و می فرمود یارب عباس کویا می بینم اورا که ریشش را بخوش خضاب نموده
 اند و هر چند طلب یاری کند کسی یا ریش نمی کند و چون در عید جامه جدیدی می پوشید
 میکریت و کویا می آورد که او را بر تنه بر خاک می اندازند و چون بر سفره می
 بایستد و پدر و مادر و برادر و طعام می خورد پیغمبر خوشحال می شد و دل پس بگریه می آمد و
 کویا می آورد و تشنگی خود و افشاش را که دنیا بچشمشان از شدت عطش بسیار
 بشود و همه متفرق و تشتت میشوند بعضی را می کشند و بعضی را امیر می نمایند و چون
 کلوش را می بوسید میکریت و کاهی با امیر المؤمنین می گفت اورا نگاه دار تا من
 تمام بدنش را می بوسید و میکریت عرض میکرد چرا گریه میکنی میفرمود موضوع پیغمبر
 را می بوسم و کاهی لب و دندانهایش را می بوسید و کویا می آورد و چون خیر از
 در مجلس نریزد و این زیاده لغت الله علیها چنانچه زید بن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود
 چون این حرکت شنید بر او دیر فریاد بر آورد که چو بت را ازین لهای مبارک بردار
 که قسم بآن خدائی که غیر از او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر را که بر این دندانها
 گذاشته شده بودند آن می بوسید و روزی پیغمبر در مسجد نشسته بودند که جمعی از
 قریش وارد شدند و با ایشان بود ابن سعد ملعون پس نیک پیغمبر تغیر شد و جانش
 و گریه کرد و دید اصحاب غرض کردند و تورا چه میشود فرمود بیادم آوردم آنچه بر ائمه
 من وارد میشود از کشتن و زدن و سب و شتم و پریشانی و در بدری و اول هری
 که بر من نیرد میشود سر من سر زدم حسین خواب و بچنین در تمام زندگانی در شب و روز
 در سفر و حضر حال پیغمبر چنین بود بیکه در حالت احتضار حسین را بینه چسباند و عرض
 انحرقت بر حسین جاری بود و میفرمود مرا باینزیده کار است خدا برکت نه بدینزید را
 بود لعنت کند پس غش کرد و باز حال آمد پس حسین را می بوسید و اشکش می ریخت
 و می گفت مرا بکشند که ان خود نزد خدا موفقی خواهد بود و این مجالس تمام در دنیا
 بود مجلس پنجم مجلس پیغمبر در کربلا بود که فرمود چون شب معراج بگردد رسیدم مسجد
 حنین و اصحابش را بمن نمودند مجلس ششم مجلس پیغمبر بود در مجمع مدینه و کربلا و ادا

مجلس پنجم
 مجلس ششم

مجلس ششم

مجلس
هفتم

در وقتی بود که زمینها از برایشان ایستاد پس مقتل آنحضرت را دید و از خاکش گرفت
و گویا چنان خاک بود که بام سلمه داد و فرمود نگاه دار این خاک را پس هر وقت
مبدل بخوان شود بدان که فرزندانم حین کشته شد و خود حضرت حسین از آن خاک
بام سلمه داد و همین کیفیت چنانچه بیاید نشاء الله مجلس منتهی مجلس امیر المومنین بود در
مدینه فرمود و غیر آنها و آنجناب مرثیه می فرمود از برای حسین در روی قبر و در مسجد
بنا و این بسیار و در یک میکرد و حالات او را ذکر میکرد و بتظم و شرمین جمله وقتی که با هر
شکافته در محراب افتاد بود فرمود یا اباعبید الله تو شهید این امت خواهی بود پس
آنجناب در این مجلس مرثیه خوان بود و مستمع حسین و اهل کوفه بودند و از
برای او چند مجلس میگفتند از آن بود که مرثیه خوان آنجناب و مستمع دخترش زینب
بود و آن وقتی بود که بر فراشش خود افتاد و پس خبر داد زینب را باینکه گویا می بینم
تو را و زمان اهل بیت تو را که همه درین بلد اسیر باشند و ترسناک از اینکه مردم شما
را بکشند می بینم نزد آنجا مجلس آنحضرت در مدینه پس هر وقت حسین را می دید
می گریست و میگفت ای سبب گریه من عرض می کرد منم ای پدر می فرمود بی
مجلس ششم چند مجلس از برای امیر المومنین بود و در کربلا یکی آنچنینجا پادشاه بن عباس
روایت نمود که در کربلا آنجناب بودم و در زمانیکه بعضی میرفت چون بنشیند
رسیدیم که نزدیک شط فرات است بعد از می بلندید اگر دیدم این عباس را این
مکان را می شناسی عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر شناختی چنانچه من شناسم
از آن بی گذشتی مگر آنکه میگردی با من پس گریست گریه شدیدی تا آنکه محاسن
تر شد و اشک بر سینه اش جاری گردید با هم با تعبیت گریستیم و می فرمود او
او و مرا می شد با آنکه ابو سفیان و آل حرب که از جنود شیطانند ای اباعبد الله
صبر کن که بددت از ایشان که سید را آنچه تو میرسد پس آنی طلبید و وضو گرفت
و چندی نماز کرد باز آن کلام را عاده نمود پس اندکی خواب رفت و بیدار شد
پس فرمود یا ابن عباس آیا خبر دهم تو را خوابی که حال دیدم عرض کردم خیرست

مجلس
هفتم

انشا الله بفرمائید دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان بریر آمدند و شمشیرهای
 سفید و درخشان و بر کمر داشتند پس گرد این زمین خطی کشیدند پس دیدم گویا این
 نخلها شاخهای ایشان بر زمین رسید و در میان خون شتا و دگشت و گویا فرزندم
 حسین و میوه دلم و نور بصرم در آن غرق شده هر چند استخاشه میکند کسی بفرمادش
 نیرسد و گویا آن مردانی که از آسمان آمده بودند ندانیدند و میکشیدند ای ال رسول
 صبر کنید که شما کشته خواهید شد بدست شرار مردم و اینک بهشت شقایق است
 تو یا اباجده پس رو نمودند بسوی من و مرا تعزیت گفتند یا ابوالحسن بشادت
 باد تو را که خداوند چشمت را باور روشن خواهد نمود در روز قیامت پس بدار شد
 و قسم بخدا که مرا خبر داد پیغمبر صادق ابوالقاسم که من بسوی اهل بیعی و گویا این زمین
 میرسم و اینک در اینجا دفن میشود فرزندم حسین با هفت نفر از اولاد من و از اولاد
 فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست بر زمین کرب و بلا چنانچه معروفست
 بر زمین حریم و بقعه طیت المقدس پس فرمود یا ابن عباس بین در این نوعی
 شکل آهومی یا بی قسم بخدا که من دروغ نگفته اند و آنها زرد شده اند بزرگت پیغمبر
 ابن عباس گویا پس تفحص کردم و یافتم پس فریاد کردم یا امیر المؤمنین این هست که
 وصف فرمود یا پس فرمود صدق الله و رسول و برخواست و هروله نمود و دست
 آن برداشت و بویید و فرمود همان است بعینها آیا میدانی قضیه اینها را چون
 عیسی ابن مریم با حواریین باین زمین گذشت و دید در اینجا چند آهومی جمعه کرده
 میکنند پس نشست عیسی و نشستند حواریین و مشغول گریه شدند پس عرض کردند
 یا روح الله سبب گریه شما چیست فرمود این زمین کربلا است که در آن گشته خواهد
 شد فرزند پیغمبر خدا احمد و فرزند بتول عذرا شبیه مادر مریم و در اینجا مدفون میگردد
 طغیتی که از مشک معطر تر است زیر که طغیست آنجا است و همین حالت است
 طغیست آتیاء داد لادانیاء و این آهوان با هم سخن گفتند که در اینجا مانده ایم
 بجهت شوق آنجا ب و در امان هستیم پس جناب عیسی دست برد و این بعر را برابر

داشت و بویید و فرمود اینها باین خوشبوی شده بجه خوشبوی علف این صحراست
 خدایا اینهارا باقی بدار تا اینکه پدرش بیاید و تعزیه او باشد این است که تا حالا
 مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده و این زمین کرب و بلا است پس
 با صدای بلند فرمود ای خدای عیسی این مریم مبارک کن گشته کان او را و نه
 کسانی که او را اعانت نمی کنند پس کریت مدت مدیدی تا اینکه برود و افتاد
 و غش کرد با هم کریتیم چون بحال آمد برداشت چند لیره و در گوشه ردای پیچید و بمن
 فرمود تو نیز بر دار و پیچ و بخواب چون دیدی که از آن خون تازه میجو شد و جاری
 میشود بدانکه حسین شهید شده این جاسس کوید برداشتم و بر حفظش مواظبت
 نمودم بیشتر از مواظبت بر بعضی از واجبات الهی و باز نمی کردم آنرا از استین خود
 پس روزی بخواب بودم ناگاه از خواب بیدار شدم دیدم از آن خون تازه جاری
 است و اینم از خون مملو شده پس نشستم و گریتم و بان خود کفتم چنان گشته شده و البته
 علی بخبری بمن نداد که واقع نشده باشد پس بیرون آمدم دیدم شهر مدینه را گویا بر
 نازک فرو گرفته پس آفتاب ظاهر گردیدم گویا منکشف است و بردیوار شهر کانه خون
 تازه ریخته اند شنیدم صدائی از زاویه خانه که شخصی مرثیه میخواند که مضمونش آن است که
 صبر کنید ای آل پیغمبر که گشته شده فرزند زهرای بتول و روح الامین نازل گردید
 با کرب و افغان پس کریت با صدای بلند و مثنی گریتم و آن تاریخ را ضبط کردم
 روز عاشورا بود پس این خبر را کفتم بکسانی که همراه آن جناب بودند پس گفتند قسم
 بخدا که ما نیز شنیدیم صدای آن نوحه گنبد را و در معرکه و ندانستیم کیست و کجا
 کردیدیم که شاید خبر باشد و پنجم هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیر از
 صفین مراجعت نمودیم و بیکرمانزول کردیم پس چون از نماز صبح فارغ شد قدری
 از خاک برداشت و بویید و فرمود عجب خاکی هستی که از تو محو خواهند شد
 که بدون حساب بهشت خواهند رفت پس هرثمه رکعت نرزد و جاش را و شیعه بود
 پس گفت که مولای تو چنین فرمود گفت امیر المؤمنین هر چه فرمود حق است پس چون

حضرت سید الشهداء بکر بلا وارد شد بر شمع که بالشکر ابن سعد بود کلام حضرت امیر را
بیاد آورد پس سوار شتر شده بنزد حضرت آمد و سلام کرد و حدیث حضرت امیر را نقل
نمود حضرت فرمودند حال خیال تو چیست با ما بستی یا بر ما گفت نه باشایم و بر شایم
اولاد کو چک در کوفه گذاشته و برایشان میترسم از پسریا حضرت فرمود پس بیرون
رو بجائی که مقفل باشد بده نخی و صدای ما را شنوی می زیرا که بخدا قسم امروز اگر کسی شود
صدای استغاثه ما را و ما را اعانت نکند بتر و درشس جنم خواهد افتادیم آنچه از حضرت
امام محمد باقر روایت شده که حضرت امیر بکر بلا مرور نمود بادی و نفر از اصحابش پس اشک
در چشمانش بگردش آمد و فرمود اینجا محل خوابگاه شتران ایشان است و محل فرود
آوردن بار و مقام ریخته شدن خونهای ایشان است خوشحال تو ای خاک که
بر روی تو ریخته میشود خون دوستان نهم مجالس حضرت زهرا در مدینه است و آنها
از کثرت بشمار نیاید زیرا که هر وقت که خبر این واقعه باو میرسد مجلس گریه و نوحه منعقد
شد و هم مجلس امین بود در مدینه که مرثیه خوان ام امین بود و دستم حضرت زینب
و آن در وقتی بود که آن حدیث مفصل شهادت را از برایش نقل کرد و آن همان حدیث
است که حضرت زینب از برای حضرت سجاد نقل کرد و قلمکاه بجهت تسلیه و یاز و هم
مجلس امام حسن بود که مرثیه خوان او بود و دستم حضرت حسین و اهل بیت بودند و آن
در وقتی بود که حضرت زهرا را آوردند و اثران در تمام بدنش ظاهر گردیده بود و در حالت
اختضار بود که حضرت حسین نزد او آمد و او را برگرفت و گریست فرمود چه گریه می کنی یا
ابا عبد الله گفت بحال شما گریه میکنم حضرت فرمود هیچ روزی مانند روز تو نخواهد
بود بجوم آوردند بر تویی هزار نفر که همه ادعای کسند اسلام را و خود را از امت جدا
شمارند و اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون و بتک حرمت تو و اسیری خیال طفل
تو پس آسمان در حادثه خون و خاکستری بارد بلکه هر چیزی بر تویی گریه حتی و حیوان
صحرا و ما بینان در یاد و آرزو هم مجلس پیغمبر خدا بود در نزد قبرش و آن وقتی بود که ولید از
حضرت سید الشهداء طلب بیعت نمود از برای نریزید عهد پس حضرت بشی از شما بگرم

جدهش رفت و سلام کرد پس عرض کرد یا رسول الله منم حسین بن پسر فاطمه فرزند تو و فرزند
فرزند تو که مرا با ما منت در نزد امت گذاشتی پس شایدا بر باش یا نبی الله که ایشان
مرا و گذاشتند و ضایع نمودند و حفظ نکردند و این است شکایت من بسوی تو از
ایشان تا اینکه تو را غلاقت نمایم پس مشغول نماز گردید و لید شخصی را فرستاد بنابر
انجناب که بپند آیا آنحضرت از مدینه رفته است یا نه پس خبرش دادند که آنجناب
در منزل نیست گفت ای محمد بن حنیف پیرون رفت و من بتلی بخون او نشدم و چون
صبح شد حضرت بنزل برگشت پس شب دوم باز نزد ضریح جدهش رفت
و چند رکعت نماز کرد پس عرض کرد خدا یا این قبر پیغمبر تو است و من پسر دختر پیغمبر
تو هستم و از برای من امری عارض شده است که تو بآن دانائی خدا یا من معروف
را دوست میدارم و منکر را منکرم خدا یا تو را قسم میدهم بحق صاحب این قبر که از
برای من اختیار کنی آنچه را رضای تو و رضای پیغمبر تو در آن است پس
گفتم متی تا اینکه نزدیک صبح سر را بر قبر گذاشت و بخواب رفت پس
دید پیغمبر خدا با ملائکه بسیاری نزدش آمدند و او بپایه چنانید و میان دو چشمش
را بوسه داد و گفت ای حبیب من کویا می بینم که در همین زودی بخون خود آغشته
شوی و تو را در زمین که بلا تسبیح نمایند در حالتی که تشنه باشی و ترا آب ندهند و
این صفت امید شفاعت از من دارند خدا یا ایشان نرسانده ای حبیب من ای
حسین بدرستی که پدر و مادر و برادر و نبرد من آمدند و همه مشتاق تو هستند و از برای
تو در بهشت جای است که با نهانی رسی مگر شهادت پس آنحضرت نظری نمود
بجدهش و عرض می کرد یا جده مرا حاجت نیست بدینا پس مرا با خود ببر فرمود و نپسود
البته باید برگردی و بدرجه شهادت برسی و ثواب عظیم آن فایز گردی تا اینکه
باید و برادر و عموهای خود محشور شوی در قیامت و با هم بهشت روید پس حضرت
از خواب بیدار شد و خواب خود را از برای اهل بیت و اقوام خود حکایت نموده
پس همه بناله آمدند و نبود آنروز در مشرق و مغرب عالم قومی که گردید و هم غمش

بیشتر از اهل بیت باشد سیزدهم مجلس ام سلمه بود در خارج مدینه که حضرت غم خو
 نمود و بخدمت حضرت ام عرض کرد ای فرزند مرا بخروان کن بخر و جت بسوی عراق
 زیرا که از جدت شنیدم که فرمود فرزندم حسین در عراق کشته میشود در زنی که آن
 کربلای نامند فرمود ای مادر من نیز این خبر را میدانم و البته مرا خواهند کشت و صلا
 چاره ندارد و میدانم روز شهادت خود را و می شناسم قاتل خود را و محل دفن خود
 و می شناسم کسانی که همراه من کشته میشوند از اهل بیت و اصحاب و اگر بخوام ای
 مادر بتو نشان دهم آن موضع را پس اشاره کرد زمینها پست شد و کربلا ظاهر
 گردید پس باو نشان داد دفن و محسرو قتل را پس گریست ام سلمه گریستن
 شدیدی و تسلیم ام نمود و بخدا پس فرمود ای مادر خانم خواسته است که مرا کشته بکشد
 عیال مرا اسیر و پریشان و در بدر بکشد و اطفال مرا بدو ببرد و مظلوم با اسیر
 و مغلوب بیند در حالتی که استغاثه کنند کسی یاری ایشان ننماید و در روایت
 دیگر است که ام سلمه عرض کرد جدت خالی بمن عطا کرده که در شیشه است فرمود
 و الله البته من کشته خواهم شد و چنین بعراق نروم پس تدری از خاک گرفت
 و باو داد و فرمود این را نیز در شیشه کن پس چون دیدی که مبدل بخون شود دانه
 از خاک که جدم بتو داد و پس بدان که مرا شهید کرده اند چاره دارم مجلس عیال آن
 حضرت در پیرون مدینه بود که بخدمت آنحضرت آمدند و شغوا نوحه و ندبه گفتند
 حضرت فرمودند شما را بخدمت میدهم که این ستم را فاش کنید که معصیت خدا
 گفتند پس نوحه و گریه از برای کدام وقت بگذاریم امروز مانند روزی است که
 پیغمبر خدا و علی و فاطمه و زقیه و ام کلثوم و زینب از دنیا رفتند ترا بخدمت میدهم
 که خود را بکشتن ندی و بعض از عیالش عرض کرد که من شنیدم جن را که بر تو
 نوحه میکردند یا نزد هم مجلس آنحضرت بود در وقتی که از مدینه پیرون آمد پس خید
 فوج از ملائکه باحر بهان نزدش آمد و سلام کردند و گفتند ای حجت خدا بر خلق بعد از
 جد و پدر و برادر بد رستی که خداوند بایاری نمود جد تو را در چند موطن و حال باری

مجلس
 چهاردهم

مجلس
 پانزدهم

محاسن
شانزدهم

تو آیدیم حضرت فرمود موعده ما و شما زین شهادت من است چون در انجا برسم بنزد من
آنکس عرض کردند ای حجت خدا اگر من را بر چه بخوابی که مایطع و متقادیم و اگر از منی
غیر می در رکاب تو خواهم بود و قسم بود را بی بسوی من نماند و ادیتی بمن نمی توان
نمود تا زمانی که محل لقمه خود برسم شانزدهم ایضا مجلس انحضرت بود بعد از خروج از
از مدینه که چند فوج از مسلمین جن جنیتش آمدند و عرض کردند ای آقای ما یا نبی
و یا ویران تو هستیم بر چه بخوابی ما را امر نما و اگر بفرمائی دشمنان تو را بکشد کینه میگیریم
حضرت فرمود خدا شما را از خیر هدایت خواهد کرد و اید فراتی که بر جدم نازل شد
که میفرماید خدا را با شیدم که بشما میرسد هر چند در برجهای محکم باشید و ایضا
فرمود اگر در سفر خود بمانید باز بستان که کافی که باید گشته شوند محل مدفن خود خواهند
شتافت و اگر من در اینجا بمانم این خلق بد بخت بچه امتحان می شوند و کی در قبر من
گرم بادفن خواهند شد و حال آنکه آن محل را خداوند از برای من از روز و زود
الارض اختیار نموده و امن شیعیان من در دنیا و آخرت قرار داده و لکن شما در روز
شنبه عاشورا نمیدانید که در آخر آن روز مرا شهید میکنند و کسی از اهل بیت
من باقی نمی گذارند و سر مرا از برای پیر می خواهند بر دیس جماعت جن عرض کرد
ای حبیب خدا و پس حبیب خدا اگر ما را مراعات امر شما نبود هر این همه دشمنان
را بکشد می گردیم پیش از آنکه دست بر تو بیا بند فرمود و الله قدرت ما بر ایشان
بیشتر از شماست و لکن باید حجت بر این خلق تمام شود بنفهم مجلس بود در مسجد
که مرثیه خوان انحضرت بود و مستمع حاجیان بودند و انوقت بود که غم بر سر من
نمود پس ایستاد و حجت خواند که مضمونش آنست که حمد و ثنا مخصوص ذات اله
و از همه امور منوط بشیئت و حول او است و صلوات و سلام بر پیغمبر و آل
او باد و ثبت مردن بر او و آدم مانند قلابه بر گردن دختران و چه قدر شاتم به
ملاقات گذشته کان خود ما اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من اعتبار
شده است مصرع که ملاقات خواهم نمود آنرا گویم می نم اعضا و جوارح خود را

محاسن
بعد هفتم

در معرض پاره شدن از کرکان صحرایم این نوا و ایس و کربلا پس گریستند از من
 شکنجه های خالی و شکمهای گرسنه خود را و چاره نیست از روزی که نشسته
 شده است بعلم الهی راضی هستیم اهل بیت برضای خدا و صبری نمایم بر بلاهای
 او و بما عطا خواهد نمود و اجر صابرین را و از پیغمبر خدا جدا نمی شود اهل بیت او بلکه در
 نزد او جمع خواهد شد و بهشت و چشمه او بایشان روشن میگردود و در حق ایشان
 وفا خواهد کرد و دید پس هر کس جان خود را در راه خدا میدهد و دل بر ملاقات خدا
 گذاشته پس با ما بیاید که من صبح کوچ خواهیم کرد و شب را در مسجد جمعی بودیم و
 مکه که محمد بن الحنفیه در شب خروج حضرت از مکه بخدش آمد و عرض کرد ای برادر
 تو میدانی که اهل کوفه با پدر و برادر تو قدر کردند و می ترسم که با تو نیز خلاف نمایند
 و بنظر من بهتر آنست که در همین مکه بمانی که اینجا محل امن است و کسی را بر تو دوست
 نخواهد بود و فرمود برادر تو ترسم که نیز مرا بخد و در اینجا باشد و حرمت حرم خداست
 شود عرض پس بسوی من برو یا بطرف صحرایم که در اینجا کسی را برادیت تو قدرت
 نیست فرمود و این سخن تا ابل خواهیم کرد چون سحر شد حضرت امر بر حمل نمودند
 و روانه شدند خبر محمد رسید آمدند و نام ناقه را گرفت و عرض کرد ای برادر آیا وعد
 تو مرا ابل خواهیم کرد پس چرا این تحمل حرکت نمودی فرمود چون تو رفتی پیغمبر خدا انبرد
 من آمد و فرمود یا حسین بیرون رو که خدا خواسته است تو را گشود به پند حضرت
 انالله وانا الیه راجعون پس چرا این زنان را همراه میبری و حال اینکه تو از برکات
 شهادت میروی فرمود جدم فرمود که انحصار این که خدا خواسته است که ایشان را
 ابر غنیه پس محمد و اوع نمود و برگشت متبرجم گوید رضای خدا بگشته شدن
 اینجا بایست اهل بیتش ملازمه ندارد ما رضای از قاتلین او و سیر کنند و کان
 اهل بیت او و میانش از برای هوام مشکل است لکن من باب مثل میگویم معروض
 که مادر و پسر بفرزندش گفت که از تو راضی نشویم تا در رکاب فرزند پیغمبر نشسته
 نشوی و مع ذلک بعمل قاتلش راضی نبود فافهم نوزدهم مجلس دیگر بود در خارج

مجلس
 نهم

مجلس
 نوزدهم

مکه که عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر بخشدش آمدند و خواهرش توفیق را
 حضرت فرمود که جدم را مرود است و من خواهم رفت پس ابن عباس بیرون آمد
 در حالتی که می گفت و احسنا پس عبد الله عمر نیزه انتخاب آمد و عرض کرد که
 صلح نمایان این جماعت کمر امان و مباد اجنک کنی با ایشان که کشته خواهی شد فرمود
 آیا نمیدانی که از بی اعتباری دنیا سیرجی را از برای زن زاینه بهدیه بردند و بخ
 اسم ایل در میان طلوع فجر و طلوع آفتاب بقنادین میر می کشتند پس در بازائی
 نشسته و بیع و شرا می کردند که گویا هیچ عمل قبیحی از ایشان صادر نشده و خدا ایشان
 را محبت داد بعد از ایشان اشقام کشیدای عبد الله از خدا ترس و دست از برای
 من برندارستم منزل غریبه بود که چون آنحضرت در مقام نزول نمودند صبح خواهرش زبیر
 بخدش آمده عرض کرد که دیشب بجهت قضای حاجت بصحرای اقم پس شنیدم که با تنی از
 میخوام که مضمونش آن است که ای چشم کریم کن بر جماعتی که مرکب ایشان را می راند
 بسوی میعادشان حضرت فرمود هر چه خدا حکم فرموده الله خواهد شد بلیت و کیم مجلس
 تعلیه بود چنانچه عبد الله بن سلیمان و منذر بن شمعل که هر دو از قبیله بنی اسد
 روایت نموده اند که چون از حج خود فارغ شدیم از برای ما نبود مگر اینکه با حضرت
 شدیم تا به بینیم کار او بچنانچه او کشید پس بسرعت می آمیم تا اینکه بان جناب رسیدیم
 تا که دیدیم شخصی از طرف کوفه می آید و چون نزدیک رسید و حسین را دید از راه
 منحرف شد پس حضرت توفیق نمود که آنه میخواست از او خبری پرسد باز اعراض فرمود
 و روانه شد پس ما نبردند و تقسیم و سلام کردیم جواب داد و گفتیم از کدام قبیله
 هستی گفت از بنی اسد گفتیم تا نیز اسدی بستیم تو گیتی گفت من بکر ابن فلانم
 پس با هم بیان نسب خود نمودیم آنجا که گفتیم ده ما را از احوال کوفه گفت بلی از کوفه
 بیرون نیامدم مگر اینکه دیدم مسلم و یانی را کشته بودند و لیسان پهای ایشان
 بسته در میان بازار می کشیدند پس بر گشتم و تیر و حضرت و با آنجناب روانه
 شدیم تا اینکه به تعلیه وارد شدیم پس شتابان نبرد او رفتیم و سلام کردیم جواب

مجلس
بنیم

مجلس
بیت و کیم

فرمود پس عرض کردیم که در نزد ما خبری است اگر میفرمائی مخفی عرض کنیم و اگر نه علانیه بگویم
پس نظری بسوی ما کرد و نظری بسوی اصحاب نمود و بعد فرمود که من از ایشان چیزی را
مستور نمیکنم لکن آن سواری را که از کوفه میآید بشا ببرد نمودید فرمود بلی میخواستم از او
سؤال نمایم گفتم ما خبر او را معلوم نمودیم و او مردی است از قبیلہ ما و صاحب عقل صادق
القول است گفت که از کوفه بیرون نیامده مگر بعد از آنکه مسلم و هانی را کشته فرمود
اما الله و انما الیه راجعون خدا رحمت کند ایشان را و مگر میگردان این کلام را پس عرض
کردیم تو را بخت از اینجا بر کوفه خود را و اهل بیت را تلف نموده که در کوفه یا وری نداری بلکه
همه بادشمن تو خواهند بود پس نظری بسوی او را دخیل نمود و فرمود چه میگوئی عرض
کردند نه والله بر نمیگردیم مگر اینکه خون مسلم را مطالبه نماییم یا باو ملحق شویم پس حضرت
رو بمانمود و فرمود زندگانی بعد از اینجا انان چیزی ندارد و التیم که عازم است بر میسر
پس عرض کردیم خدا از برای تو خیر مقدر نماید فرمود خدا شما را رحمت کند پس اصحاب
عرض کردند که تمام شما در نزد اهل کوفه مانند مسلم نخواهد بود بلکه چون کوفه رسی اهل
کوفه بیارتی ساحت خواهند نمود حضرت سکوت کرد و جوابی با ایشان نداد و سید
ره کشته است که خبر مسلم در منزل زباله بانجناب رسید پس حضرت روانه شدند
و فرزدق شاعر بانجناب برخورد و عرض کرد چگونه اعتماد بر اهل کوفه نمائی و جا
اینکه ایشان پس رحمت مسلم را با یارانش کشتند حضرت کریت و فرمود خدا
رحمت کند مسلم را که بسوی بهشت جاودان روان شد و آنچه بر او بود بعین آورد
و بر ما باقی است پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که اگر زندگانی دنیا
در نظر انبیا آن نفیس و مرغوب است پس در آخرت و ثواب خدا البته بالاتر
و بهتر است و اگر بدانی انسانی عاقبتش مرک خواهد بود پس کشته شدن در راه
خدا البته افضل است و اگر روزی با تقدر خدا مقدر شده پس کمتر حرص کردن
در آن اصل است پس اگر ما آنکه دشمنی و کینه دشمنی است پس چرا عاقل نخل در نزد
بیت و دوم مجلسی بود در بطن عقبه که مرمین یوزوان بختش رسید و عرض کرد

بجای میروی یا اباعبدالله فرمود بگو میروم عرض کرد ترا آنچه را بگو که نمیروی
 بسوی من و شمشیر را و اگر اهل کوفه مرا از برای تو مسلم کرده پیش از آنکه در
 کوفه وارد شوی ضرری نداشت رفتن تو اما حال هیچ صلاح نیست فرمودی
 بنده خدا از برای من مخفی نیست و لکن امر خدا واقع خواهد شد و بعد از این مجلس تا مجلس
 سوم شروع نمود در مرثیه خواندن از برای خود کس پس اینها مرثیه حسین است از برای
 حسین و هر مجلس از برای مصیبت مخصوصی است از مصیبتهایش چنانچه در مرثیه
 گفت یعنی فرمود بآن شخص که والله مرا و انکند از من تا اینکه این پاره خون بسته را از
 شکم من بیرون آورند و این کلام اشاره است باینکه قلب مبارکش از شداید
 دنیا خون شده و بیرون آوردنش اشاره است بآن تیرنه شعبه که قلبش زدند و خون
 را جاری نمودند پس دست مبارک را بر زیر آن گرفت تا پرمی شد و بر صورت خود
 میمالید فدایت پدر و مادر مرا آقا تو همه شیعین را محترقی نمودی باین کلام و طول
 ایشان را باره کردی و اشک ایشان را جاری ساختی عجب دردناکی است
 بیت و حکیم هر منزل بود در وقت بار کردن و بمنزل فرود آمدن از برای خود میر
 می فرمود و گمراید میکرد از حضرت یحیی و میگفت از پستی و بی اعتباری دنیا است
 که میر یحیی را از برای زن زانیه بهیدیه بزد پس می گریست بیت و چهارم مجلس
 مخصوصی بود پیش از ورود که بلا چون چهارم را نصب میکردند تمام اولاد و
 برادران و اهل بیتش را جمع کرد پس نظری بر ایشان نمود و ساختی گریست
 و گویا نمود از آنچه بر ایشان وارد میشود و پس کسی ایشان را و اینکه از وطن
 آواره شده اند و هیچ مکانی حتی حرم خدا از برای ایشان ایمنی نیست حالا
 آنکه آن امان است از برای کفار و حیوانات و نباتات و اشجار پس گریست
 ساختی و شکایت بخدا کرد و گفت خدایا ما عزتت بنیغیرتو مستقیم ما را در بدر کردند
 و از وطن بیرون کردند و بنی امیه بر ما تعبدی نمودند مجلس بیست و پنجم غصه ناخواسته
 بود که در پیش خیمه خود نشسته بود و بر شمشیر تکیه نموده که اندکی خوابش را بود ناگاه

مجلس
 بیست و نهم
 مجلس
 بیست و چهارم

مجلس
 بیست و پنجم

صدای لشکر بلند شد که رویخیمهای آمدند خواهرش زینب خاتون چون آن
صدای را شنید نزد برادر آمد عرض کرد ای برادر آیفانی شنوی صدای لشکر را که
نزد یک بخیمه رسیده اند حضرت سر بلند کرد و فرمود رسول خدا را الحال در
خواب دیدم که میفرمود تو بسوی ما خواهی آمد پس زینب خاتون لطیفه چنان
بصورت زد و فریاد و اویلا و برکشید حضرت فرمود وایل بر تو نیست ای خواهر
ساکت شو خدا تو را رحمت کند و در روایت سید بن طاووس چنین است که فرمود
ای خواهر در این ساعت خواب دیدم جدم رسول خدا پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه
زهر آفر برادرم حسن مجتبی را که میفرمودند ای حسین تو باین زودی نزد ما خواهی
آمد در روایت دیگر فرمودند فردا بنزد ما می آئی پس زینب لطیفه بر صورت زد و فریاد بر
کشید حضرت فرمود آرام گیر که دشمن بر ما شامت نکند بیت و ششم مجلس بود در
شب عاشورا که در خیمه نهانشته بود و ششمش را اصلاح می نمود و بر خود میریه
میگرد و بر مانده خطاب می نمود و اشعاری میخواند که مضمونش آن است ای زمانه زلف
بر تو باد چه قدر مردمان صالح متقی و دوستان با وفار با بخشش دادی و ببدل از
ایشان قناعت ننمودی و فتنی امور بسوی خداوند خواهد بود و هر صاحب نفسی براه
من خواهد رفت یعنی راه موت حضرت سجاد میفرماید این اشعار را چند مرتبه تکرار
کرد پس مقصودش دانستم و گریه کلیم را گرفت ولی خود را نگاه داشتیم و دانستم که بلا
نازل خواهد شد و اما عمه ام زینب پس چون شنید این ابیات از جهت غلبه قوت
بر طایفه زنان طاقت تحمل نیاورد و بی اختیار بر جست و سر و پا بر بنه نزد برادر
آمد ای وای کاش مرده بودم برادر امروز مادر و پدرم و برادرم مردند ای جانین
گذشتگان و پناهی باز مانده کان حضرت نظری با و فرمود و فرمود ای خواهر تحمل تو را
شیطان نبرد و اشک از چشمش سرازیر شد و فرمود اگر مرا می گذاشتند خود را در
این مملکت نمی افکندم گفت ای برادر مگر بچاره شده و مجنون گشته این دل مرا بیشتر
ی سوزاند و بر من دشوار تر است پس لطیفه پنجمی بصورت زد و گریه جان خود را جان

مجلس
بیت و ششم

نمود و غش کرده بر زمین افتاد پس حضرت برخواست و آب بصورتش ریخت و او را بپوش
 آورد و فرمود ای خواب را از خدا بر سر و صبر را پیشه گیر و بدان که تمام اهل زمین
 مرد و اهل آسمان باقی نخواهند ماند بلکه بخیر و بد خدا باقی خواهند ماند که تا بقدر آنچه خلق نموده اند تمام
 و برادر من بهترین اهل ارض بودند بلکه منمیشب خدا از دنیا رفت و هر مسلمانی را بپوشای
 است ای خواب را تو را بجا می‌دهم که جامه خود را پاره کن و در صورت محراب و دیوار
 کوی او را آورد و بنزد خود نشاند بیست و هفتم مجلس او بود شب عاشورا
 که اصحاب را در خیمه جمع کرد و خطبه خواند و در آن خطبه بیان نمود شهادت خود
 و ایشان را و دوباره از ایشان بیعت گرفت برگشته شدن بلکه بعضی از ایشان
 بیعت نمودند بر سر از مرتبه کشته شدن و سوختن و خاکستر شدن و دادن بیست و
 هشتم مجلس او بود در میان خیمه و قلعه هر وقتی که دخترش شکینه نبرد او آمد و او را
 نمود پس فرمود ای شکینه گریه تو بطل خواهد انجامید بعد از کشته شدن من حال
 دل مرا سوزان بگیرد خود مادامیکه زنده‌ام درد دنیا و روح در بدن من است
 بیست و نهم مجلس مرثیه او بود در قلعه و کاهی بخت بعضی از اصحاب و کاهی بخت
 برادر عباس و کاهی بخت پسرش علی اکبر و کاهی بخت برادرزاده اش قاسم
 و کاهی بخت همه ایشان کاهی نشسته و کاهی ایستاده چنانچه تفصیل آن بیاید آنست که
 سی ام مجلس او بود در سحر شب عاشورا چنانچه در مناقب روایت کرده که چون
 وقت سحر شد حضرت را اندکی خواب در بر بود پس بیدار شد و فرمود دیدم در
 خواب که گویا سکه‌های چندی بر من حمله می‌کنند و مرا پاره می‌کنند و یک سکه
 سفیدی و سیاه رنگ بر من بیشتر حمله می‌کرد و کمان دارم که قاتل من مرد
 ابروی باشد از این قوم و بعد از آن دیدم خود را بنیول خدا را با جمعی از اصحابش
 که می‌فرمود ای فرزندان تو شهادت می‌دهی که محمد و اهل آسمانها تقدوم تو متبشرند و
 فردا شب افطار خود را و روز من قرار ده و تعجیل نما که اینک ملکی از آسمان نازل
 شده و با او است شیشه سبزی از برای آنکه خون تو را در آن نگاه دارد این

مجلس
بیست و هفتم

مجلس
بیست و هشتم

مجلس
بیست و نهم

مجلس
سی ام

نوع چهارم
مجلس اول

است خوانی که دیده ام و شکی نیست که رحیل نزدیک شد خانه آخر می‌سازد
مجلسی بود که با تن پاره و پاره بر روی خاک افتاده و نفسش با خبر رسیده و حال خود
و اهل بیتش مرثیه میخواند و مستمع خدای متعال بود عرض میکرد اللهم تعالی
الماکان عظیم الجبروت تا آخر فقرات که گذشت نوع چهارم مجلسی است که بعد از
شهادتش منعقد گردید و آن چند قسم است اول مجلس پیغمبر بود در مدینه که
او مرثیه خوان و مستمع ام سلمه چنانچه ابن عباس نقل کرده که روزی در منزل
خود بخواب بودم ناگاه صدای صحیح و ناله غمگینی شنیدم از خانه ام سلمه رو پیغمبر
پس پیرون آمدم و قائم من دست مرا گرفت و قیتم بخانه ام سلمه و اهل مدینه از زن
و مرد در خانه اومی آمدند پس چون رسیدیم اینجا کفم تورا چه میشود که این چنین فریاد
و ناله میکنی ای مادر مؤمنین جواب بمن نداد و روگردن بر نهایی باشمیه و گفت
ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید در گریه و نوحه که آقای شما رسید جوابان
ابلیس و بسط پیغمبر و ریحانه انسرور را شنید نمودند کفم ای مادر مؤمنان از گداختن
این خبر را گفت پیغمبر خدا را حال در خواب دیدم کرد الوده و تغیر الحال عرض
کردم این چه حال است در جناب شما فرمود فرزندم حسین و اهل بیتش کشته شدند
و حال از دفن ایشان فارغ شده ام تبرجم گوید این خواب منافات ندارد با
آنچه مسلم است که دفن ایشان چند روز بعد از شهادت نبود زیرا که ممکن است
که ام سلمه در خواب دیده باشد و آنچه روز سیم شهادت را یاد هم انتهی و در روایت
دیگر گفت خواب دیدم حضرت رسول را و حال آنکه سرور و وصیانش خاک آلود
بود پس از سبب انحالت شوال نمودم فرمود مردم هجوم نمودند و فرزند مرا در
این ساعت کشتند و من در اینجا حاضر بودم ام سلمه گوید پس بدخلم بلززه درآید
و داخل بیت شدم و گویا غفل و بهوش از سر من بدر رفت پس نظر کردم بان
خاک که جبرئیل از کربلا آورده بود و پیغمبر آن را بمن سپرد و فرمود این
در شیشه ضبط کن هر وقت مبدل بخون شود بدانکه حسین را کشته اند دیدم شیشه از

خون بجوش آمد این مجلس کوی پس ام سلمه از آن خون گرفت و بصورت خود پاشید
و آنروز را با تمام مشغول ماتم و غزا بود پس چون خبر از عراق رسید معلوم شد که همانروز
حضرت را شهید کرده بودند مجلس دوم مجلس عاصی بود که در مقام ماسوی برپا شد
از زمان و مکان و هر چه در آنماست و مایری و مالایری از اصناف مخلوقات
از حجب و عرش و حمله آن و آسمانها و ملائکه و ستارها و عناصر و نباتات
و حیوانات و بهشت و خرنه آن و حور و غلمان و قصور و اشجار و انهار و شماران و
جهنم و خرنه و غیر ذالک و این مجلس خاصی بود در زمان مخصوصی که در آن حوال
ماسوی منقلب شد در ماتم انجناب و حال هر چیزی متغیر گردید بحسب خودش پس
هر کس صاحب چشم بود تا اثرش بگریه بود و تا اثر مواج و ریختن خون و سرخی
بود و آفتاب بانگاف و سرخی و ملائکه باختلال صفوف ایشان و باز ماندن
از تسبیح و اشجار و خرمج دم و فضا بظلمه و زمین بزلزل و کوهها باضطراب و مایسانا
پروان آمدن از آب و دریا با مواج زدن و مرغان بهوا بسقوط و جن نبوجه کردن
در اطراف زمین و این مجلس عام مخصوصی و قتی بود معین چنانچه حضرت صادق
بیان نموده که ضرب شمشیر از حضرت زدند و برین افتاد و بسوی او شتافتند
که سر او را ببرند و بیان این است که در سه وقت شمشیر بر آن جناب بزدند یکی در
وقت سوار می بود که یک ضربت بر او وارد شد و دیگری در وقتی که بر روی خاک
نشسته بود چند ضربت باز زدند و دیگری در وقتی بود که بر روی خاک افتاده بود بر
او چندین ضربت بر منخر شریفش زدند پس اراده قطع را کس نمودند در این
حالت انقلاب واقع گردید و چندین صد بلند شد یکی صدای خود آن سرور بود که
حمی فرمود آیارواست که مرا نشنید بکشند و بعد من محمد مصطفی است و دیگر ملک بود
که با مر خدا از بطنان عرش ندا نمود که ای امت تحیر کراه هرگز موفق نشوید بعید نظر
واضحی و دیگر ملک بود از بهشت برین که بالهای خود را برد یا با کشود و ندا نمود ای ال
دریاها لباس حزن در بر کنسید که فرزند پیغمبر را قبح نمودند و جبرئیل فریاد کرد قد

قتل بحین بکرم و همه ملائکه فریاد آمدند که الهام سید ایا شایسته است که چنین
 رفتار کنند با حسین بکرگزید و پسر پیغمبر تو و زینب از خیمه بیرون آمد و بقلعه آمد
 فریاد می کرد و انا و اسیاده و ذوالجناح از قلعه بخیمه می آمد و صبح میزد
 الطلیعه الطلیعه از دست جماعتی که فرزند پیغمبر خود را کشتند پس در این حالت آن
 انقلابات و تغییرات در تمام اجزاء عالم واقع شد ایا شما دوستان متغیر الحال
 نمی شوید در نزد کمران بلکه ابوذر گفت اگر بدانید که برای اهل عالم در آنوقت چه دست
 میدهد بر آئینه انقدر گریه کنید که بمیرید حال که از شما مردن نخواسته اند پس
 لا اقل ندب و نوحه و صراخ و محج و گریه و زاری و دلتشکی و تباکی را از دست ندهید
 آه ثم آه مجلس سیم قلعه بود که زینب خاتون مرثیه میخواند و اهل بیت و لشکری
 گریستند مجلس چهارم مجلس طیور بود و مرثیه خوان طایر افس بود مجلس پنجم مجلس
 وحوش بود در شب یازدهم محرم که همه گردنهای کشید بودند بسوی جسد انور
 تا صبح نوحه می کردند ششم مجلس مردان جن بود در اطراف جسد انجنا ب پیغم
 مجلس زنان جنبه بود در اطراف جسد مبارکش ششم مجلس ان جنی بود در
 شاهی و مستمع پنج نفر بودند از اهل کوفه که بجهت یاری آنحضرت آمدند و نرسیدند
 نهم مجلس همه جنبه بود در اماکن متعدد و چنانچه تفصیل آنها بیاید آنهم مجلس
 کوچه های کوفه بود که ذکر زینب و ام کلثوم و فاطمه صغری و حضرت سجاده بودند
 و گریه کنند اهل کوفه از رجال و نساء بودند که صدای گریه و ناله از ایشان بلند
 بود بعضی بسریز زدند و بعضی بسینه و خاک بر سر می ریختند و موبای خود را می کشیدند
 و چنان روزی دیده نشد و است یازدهم مجلس اهل بیت بود در همه احوال و
 اماکن از کربلا تا شام و از آن تا مراجعت به مدینه و بعد از آن تا زنده بودند مجلس
 حضرت سجاده دست چهل سال که متصل می گریست خصوصاً در وقت طعام خوردن
 یا آب نوشیدن و می فرمود پسر پیغمبر گرسنه و تشنه گشته شد و از دهم مجلس
 یزید بود که خود مرثیه کرد و رؤسای عسکرش بستمع بودند و آن وقتی بود که بزوجه

مجلس

سیم

مجلس

چهارم پنجم

مجلس

ششم و هفتم

مجلس

هشتم و نهم

مجلس

دهم

مجلس

یازدهم

مجلس

دوازدهم

مجلس

سی و دوم

مجلس

سی و سوم

محس
نیزوهم

محس
پاردهم

محس
نزد هم

بند گفت نوحه کن بر چنین پسر فاطمه که بزرگ قریش است و پسر مر جانند در کشتن ابو جحش
نمود و تفصیلش بیاید سیر و بهم مجلس نیرید بود در مسجد شام که مرثیه خوان حضرت
سجاء بود و مستمع اهل شام و نیرید بودند انجناب بر منبر بر آمد و خطبه خواند مثل بر جحد و
ثناء الهی و صلوات بر جدش حضرت رسالت پناه و جد یکیش امیر المؤمنین
پس شروع نمود بر تیرید بر بزرگوارش تا اینکه فرمود منم پسر انکسی که سرش را از قفا
بریدند منم پسر انکسی که عامه و ردایش را از تنش بیرون آوردند پس صدای صیحه
و کریه از اهل شام و بنی امیه بلند شد و نیرید ترسید که فتنه بشود پس امر کرد که نیرید
اذان گوید پس هر کاه بنی امیه و اهل شام نوحه و زاری کنند از شنیدن اینکه انجناب را
سر از قفا بریدند و از او عامه و ردایش را بر دند پس شیعه چه باید بکنند اگر تصور کنند که
چگونه از سر انحضرت بردند و در چه حالت بود و کدام وقت بود چهاردهم مجلس زمان
بود در خانه نیرید که زینب و ام کلثوم و دختران حضرت مرثیه میخواندند و زوجه نیرید و
دخترانش و زنان بنی امیه کریه و نوحه می نمودند و این وقتی بود که نیرید اذن داد و در
انحضرت پس هفت روز اقامه نمیدادند تا نزد مجلس سجاء بود و در میان خارج مدینه بعد از
مراجعت اهل بیت بعد از آنکه خیمه ها را بر سر پا کردند و اهل مدینه باستقبال آمدند
که سی از برای حضرت گذاشتند و انجناب بر کرسی نشست و اشک از چشمش
جاری بود و باد تمثال اشکها را پاک می نمود باز اشک جملت نمیداد و چون
اهل مدینه انجناب را با آن حالت دیدند صدای صیحه و ضحیه از ایشان بلند شد
که گویا تمام آن بقعه یک ضحیه بود پس حضرت اشاره کرد که ساکت شوید
اندر کی ساکت شدند پس فرمود حمد و ثنا مخصوص پروردگار عالم است که یک
روز دین و افریننده تمام خلایق است حمدی کنم او را بر شداید روزگار و صدمات
دهر ناهنجار و سختی مصیبت های پشمارا بهما الناس بدانید که خداوند محمود و ماز
بتسلی فرمود و امتحان نمود بمصیبتی بزرگ که رخنه عظمی در اسلام حادث کرده تا
مردم جناب ابو عبد الله با خیرتش گشته و بخوان اغشته شدند و اهل بیت و طوایف

با سیری رفتند و سرای ایشان بر سر نیزه در بلاد گردانیدند و این مصیبتی است که
 نسل و مانند نخواهد داشت که ام مرد با غیرت بعد از ملاحظه این مصیبت مسرور
 خواهد گشت و کدام چشم است که اشک جاری نشود بر آن سرور حال آنکه آسمانها
 از برای او گریستند و دریا با موج آمدند و زمینها غورختان و ما بیا ن ملائکه
 مقربین و اهل سموات و ارضین بر حال آنجناب گریه کردند که ام دل هست که
 از برای او شکسته نشود و کدام کوش طاقت شنیدن آنرا دارد ای مردم مآل
 میت را در بدر کردند و از شهری شهری بردند مانند اسیران ترک و کابل بدون
 آنکه از مآکنای صا در شده باشند یا رخت در دین کرده باشیم و این امری است
 که تا حال در دنیا اتفاق نیفتاده و الله اگر میفرمود خدا وصیت میکردند ایشان را
 که با قبال نمایند و اویت کنند بعوض آنچه در حق ما بایشان سفارش
 کرد بیشتر از آنچه کردند از برای ایشان میسر نمی شد پس هر چند این مصیبتها جان
 داز است ولی ما اهل بیت رضا و تسلیم هستیم امر را بجا آورده اند که داشتیم و اویت
 عزیز و متمم شانزدهم مجلس ام کلثوم بود در وقتی که سواد مدینه ظاهر گردید و شریقه
 گفت و حضرت سجاد و سایر اهل بیت مستمع بودند و لا مدینه را خطاب نمود بعد
 جدش و مادرش و برادرش را چنانچه بیاید مفصل هم مجلس ملائکه است که
 هر روز در نزد قبر آنجناب منعقد میشود تا روز قیامت بکیفایتی که در عنوان
 ملائکه ذکر خواهد شد بجهت هم مجلسی است که هر روز از برای حضرت فاطمه
 منعقد میشود در آسمانها تا روز قیامت حتی در عیدها و غیر آن و مجلس آن است
 که آن کرمه هر روز نظری نماید بصرع فرزندش حسین پس فریادی می کشد که
 تمام ارکان موجودات از آسمانها و زمینها و دریاها و ملائکه مضطرب میشوند تا
 آنکه پیغمبر خدا بنزد او می آید و او را ساکت می نماید پس خدا در حق زوار فرزندش
 می کند و روز دهم مجالس اسمع ظاهری است از آنجمله مجلس حضرت صادق بود
 و مرثیه که حضرت ابن مخنفان بود و مضمون اشعارش این است که البته هر کس که پی

مجلس
 شانزدهم
 مجلس
 هفدهم
 مجلس
 هجدهم

می‌گفت پس بر اسلام کریم که آنرا احکام از اضرایع نمودند در آنوقت که شمشیر و نیزه را از
 خون حسین سیراب کردند و دیگری مجلس صادق بود ایضا که مرثیه خوان عبد
 ابن غالب بوده و مضمونش آن است که کریم کفیند برای بدن انجانب که برخاک
 که مرعیان افتاده بود و باد باخبار و گرد بر آن می‌پاشیدند و دیگر باز مجلس
 سرور بود که ابو هرون کفوف را فرمود بهمان قسم که در نزد خود نوحه میخواندی تا آن
 بخوان پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که تصور کن بدن حضرت حسین
 را و با بدن طا هر یکو پس حضرت کریمت باز فرمود بکوپس قصید دیگر شروع نمود
 که مضمون مطلعش آن است که مریم برخیز و از برای اقامت نوحه و ندبه نما و برخیز
 که یک کن پس آنحضرت کریمت و صدای صیحه و فیه و فریاد و ابدا از حرم مطهرش
 بلند شد و دیگر مجلس حضرت رضا بود که مرثیه خوان و عجل خراسی بود و خود را
 حضرت متولی نظم مجلس گردید یعنی برخواست و ستری نصب نمود و زنان را در
 پشت پرده نشاند و عجل را فرمود بخوان و فرمود هر کس خیمش کیان
 شود در مصیبت جدم حسین با ما محذور خواهد شد و ز قیامت پس و عجل شروع
 نمود بر مرثیه خواندن باین مضمون که ای فاطمه اگر خیال می نمودی حسین را افتاده و
 شد بآلب تشنه در کنار آب فزات بر آینه بر صورت میزدی و اشک بر خوار
 جاری می نمودی تا آخر قصیده و حضرت میکریت و زنان صیحه میزدند و میگویند
 ملائکه است هر روز غیر از آنچه اشاره شد چنانچه بیاد نشسته و یکم مجلس
 شیعیان است که بر پا خواهد بود تا روز قیامت و از خصایص آن است
 که او نامورث کلال و ملال نمی شود و عجبت آن است که سال بسال در غرت
 و رواج و بهار آن می افزاید حتی اینکه بلدی نموده است از بلدان حتی بلاد
 مشافعان و مخالفان و کفار که در آن اقامه عزای حسین برپا نشود بلکه در این
 سنوات در بغداد و قسطنطنیه و مصر و شام علانیه مجالس برپا می شود
 نوع پنجم مجلس اهل محشر است که مرثیه خوان حضرت فاطمه است در حالتی که

مجلس
 هشتم
 مجلس
 نهم

نوع
 پنجم

پیر این حسین را در دست دارد و فریاد کنند پس پیغمبر و ملائکه فریاد کنند و حاضر در
مجلس مثال حضرت حسین باشد در حالتی که سر در بدن ندارد و جمیع انبیا و
ملائکه و مؤمنین از خلق اولین و آخرین بگریه در آیند چنانچه تفصیلش بیاید آنست که
نهم در مصحف و کتبی که مشتمل بر مرثیه انجاء بوده است قبل از شهادتش یا بعد از آن
و آن ده عدد است اول لوح محفوظ است در وقتیکه قلم با مر خداوند ثبت نمود
در آن تقدیرات الهی را در امر حضرت حسین پس قلم جاری شد بر لعن قتل آن
حضرت قبل از اذن خدا آنچه در روایات است دوم قرآن مجید که در آن یاقی
است که در عنوان مخصوص ذکر شده سوم توراۃ است در بعضی انفسارش
چهارم کتاب ارمیا که پاسوقی از پیمان و ششم میگوید این مضمون را که شخص بر سر
در راه خدا فوج میشود و بدنش در آفتاب می افتد برین شمال نزدیک شطرات
نهم کتاب انجاء ششم مصحف شریف و در هر دو چند جا اشاره بواقعه کربلا
مقتضی صیغه خود آنحضرت که در آن ثبت بود که ای حسین خود را بفروش در راه خدا
و بیرون رو با جماعتی که شهادت ایشان در رکاب تو مقرر شده و جهاد کن با کشته
شوی ششم کتابی بود که در کتبه نصاری دیده شد پیش از بعثت پیغمبر مدت
سصد سال و مضمونش آنست که آیا امید دارند جماعتی که حسین را بکشند
اینکه شفاعت جدش در روز قیامت بر بندند و الله مبرکتر شفیع از برای
تو اید بود در روز قیامت در عذاب خواهند بود و بهین مضمون نوشته شده
در دیوار دیر تعلیم این در راه شام نوقتی که موکلین سر را در انجا گذاشتند و
بدورش نشستند نهم درمی بود که از آسمان نثار شده بود و در
مسجد کوفه یافتند بر او این مضمون نقش بود که منم آندر می که از آسمان مرا نثار
عروسی حضرت فاطمه کردند و رنگ من از لقره سفید تر بود ولی از اثر خون
چنین سرخ شده ام و همچنین بعضی سنگ ریزه های دیگر در چند موضع نقش
که مشتمل بر مرثیه انجاء بود برنگی سرخ مانند خون دهم قلوب دوستان

و شیعیان خاص است که بچنانکه ایمان بدان نوشته شد و عزیزان و نادر و پیر
 آنحضرت نیز در آن نقش است و از این جهت بعضی استماع اسمش تماشای و تحریف آن
 میکردند مقصد ششم در خواص مجالس گریه انتخاب و آن هشت است اول
 اینکه در آن اعیاء امایان است و در خیر است که هر کس نشیند در مجلسی که در آن
 اعیاء امرائمه است نمیرد دل او در روزی که دلها میمیرند دوم نفس در حال ثواب
 تسبیح دارد سیم آن مجالس محبوب حضرت صادق است بمقتضای روایات
 پس محبوب خدا و رسول است چهارم محل نظر حضرت حسین است زیرا که
 آنجناب در بین عرش است و نظری کند بسوی زمین که بلا و زوار و بگریه
 کشتهگان خنم آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر میشوند چنانچه روایت
 شده است که روزی جعفر بن عثمان بنجد مت حضرت صادق مشرف شد
 پس حضرت او را نزدیک خود نشاند و فرمود ای جعفر شنیده ام که در مدینه
 شعر میگوئی و خوب میگوئی عرض کردم ای فدای تو م فرمود بخوان پس خواند و آن
 حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش
 جاری گردید پس فرمود ای جعفر و الله ملائکه مقربین در اینجا حاضرند و میشوند اشک
 تو را و گریه میکردند چنانچه ما گریستیم بلکه بیشتر و خداوند واجب نمود از برای تو آن
 تمام هشت را و گناهان تو را آمرزد ای جعفر آیا بیشتر بگویم عرض کرد بلی
 ای سید من فرمود بچکس نیست که ذکر کند حسین را پس گریه کند یا بگریه
 نکردن که هشت از برای او واجب گردد و گناهانش آمرزید شود ششم مجلس
 عزاقبه حضرت حسین زیرا که قبه آنجناب همان تنها بنیان مخصوص نیست
 بلکه قبه او عبارت است از خضوع و خشوع پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع
 و خشوع خصوصاً از برای ذکر آنجناب همان قبه آنحضرت است و اجابت
 و عبادان خواهد بود بمقام معراج گریه کنندگان است زیرا که محل نزول
 صلوات و رحمت مخصوصه الهی است بغفران ذنوب و رفع درجات ایشان

مقصود
بنظم

بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکاء یا تبکی امید هست که رحمت تمام اهل مجلس
را شامل شود هشتم آنکه آن فیض مجالسی است که اشرف و اقدم و افضل و اجل همه
مجلس بوده اند چنانچه بیانش بیاید آنست مقصود بنظم در خواص گریه و آن هشت است
اول آنکه صلوة حضرت رسول است دوم مسأحت حضرت فاطمه است
که آنحضرت هر روز گریه می کند و حضرت صادق فرمود آیا دوست نیداری که از آنکه
کسانی باشی که یا و رومعین حضرت فاطمه باشند سیم آدا و حق پیغمبر خدا و ائمه بر
بآن می شود بمقتضای اجبار چهارم نصرت و یاری حسین در آن زیر آگه یاری در
بر وقتی بحسب انوقت است پنجم در آن تاسی انبیاء و طایفه و عباد صالحین است
ششم آدا و زدر سالت است که مودت ذی القربی است بنظم ترک انجفاست
با آنحضرت هشتم تسلی است از جمیع گریها و مصیبتها چنانچه حضرت رضا بهر
تشیب فرمود اگر گریه خواهی کرد و بر چیزی پس گریه کن بر حسین ابن علی که او را ذبح
نمودند مانند کوسفند و گشتند با او سجد و نظر از اهل بیتش را که در روی زمین شل
و مانند داشت و در این حدیث یک نکته که در خود انجناب بذبح تعبیر فرموده و
در اهل بیت بقتل و شاید سبب آن است که اهل بیت کشته شدند بسبب آن
بر احتیاطی که بر ایشان وارد شد و آن حضرت هم هر چند بر احتیاطی کاری زده
بودند که بمانا کافی بود در مقصود ایشان ولی اکتفا بان نمودند بلکه او را ذبح
نمودند مانند کوسفند یعنی گرفتند و هر شر را بریدند مترجم گوید و شاید تشبیه بذبح کوسفند
از اینجه باشد که همچنانکه قصاب کوسفند را می کشد بدون خوف و ترس و کسی هم
او را ملامت نمیکند و عظمی در انظار ندارد بهمین قسم بی خوف و مبالات بها شر
ذبح انسر و شد انسنی علیک یا مظلوم مقصود هشتم در فضایل گریه یعنی اموریکه
بانهما زیادتی دارد گریه بر سایر اعمال حسنه و آن پنج است اول این است که
جایز است صلوات فرستادن بر گریه کننده یعنی بگوید یا و صلی الله علیک
چنانچه در خبر است که حضرت رسول فرمود الا و صلی الله علی الباکین علی الحیثین و مر

مقصود
بنظم

یا اخبار است یا دعا و بر تقدیر مطلوب حاصل است دوم آنکه گاهی فحش است میرسد
 یا صعب اعمال که شخص ولد عزیز خود را با مر خدا و تقرب بسوی او بدست خود قربانی
 کند چنانچه از حدیث رضا ظاهر میشود که فرمودند چون ابراهیم گو سفدر ابو ص
 پسرش قد نمود آرزو کرد که کاشش پسرش را ذبح کرده بود تا آنیکه بار خد
 فائز می کرد پس خداوند با وحی نمود قضیه باید که بار را پس خزع کرد و کریت بر
 انحضرت پس وحی شد با و که این خزع ابو ص خزع تو بر سمحیل قبول نمودم و این
 درجات را از برای تو قرار دادم ولی این مطلب بهر کس میرسد مگر کسی که حسین
 در نزد او عزیز باشد قسمی که در نزد ابراهیم بود زیرا که در این روایت اول از
 ابراهیم سؤال شد که کیست محبوب تر پیش تو از جمیع خلق عرض کرد حبيب تو و می
 شد که ایما و محبوب تر است نزد تو یا نفس تو عرض کرد بلکه او پیش من اعز است
 از نفسم فرمود آیا فرزند او محبوبتر است نزد تو یا نفس زنده خودت عرض کرد فرزند او فرمود
 آیا ذبح فرزند او بطریق ظلم و عدوان بردست دشمنان دل تو را بیشتر بدر می
 آورد یا ذبح خودت فرزندت را بدست خود در راه اطاعت من عرض کرد
 ذبح فرزند او پس واقعه که بار را از برایش بیان شد و کریت و آنوحی بسوی
 او آمد که ذکر شد پس ای کسی که حسین در نزد شما محبوبتر از فرزند عزیز است
 و ذبح او مانند گو سفدر دل شما را بیشتر از ذبح فرزند بدر می آورد بشارت
 باد شما را که از برای شما بهر جزعی ثواب قربانی اولاد خواهد بود انثم نسیم آنکه حدی از
 برای او نیست در جانب قلت و از برای ثوابش در جانب کثرت بخلاف سایر
 اعمال چهارم و آن از عجایب است که اگر محقق نم شود در خارج و لکن شبیه
 آن واقع شود باز ثواب آن حاصل است یعنی اگر کرمه نباشد و همان تباهی باشد
 یعنی خود را شبیه نماید بکرمه کنند و یعنی سر را بر اندازد و صدا کند و اظهار
 علامات رقت نماید ثواب آنرا دارد لکن باید تباهی هم نباشد نه بجهت ریا
 چنانچه بعضی توهم کرده اند بجهت آنکه آن بالاتر است از جمیع اقسام ایمان و اعمال

مقصود
نعم

صالحه از جهات چندی که بعرض گذشت و بعضی آن بیاید آن مقصود نم فرمود
 گریه از حیثیت اجر و ثواب و آن چند نوع است اول آنچه متعلق است به نجات از
 اهل و عقال و عقاب و تفصیل این در چند مورد است یکی در وقت خروج روح و آن عقبه
 بزرگی است که مشتمل بر بول شدید و رحمت بسیار حضرت امیر می فرمود که از
 برای موت رختهاست که بوصف در نمی آید و بقول اهل دنیا تصور نمی شود و گوی
 برسد الشهداء سبب نجات از آن است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود
 عبده الملک فرمودند تو از اهل عراقی آیا زیارت حسین میروی عرض کردند و شهادت
 تا صبی دارم تیرسم که خبر بوالی دهند و مرا عقوبت کنند پس باب تقیه ترک کرد و ام
 فرمود و ایام صایب انجذاب را یاد می کنی و خرم می نمائی عرض کرد بلی و الله کبر
 میکنم و اثر خزن در من ظاهر میشود و از طعام خوردن باز می مانم حضرت فرمود
 آگاه باش که خواهی دید در وقت مدون پدران مرا که وصیت کنند ملک الموت
 را در حق تو که سبب روشنی چشم تو باشد دوم مشاهد ملک الموت و در آن
 بول عظیم است و خوف و وحش است از برای اهل معصیت ولی گریه بر حضرت
 حسین سبب نجات از آن است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود بعد از
 کلام سابق که ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر خواهد بود و معلوم است که مشاهد
 مادر مهربان و حشمتی ندارد سیم مژول بر قبر مصیبت بزرگ است و عقبه هول و وحشت
 است این است که شرعاً مستحب است که میت را در سه دفعه نقل کنند تا آنکه
 میا شود از برای آن و گریه بر آن حضرت سبب نجات از آنست چنانچه در روایا
 بسیار وارد است که اگر کسی احوال سرور در قلب مؤمنی نماید خداوند از آن سرور
 شخص خوش صورتی خلق کند پیش از میت بقرود و او را استقبال کند و گوید
 تو را بشارت باد ای دوست خدا بکرامت الهی و رضوان او امین باش که من
 مؤمن تو خواهم بود تا روز قیامت پس هرگاه کسی احوال سرور در قلب پیغمبر
 و ائمه هدای و فاطمه زهرا نماید بگریه بر حسین چنانچه خود فرمودند که این عمل احسان

ما است وصله ماویاری ما است پس چگونه خواهد بود انصورتی که از سرور ایشان
 خلق شود و چگونه جمالی خواهد داشت آن مونس دائمی چارم مانند در قبر و سرور
 عذاب الیم و بلای عظیم است چنانچه حضرت امیر از زبان ایشان می فرماید که ایشان
 در هر آن فریادی کنند که ما را تنگی مقام تنگ آورده و خاکها در فرق ما ریخته
 صورتهای ما را تغییر داده و صفا و بهای ما را ربوده و شست با بطول انجامیده
 و گریه بر حسین در این مقام نافع است زیرا که وارد است در حق گریه کنند که
 در وقت مردنش چنان فرخاک شود که آن فرح در دلش باقی است تا روز قیامت
 پنجم بیرون آمدن از قبر مصیبت عظمی و بلیه کبرئیه که حضرت سجاد بن زکریا آن می گریست و
 می فرمود گریه میکنم از برای وقتی که از قبر بیرون می آیم در حالتی که بدنم عریان است
 و نقل محاصری را بر دوش خود کشیده و کاه می بر است و کاه می بچسب نظر میکنم و هرگز
 در آنوقت بکار خود مبتلی است بعضی خندان و خوشحال و بعضی گریان و گرفتار و وبال
 و گریه بر حسین سبب ستر و عزت و سبکی بار است و در حق نیکی وارد است
 که چون از قبر برآید سرور از صورت او ظاهر باشد و ملائکه با استقبال او آیند و
 بشارت دهند شواب الهی ششم زلزله قیامت امر بزرگی است و دایمیه
 عظمی است و از برای آن چندین حالت و مقام و موقف است و شداید آن
 بسیار و بحسب هر حالتی اسمی دارد مثل قیامت و غاشیه و ساعت و زلزله و
 حاقه و قارعه و یوم الفصل و یوم الدین و یوم العرض الاکبر و یوم الفرج الاکبر و
 یوم الحساب و طامه کبری و صاخه و واقعه و یوم الفرار و یوم البكاء و یوم التنا
 و یوم التغابن و یوم الازفة و یوم کیون الناس کالفرش المبثوث و یوم لایس
 جمیم و حیما و خلاصی از هر یک از این مواطن محتاج است باعمال و صفات
 و احوال و اخلاق و مجاهدات سخت و دادن جان و مال و بیداری شهوات
 عبادت بسیار و ترک راحت و زهد در دنیا و لی گریه بر حضرت سید الشهداء
 جمیع این مواضع را سهل بنیاید چنانچه حضرت رسول فرمود بحضرت فاطمه علیها

از آنکه سؤال نمود از پدر بزرگوارش که کی اقامه غزای فرزندم حسین را می نماید
فرمود جمعی از یزیدیان است بعد فرمود و چون روز قیامت شود بگیرم دست کربیه
کنده کان را و داخل بهشت نمایم و بستم کسی که دستش بدست پیغمبر خدا
باشد از قارعه و طامه و صاعقه و کربیه و حزن و فرغ و غبن و تشنگی فارغ
است بهنتم وقت خواندن نامه اعمال و حساب بسیار سخت است چنانچه حضرت
امیر تصور آن می کریت و نصف شب بصر اعمی رفت و نحوه می کرد و می فرمود
آه از آن وقتی که بخوانم عمل کنایه را که من آنرا فراموش کرده ام و تو آنرا ضبط
نموده باشی پس بفرمائی بگیرد این را پس وای بحال کسی که او را بگیرند که نه
عشیره بکار او میخورد و نه قبیله او را نجات میدهند پس بخود می پیچید مانند مار
کزیده و می افتاد و خش می کرد و چون چوب خشک میگردید و کربیه بر حضرت
حسین در این مقام نافع است زیرا که ایشان در سایه عرش خواهند بود در حدیث
حضرت حسین و مردم مشغول بحساب هستند هشتم عبور از پل صراط مشتمل
بر بول عظیم است و البته باید واقع شود و از خفیات است بنص آیه قرآن مردم
با قسام مختلف خواهند بود بعضی مانند برق عبور کنند و جمعی بر رحمت ولی سالم
اند و جماعتی در وقت عبور باتش می افتند مانند پروانه با اینکه جناب پیغمبر در
انجا ایستاده و میفرماید خدا یا سالم بدار ولیکن میگردند و خفیات دست گیر میکنند
کان حسین را و عبور میدهند ایشانرا و نجات میدهند از عقوبات چنانچه در اخبار
معتبره وارد است نهم گرفتن شخص و بردنش بجهنم از اعظم احوال و اشد عذاب
است و آن است فرغ اکبر و کربیه حسین دافع آن است دهم داخل شدن در
جهنم از اعظم عذاب است و اشد عقوبات است که آسمان و زمین را تاب آن
نیست و کربیه بر تمام شهید نجات میدهند از آنچه در خبر است که یک قطره از آن
خاموش می نماید حرارت جهنم را و آن کناه است شاید از آنکه کربیه کننده اگر
مستحق وقوع در جهنم باشد لا بد از آن بیرون خواهد آمد نوع دوم در آنچه متعلق است

تکفیر کنایان و در روایات بسیار وارد است که یک قطره اشک کفاره شود و جمیع
 کنایان را اگر چه بعد دستار کان و کف دریا یا باشد نوع سیم در آنچه متعلق است
 بحسن حالات و کدام حالت بهتر است از حالتی که شخص برسد و عامی بنعمه خدا و
 ائمه پدی و فاطمه زهرا بسبب خواہش سید الشہداء از ایشان و این حالت
 بسبب گریه بر انتخاب حاصل میشود نوع چهارم از چه حصول اجر و در خبر است که
 اجر هر قطره آنست که همیشه شخص در بهشت منزل داشته باشد نوع پنجم از چه نوع
 درجات و سیج درجه در بهشت بالاتر از درجه خاتم انبیا و ائمه پدی نیست در
 خبر است که گریه کننده با ایشان خواهد بود در درجه ایشان مقصد دهم در خواص
 چشمی که گریه کند بر حضرت حسین و آن چند چیز است بمقتضای روایات اول
 اینکه آن چشم از همه چشمها نزدیکتر است دوم اینکه همه چشمها در روز
 قیامت گردانند مگر چشمی که بر حسین گریه کرده باشد پس او سرور و خوشحال خواهد
 بنعم بهشت سیم آن چشم البته روشن گردد و بنظر کردن بسوی کوثر چهارم آن چشم
 موس ملائکه شود که اشک از آن پاک کنند و نگاہ دارند مقصد یازدهم در
 خواص اشکی که جاری می شود بر امام مظلوم و آن پنج چیز است اول اینکه آب
 قطرات است نزد خدا دوم اینکه یک قطره از آن اگر در چشم مقصد عریش را
 خاموش کند سیم اینکه ملائکه آن اشکها می گیرند و در شیشه ضبط می کنند چهارم اینکه
 آن اشک را تسلیم فرماں بهشت نمایند پس مزوج می کنند آن را با آب حیوة
 پس غروب آن هزار مقابل میشود پنجم از برای هر عمل ثواب محدودی است
 مگر اشک که اجرش را نهایتی و حصری نیست مقصد دوازدهم در خاتمه مقصد
 سابقه و دفع امتناع و عقول قاصر پس می گوئیم چون شنیدی این کیفیات و
 خواص عجیبه را تعجب کن و زیاده شمار این خواص و ثوابها را از برای این عمل
 قلیل زیرا که فی الحقیقه این همه ثواب نه بجهت یک قطره اشک است بلکه آنها
 عطائی است از خداوند کریم بحضرت سید الشہداء اگر امت نمود و در مقابل

مقصد
دہم

مقصد
یازدہم

مقصد
دوازدهم

خدمتی که نمود و توشنیده در حکایت ملوک سابق که بعضی از ایشان در مقابل خدمت
 بزرگی عطایای گلی می نمودند چنانچه مشهور است که اعرابی مدح نمود معن ابن زائد
 را بیک شعر که مضمونش آن است که ای جو دمعن تو حاجت مرا بسمع شریف او
 برسان که واسطه دیگری ندارم پس او را طلبید و صد هزار درهم باو داد روز دیگر
 دویت هزار درهم باو داد روز سیم چهار صد هزار داد چون روز چهارم بطلب
 او فرستاد کشفه فرار کرد و از ترس اینکه مبادا از او پس گیرند پس گفت معن
 که اگر ماند بود تمام خزینه را در عطای او می دادم پس هرگاه این بنده حقیر فقیر
 محتاج عطا کند تمام خزینه اش را بکسی که یک شعر مدح او کرده است لسانانه
 قلبا پس چگونه خداوند غنی متعال که خزانة شس تمامی ندارد و کثرت عطا و اموال
 نمیکند عطا کنند بکسی که بدل نمود در را در رضای او جان و تن و دست و پا و سایر
 جمیع جوارح و اعضا و اولاد و عیال و اطفال و راحت و حیات خود را در حاکم
 که مروب و تشنه و متحیر بود در امر عیال و اطفالش و زنهار از هر طرف برو
 وارد می شد از زبان و سنان و شمیر و تیر و خنجر و سنگ پنهین نوشته اند
 که معشوق بشام اموی که خالصه نام داشت عطا نمود علی و حنل و زینت خود را از
 جواهر شاعری که بدل نمود حرفی از حروف بجا را پس بجا و مدح شد نقل است که
 شاعری مدح کرد بشام را و صله باو ندادند پس بر در دارالاماره نقد ضاع شعری
 علی بابکم کما ضاع در علی خالصه چون این خبر بخالصه رسید بطلب شاعر فرستاد
 او فهمید که خیال عقوبت او را دارد پس مخفی رفت و دایره عین را تراشید و
 سر عین را باقی گذاشت پس عین بمبدل شد بمنزه و بجا بمبدل مدح کرد و دید پس
 چون بنزد خالصه رفت او را خطاب نمود که چرا مرا بجا کردی جواب داد که مدح
 کرده ام چون با ما ملاحظه دیدند مدح است پس تمام علی و حنل خود را باو عطا کرد
 پس هرگاه این زن ضعیف تمام اموال خود را بجهت تبدیل یک حرف عطا
 کند پس خالق سموات و ارضین و اجداد و اجدادین چه خواهد بود در حق کیسید جمع

اعضا، وجودش را در او دود و دود بلکه اگر بحین عطا نماید هر چه در تصور کنجد ممکن است
 که بدید عجب خواب بود و او اید انبیا را بخا نمود که در آن انکار نسبت جواد است
 بخیل و دل خناب زبر او از این انکار می شکند چنانچه ظاهر شود که خوابی که بر او
 کرده است آن را رسید علی الحسینی و مجلسی و غیر او مترجم گوید از منتخب طریحی منقول
 است که از رسید علی حسینی حکایت شده است که گفت در مشهد مقدس رضوی مجاور
 بود با جمعی از مؤمنین تا اینکه روز عاشورا شد یکی از رفقا کتاب مقتل را گرفت و برا
 میخواند رسید باین خبر که از حضرت باقر روایت شده است که فرمودند هر کس
 چشم او بگرید بر مصیبت حسینی اگر چه بقدر بال کسی باشد خداوند گناهان او را پاره
 اگر چه بقدر کف دریا باشد شخصی در مجلس بود انکار این خبر کرد و گفت این با عقل
 درست نیاید و بحث در میان بسیار شد و متفرق شدیم آن شخص در خواب دید
 که قیامت قیام نموده و تشنگی بر او غالب شده هر طرف بطلب آب نظر نمود دید
 حوضی است بسیار بزرگ از آب که از آب برفا سرد و تراست و در نزد آن
 دو مرد و یک زن سیاه پوش خرم هستند پرسید که ایشان کیستند گفتند محمد
 و علی و فاطمه هستند پس نزدیک حضرت فاطمه رفت و آب طلبید حضرت نظر
 سندی باو نمود و فرمود تو منکر فضل گریه هستی و از خواب بیدار شد و از گفته خود
 استغفار نمود انتهی و در این انکار تنقیص مقام انجناب و تقلیل اجر او است زیرا که همه
 این عطا یا عطا بالنسب و راست مثلاً هر کاه قلب تو متاثر شود از تصور اینکه آن
 حضرت را از وطن او آرد نمودند و اشک جاری شود پس آن اجر می که بتو میرسد
 فی الحقیقه اجر آن اشک نیست تا بنظر بسیار آید بلکه آن اجر کیفیت آواره گی
 انس و راست و مخصوص او بوده است زیرا که او را از جمیع بلاد و اکنه منع
 نموده و حتی آنیکه مقرر نکند استخند از برای سبزه بریده اش ایما آن اجرها از برای
 این کیفیت زیاد است و همچنین اگر متاثر شوی از برای عطش انجناب اشک
 تو جاری شود آن نه اشکست و نه اجر عطش او تنها بلکه اجر کباب شدن بکر

انشور است و مجروح شدن زبانش و خشکیدن لب و دهنش و تاراجی
 حشانش و سوختگی دلش از شمت دشمنان و گفتن ایشان که آب نخو ای آشامید
 تا اینکه از جیم بیاشامی پس اشک در جیم بنقید و سبب خواوشی آن شود
 ابر آن سوختگی است نه ابر یک قطره اشک و چون قلب متاثر شود ابر برای
 رطوبت او پس اشک در چشمش دور زند ابر آن از برای تحمل آن زخمهاست که
 زخم بالای زخم بر آن بدن شریف وارد گردد زیرا که مدت که بهشت شهر
 طول او باشد از پیش رو چهار هزار زخم تیر و هتقاد و اندی زخم شمشیر و شل آن زخم
 نیزه داشته باشد نمی شود مگر آنکه بعضی بالای بعضی وارد گردد پس خون باید که
 بر آن بعضی اشک و هرگاه و قلب متاثر شود بجهت گشته شدن انجذاب بطریق قتل
 صرد و اشک جاری شود پس ابر آن نه محض اشک است و نه بجهت قتل است و نه بجهت
 وح است بمانند ذبح که سفید بلکه بجهت آن است که بضرر شمشیر او را دفع نمودند
 و الهفاء علیک یا مظلوم چه قدر مصیبت تو عظیم است بر اهل آسمانها و زمینها
 عنوان هفتم در خصوصیات زیارت انجذاب که از اعظم وسائل حسنیه است
 و آنرا در دو آیه باب بیان کنیم باب اول در فضایل خاصه آن و آن یازده جته
 است اول جامعیت آنست نسبت بسائر اعمال بدانکه خداوند حکیم علیم از روی
 حکمت و مصلحت تخلف نموده است بزرگان را با اعمال مخصوصه از واجبات
 و مندوبات که هر یک را در حصول قرب آثار نیست مخصوصه مانند غذای بدن
 از حیث طعم و خواص و هر یک ثمری دیگری را ندارد و از این جته بعضی از فضلاء
 گفته اند که شخص نباید اقتصار کند بر افضل عبادات مستحبی زیرا که خصوصیات دیگر
 از وفوت می شود ولی این عمل زیارت جامع خواص جمیع عبادات است از وجه
 و مندوبه قولیه و فعلیه بدینیه و قلبیه هر چند مستطیع واجبات نمی شود بجهت مصالحتی که
 محل ذکر نیست و بیان مطالب آنست که افضل اعمال نماز است نه خود دین
 است و زیارت حاصل میشود از وجه اول آنکه شتم است بر نماز در نزد قبر

عنوان
 هفتم

انسرور که ثواب آن مضاعف است بغیر نهایت دوم اینکه مقدار هزار ملک در
 نزد آن قبر شریف مشغول نمازند که ثواب نماز بر یک معادل است با نماز هزار هزار نفر
 آدم چنانچه در اخبار است و ثواب آن همه بجهت زوار است و اما زکوة پس در
 هر زیارتی ثواب هزار زکوة قبول شده است و آنچه که فضل اعمال است حتی
 نماز زیرا که در آن نماز هم هست پس هر زیارت معادل عمره است یک حج یا دو یا
 ده یا بیست یا بیست و دو یا هشتاد یا صد یا صد هزار یا وضع هر قدری حجی و عمره
 عمره چنانچه در روایات است و در خبر شیردان است در فضل زیارت عرفه که
 چون شخص غسل کند در کنار فرات و روانه شود بسوی شریف و عارف بحق انتخاب
 باشد پس هر قدری که برمی دارد و می گذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبول خواهد
 داشت و در بعض روایات است یک حج یا پیغمبر خدا یا دو یا ده یا سی یا پنجاه
 یا صد و در بعضی ثواب حج خود رسول خدا چنانچه در روایت سابقه از عایشه در
 آخرش مذکور است که ثواب نود حج از جمای پیغمبر خدا با عمره اش برابر میدهند
 و این اختلافات بحسب مراتب زوار است از جهت قوت ایمان شان و درجات
 معرفت شان بحق ائمه هدی خصوصاً سید الشهداء و مقدار یقین شان بفضیلت آن
 جناب و خصایص او که از انت خصوصیت قول جدش و آئامن حسین و از
 فروغت اینکه زیارت او معادل با حج پیغمبر است و شاید جهش آن باشد
 که چون زائر از روی شوق و محبت انسرور و محبت حضرت پیغمبر بسوی زیارت
 رود پس بیت الله حقیقی را زیارت نموده است قلبی که مناسبست با قلب
 پیغمبر خدا در محبت و ارتباط پس چون حاضر شود نزد قبر او یا نزد در قلب خود را متوجه
 انتخاب نماید زیارت کند بادل شکسته پس گویا قلب پیغمبر توجه نموده است
 با جناب و چون شنیدی که پیغمبر خدا بر آن حضرت رقت نمود در وقتی که پشت
 انسرور سوار شد در حال سجود که او را از پشت بر زمین آورد بلکه صبر کرد تا خود نیز
 آید پس اگر تصور نمائی در وقت زیارتش که آن حضرت از ضربت نیز و صالح بر

و بس مرنی برین افتاد و جبران قلب اور انما فی سلام پس آن مانند آنست که
 پیغمبر خدا قصد اور نمود باشد و چون آن سرور اقصی است از بیت اللہ نمود
 مقابل تجبه سری که بر مظلوم نیست از این جهت ثواب نود حج پیغمبر خواهد داشت
 و اما صدقه پس زیارت انجناب ثواب هزار صدقه مقبوله دارد و بمقتضای
 روایت صحیح و اما زره پس در زیارت ثواب هزار زره دارد و اما ثواب
 در سبیل اللہ پس زیارت ثواب کسی است که هزار نفر را بر اسب با زین و انجام سوار کند
 و نفر سوار بر او آید و پس زیارت ثواب هزار شهید است از شهدای بدر
 بلکه خودش شهید مشور خواهد شد و اما ثواب زیارت ثواب آزاد کردن
 هزار بنده است در را و خدا اگر پیاده باشد بهر قدمی که بردارد یا بگذارد ثواب
 آزاد کردن یک بنده از اولاد اسمعیل خواهد داشت بمقتضای اخبار و اما ذکر
 و تسبیح پس خداوند خلق می کند از عرق زوار بمقدار هزار ملک که تسبیح و تقدیس خدا
 کنند و در انت ثواب ذکر از خدا از ملک مقررین و اما صلہ رحم و احسان مؤمنین
 پس در زیارت صلہ رسول خدا است که والد حقیقی است و احسان است با
 حضرت و بلعی و فاطمه و حسن و حسین و اما اطعام یتام و مساکین پس زیارت
 او بمثل آب دادن است به تشنگان اهل پیش و اطعام است بایشان و
 اما زیارت مؤمنین و اکرام ایشان پس زیارت انجناب زیارت مؤمنین
 است و موجب اکرام و تعظیم است و اما قرض الحسنه پس قرض دادن بپوشش
 قرض دادن بخدا است پس چگونه است قرض دادن بامام مؤمنین که مضطر و
 دهن بوده و همه خلق از او گرفتند حتی اینکه جسد شریفش را در بیابان
 انداختند و کسی نزد او نمی رفت پس هرگاه و تو قصد اونمایی و زیارتش روی
 البته قرض بزرگی است بر خدا که نمیدانم ثوابش را چند برابر خواهد داد اگر کسی
 کرده است بکسانی که با قرض الحسنه بدینند و اما عیادت مریض که اگر کسی
 آنرا ترک کند خداوند در محشر او را عتاب نماید که ای بنده من چرا عیادت من

نیامدی در وقتی که مریض شدم پس زیارت انجناب چون تامل کنی عبادت است
 نه از برای بیمار بقیه یا درد سر بلکه آن عبادت مجروح عطشان و کمربند
 بلکه عبادت مقطع الاعضاء و مرضض الاعضاء است چنانچه منقولست که حضرت
 زهرا را در خواب دیدند که باین مضمون نوحه می نمود ای دو چشم اشک بریزید
 و جاری باشید و خشک نشوید از برای منی که در زمین گریه سینه اش را خورد
 نمودند پس چون بقصد زیارتش روی قصد عبادتش نما که ثواب پرستاری
 مریض و عبادت فائز شوی و اما بحجت مؤمن غریب که تحفه فیضش می فتهاست
 پس زیارت انجناب در حکم تشیع خبازه انس و تعسیر و تکفین آن بدن
 مطهر است و دفن انجمنه انور در قلب خود با اعتبار توجه قلبی بان قبر شریف و اما
 اذخاال سرور در قلب مؤمنین که از افضل اعمال است و بسبب نجات از آهوا
 است پس در فضل زیارت وارد است که اگر میدانت زائر که چه سوری
 داخل می شود بر رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه هدی و جمیع شهدا
 و چه قدر در حق او دعا خوانند کرد و چه ثوابها در دنیا و آخرت بجهت او مقدر
 شود هر آینه دوست میداشت که همیشه خانه خود را در انجا قرار دهد یا اینکه
 هرگز در خانه خود ننماید چته دوم در فضایی که از برای زائر است بحسب حالات
 و آن شانزده فضیلت است یکی در حالت نیت رفتن زیارت چنانچه از
 حضرت صادق مرویست که خداوند را ملائکه ایست که موکلند بقبر حسین پس چون
 کسی قصد زیارت ان مظلوم نماید خداوند کنایان او را بایشان میدهد پس چون
 یک کام برداشت همه آن کنایان را محو کنند پس یکام دوم حسناات او را
 مضاعف نماید و پنجمین در کام سوم و چهارم و بکذا تا آنیکه بهشت او را
 شود و چون بعد از نیت غسل کند نذر او را خاتم انبیاء که ای همان خدا را
 باد تو را که رفیق من خواهی بود در بهشت و نذر او را علی که من ضامنم که حاجات
 شمارا شود و از راست و چپ او باشند تا مراجعت نماید دوم حالت میثا

کردن اسباب زیارت و آن سبب خوشحالی اهل آنهاست سیم هرگاه چیزی
 صرف نماید در میاگردن اسباب زیارت پس هر دو سیم بقدر کوه احد حنات
 باو دهند و اضعاف او را باو رو کنند و بلاها از او دفع شود و در روایت این
 نشان است که هر دهم باو دهند هزار و هشتاد و هزار تاده مرتبه و رضای
 خدا و دعای پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه هدی از برای او بهتر است چهارم چون
 از منبرش بیرون آید شصت و یک از ششصد و شصتن جتبه بشایست او آیند پنجم چون
 براه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا کنند و هر گاه می هزار حنجره برایش
 نوشته شود و اگر در کشتی شود و کشتی مضطرب گردد و نذر مسدود خوش بجال شمس که پشت
 از برای شماست و اگر سوار باشد پس هر گاه می که مرکوبش بردارد و هزار حنجره از
 برایش نوشته می شود ششم هرگاه افتاب بر او تابد کنا باننش را تمام کند
 چنانچه آتش بهیزم نیخورد و هفتم هرگاه از شدت گرما یا حرکت عرق کند پس در فرار
 کسیر روی است که بهر عرقی هفتاد هزار ملک خلق می شود که از برای زوار مختصر
 استغفار می نمایند تا روز قیامت هشتم چون از فرات غسل کند بجهت زیارت
 بر نزد کنایان ایشان و ندانند ایشان را خاتم انبیا که بشارت باد شما را که
 رفیق تلو اید بود و در بهشت و امیر المؤمنین گوید که من ضامن قضا حوائج و رفیق
 از شما هستم در دنیا و آخرت چنانچه گذشت نهم چون براه افتد بعد از غسل بنویسد
 خدا از برایش بر قدمی که بردارد یا بگذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبول و صد
 جهاد که در پیش روی پیغمبر خدا کرده باشد یا بدترین دشمنان او و هم چون نزد
 گربار رسد چند صنف از ملائکه باستقبال او آیند که از انجمله چهار هزار ملکند که
 یاری السور آمدند در روز عاشورا و ما مور شدند که در جهان زمین بمانند و از
 انجمله هفتاد هزار ملک و غیر آن که در عنوان ملائکه مذکور شود یا که در هم چون بایست
 کند حضرت را نظر کند باو انجناب پیش دعا کند در حقش و خواهش نماید از پدر و جد
 که از برای طلب مغفرت نمایند پس ملائکه از برایش دعا کنند و بمه انبیا و سلفین

و نوشته شود از برایش ثواب جمیع عبادت چنانچه گذشت و مسامحه کند با او
 ملائکه و مهری بر صورتش زنند از نور عرش که این است زایر قبر حسین فرزند خاتم النبیین
 و سید شهادت و آوردیم چون خواهد مراجعت نماید بوطش متابعت کند و راجع
 از ملائکه مخصوص جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همان چهار هزار ملک و مقتادین
 که گذشت و با مخصوص دو ملک بفرود آیند و با و گویند ای ولی خدا آمرزید و شکوه
 و توبه از عذاب خدا و رسول و اهل بیت رسول بستی و الله اکثرش را بخشیم خواهی دید
 و تورا نخواهد خورد و منادی ندا کند که خوشحال تو که بهشت از برای تو است
 سیزدهم هرگاه وفات نماید بعد از زیارت الی کیسالی یا دو سال آن ملائکه
 جنازه اش حاضر شوند و از برایش طلب مغفرت نمایند و حضرت حسین او را
 زیارت کند در حال موت یا در شب اول قبر پس ای گسائیکه در قبر غریب و تنها
 خواهید بود و بوخت آن مبتلا خواهید شد و کسی زیارت شما نخواهد آمد که با شما
 مواجعه نماید بلکه اگر کسی زیارت شما بیاید نزدیک قبر شما خواهد ایستاد بغافل
 و در راع خاک و گل پس هرگاه زیارت کنی حسین را البته انجذاب در آن حال زیارت
 تو آید بطریق مواجعه و بر تو سلام خواهد کرد پس آیا دیگر وحشتی و خوفی از برای تو
 باقی خواهد ماند و هر چند بیشتر زیارت کرده باشی و شوق با و زیاده او هم
 مکرر زیارت تو خواهد آمد و تورا ان شاء الله و چهاردهم هرگاه زایر در بین راه
 بمیرد پس در جبر است از حضرت صادق که ملائکه تشیع جنازه او حاضر میشوند
 و کفن و منوط از بهشت از برای او می آورند و بر او نماز می گذارند و از رحمان
 بهشت در زیر او فرشی گسترند و زمین از اطراف او در قبر گشاده می شود و از هر
 سمت بقدر سه میل و درمی از بهشت بسوی قبرش می کشانند که از روح و جان
 این بر او داخل می شود تا روز قیامت پانزدهم هرگاه در بین راه با و از برای
 از جبین یا ضرب پس در جبر است از حضرت صادق که بحوض هر روزی
 که حبس شود یا غمی بیاورد رسد فرجی در قیامت با و خواهد رسید راوی عرض کرد که

اگر بعد از عیس او را بر تندی جنت قصد زیارت فرمود بعوض هر زردنی یک حوری
 باو دهند و بعوض هر درمی هزار هزار حسنه باو داده شود و هزار هزار کنه از او
 محو گردد و هزار هزار درجه از برایش بلند شود و از کسانی باشد که در قیامت بمحببت
 پیغمبر خدا باشند تا مردم از حساب فارغ شوند و حمله عرش با او مصافحه نمایند و باو
 گویند هر حاجت که میخواهی بخواه و ضارب او را بیاورند بمقام حساب و بدون
 سؤال و جواب بازوی او را بگیرند و ببرند بنزد ملکی پس شریقی از جیم چشم شریقی
 از غیلین باو دهند و او را بر کوههای آتش مقام دهند باو گویند بخش آنچه را از
 برای خود میا کردی بدست خود که همان خدا و رسول را زدی و اذیت نمودی
 پس انصروب را بر ددر جنم آورند و بگویند نظر نما و بسین زننده خود را و آنچه او
 رسیده است از عذاب الهی آیا سینه است شفا یافت و بقصاص خود رسید
 میگوید حمد خدا را شانزدهم هر گاه در راه زیارت کشته شود پس در حدیث خیرت
 صادق مروی است که فرمود باول قطره که از خوش ریخته شود جمیع گناهانش
 آمرزیده شود و ملائکه طینت اصلیه تا اینکه پاک شود مانند طینت انبیاء و ائمه
 با او مخلوط بوده است از طینت کفار و قلب او را بشویند تا اینکه منشرح گردد و
 مملو شود از ایمان و ملاقات نماید خدا را پاک و پاکیزه از جمیع معاصی و صفات
 زلیله و شفاعت او را قبول نمایند در حق اهل بیتش و هزار نفر از برادرانش و
 ملائکه با جبرئیل و ملک الموت بر او نماز کنند و گنن و مخطوط او را از بهشت
 بیاورند و قبر او را وسیع نمایند و چهره او را در قبرش روشن کنند و درمی از
 بهشت بوی او کشانند و ملائکه تحفهها از بهشت بجهت او بیاورند و بعد سجده و روز او
 بخیر قدس بالا ببرند پس با اولیاء خدا باشد تا نفع صورت او را در یاد و بعد از نفع
 دوم از قبر سرون آید پس اول کسی که با او مصافحه کند پیغمبر خدا باشد و انبیا
 و اوصیاء و بشارتش فرمند و بگویند با ما باش پس او را بر جوض بدارند
 پس آب یا شامه و بهر که بخواهد بدین جهت سوم آنکه زیارت انتخاب خالص

گفته شخص را از گناه خالص کردن مخصوصی که از آن تعمیر شده است در قریب چهل
 حدیث صحیح باین مضمون که خداوند می آفریند و گناهان گذشته و آینده او را و در
 احادیث دیگر است که میشود مانند که از مادر متولد شد یا مثل جامه حرک که او
 بشویند و پاک کنند و عجب آنست که در خبر است که این مطلب بهمان کام اول
 حاصل می شود و بعد بگامهای دیگر تقدس و مصفا می شود تا اینکه مرتبه لیاقت
 مناجات الهی میرسد که خداوند باو میگوید ای بنده من سؤال نما تا عطا کنم
 و در روایتی مکی نیز دومی آید بعد از نماز زیارت و میگوید خاتم انبیاء بتوسلام رسانید
 و می فرماید گناهان که شسته تو آفرید و شد پس عملی را از سر کیر حجت چهارم
 آنکه سبب خلاص دیگران هم میشود چنانچه سیف تمار از حضرت صادق روایت
 کرده که شفاعت زائر قبول می شود در حق صد نفر که همه مستحق جنم شده باشند و چنان
 دیگر است که با ایشان میگویند هر کس را بخواهید دست او را بگیرد و داخل شستن
 نماید حجت پنجم بر عملی منقطع می شود هر چند ثوابش بماند مگر زیارت حسین که خودش
 منقطع نخواهد شد تا روز قیامت چنانچه عنوان از حضرت صادق روایت کرده است
 که چون شخص زیارت حسین بیرون رود بمقاد هزار ملک از اطرافش مباحثت آید
 و همراه او باشند پس چون زیارت نمود آنسرور را منادی ندا کند که آفرید و شد
 بر عملی از سر کیر و چون مراجعت نماید شایعت کند او را تا منزل پس او را
 و داعی کنند و بعد همیشه زیارت او آیند تا وفات کند نگاه هر روز زیارت
 حسین روند ثوابش از برای آن شخص باشد حجت ششم اینکه شخص از آن میر بپیری
 که مستحیل است وقوع آن از شخص که حج یا نیکی بر خداست چنانچه در روایات
 سار است که از آنجمله است روایت موسی بن قاسم حضرمی که گفت چون حضرت
 صادق در اول خلافت منصور بنجف آمد فرمود ای موسی برو بنزد شاه و از پس
 نظر کن شخصی از جانب قاه سیه می آید باو بگو که در اینجا یکی از اولاد رسول خدا
 تو را می طلبد و او را همراه خود بنزد من آر گفت پس رفتم و ایستادم بر سر راه در

که ای سختی منتظر شدم تا اینکه خسته شدم و نزدیک بود که مخالفت آنجناب نمایم
 و برگردم تا که دیدم کسی از دور پیداشد که یا مردی است که بر شتری سوار باشد
 پس چون نزدیک آمد ابلاغ پیغام نمودم اطاعت نمود همراه من روان شد چون
 نزدیک رسیدیم شتر شترخوا بایستد و من و حضرت آمدن هم در خیمه استادمی
 شنیدم کلام ایشانرا پس حضرت فرمود از کجای می آئی عرض کرد از اقصی بلادین
 فرمود از فلان بلد عرض کرد بلی فرمود از برای چه کار آمدی بانجا عرض کرد از برای
 زیارت حسین فرمود، هیچ حاجتی نداشتی مگر زیارت آنجناب عرض کرد بلی
 آدم که زیارت کنم و او نماز کنم نزد او و سلام کنم بر او و برگردم بنزد اهل خود فرمود
 چه می پسندد آن عرض کردم می بینم در آن برکت را در جهان و مال و اهل و اولاد
 و معاش و قضاء و حاج خود فرمود و ایاز فضیلت زیارت آنجناب از برای تو
 بگویم عرض کرد بفرمای فرزند رسول فرمود به رستیکه زیارت حسین مساوی
 است با یکسج مقبول یا سیم خدائند و تعجب کرد فرمود ندیدی بخدا بلکه دو حج قبول
 شد یا رسول خدا باز تعجب نمود حضرت زیاد فرمود تا اینکه رسیدی حج قبول
 شده یا حضرت خاتم انبیاء ^{چهارم} بنفتم اینکه شخص میرب بخیزی که محالست که واقع شود
 فی نفسه و آن این است که حج شخص خود حج پیغمبر شود و این معنی در زیارت وارد است
 چنانچه در روایت عایشه سابقاً مذکور کردید ^{چهارم} بنفتم آنکه خداوند قسم یاد نموده است
 که زائران آمدن کنند چنانچه از حضرت امام محمد باقر ^{مرئیت} که فرمود چون حسین
 در کربلا کشته شد در حالتی که تشنه و کمرب و مخزن بود پس خداوند قسم یاد
 نمود که هر کمربویی یا منمومی یا کنایه کاری یا تشنه یا صاحب دردمی و مرضی تر
 آورد و دعا کند و توسل جوید بان بزرگوار البته شمش و کربش را زایل نماید
 حاجش را روا کند و کنا یا نش را بیاورد و روزیش را زیاد نماید ^{چهارم} بنفتم
 مخصوصه ایست که در روایتی وارد شده که هرگاه زائر در آنجا شب را بیدار باشد
 و روز را در رحمت باشد خداوند با و نظر نماید که بان نظر بهشت اعلی از برش

واجب شود چه دهم تا اثرات مخصوصه ایت که در زیارت است از آنجا که
 عمر و رزق است و در زیارت عرفه وارد است که نسبت الطیفان قلبت
 در عاید حق و این اثر بالاتر از همه آثار است زیرا که همه بر این توقف دارند از
 آنجا که جمیع بدیها و مرکهای بد را دفع می نماید و در زمان پیغمبر خدا داخل می
 باشد چنانچه در یازده حدیث مذکور است که پیغمبر ضامن است که هر کس زیارت
 کند حسین را یا پدرش یا مادرش یا برادرش را انیکه روز قیامت او را زیارت
 و از بهر او شده اید آن خلاص نماید و اجتهاد دهم در فضایل عجیبه آن است از آنجا
 انیکه زیارت آنحضرت الان افضل از زیارت ائمه در حیاتشان مثلاً هر کجا حضرت
 صادق علیه السلام در حیات بود و تو بر زیارت او میرفتی و با او سخن میگفتی و او با تو سخن
 بفضیلت زیارت حسین الان نمیرسد چنانچه ابن ابی القصور روایت نمود
 که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام چون زیارتش رفتم که شوق زیارت تو مرا باین
 و مشقت انداخت که بخدمت آدم فرمود شکایت از خدا نکن چنانکه زیارت
 کسی که حق او بر تو عظیم تر است از حق من را وی میگوید این کلام بر من سخت تر
 از آنکه فرمود شکایت خدا نکن عرض کردم کیست که حق او عظیم تر است بر من از
 حق شما فرمود حسین بن علی علیه السلام هر کجا در زیارت او رفته بودی و دعای کردی و
 شکایت حال خود می کردی بهتر بود و از آنجا که حضرت باقر علیه السلام زیارت
 زوار آنحضرت می رفتند چنانچه همان روایت کرده که زیارت نمودم قبر
 حسین و چون برگشتم بمنزل حضرت باقر بن موسی شریف آورند با عمر بن عبد الله
 علی و فرمودند ای حران هر کس زیارت کند قبور شهیدان آل محمد را آنچه قلب
 بخدا پیرون رود از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده و از جمله عجایب
 فضائلش است که نصرت الهی نسبت بر او خصوصیتی دارد چنانچه در
 خبری فرماید بعد از ذکر نظرهای رحمت الهی در هر روز و خداوند با و نظری آفرزد
 زوار حسین را بخصوص با اهل بیتش و هر که اشفاعت کند بر چند مرتبه

و از لطایف آن فضایل است که زوار را در دخول بهشت خصوصیتی است که باید
 پیش از دیگران بهشت روند چهل سال هر چندی ترک میجوید زوار آنحضرت و
 نظر ما میکند و امید خیر دارد در آن نظر حجت برکت نظری که بقبر انور نموده است
 و از ثواب فضایلش است که از اخبار بسیار ظاهر میشود که بنور تمام فضایل
 زیارت بیان نشده است از برای مردم چنانچه در خبر صحیح است که اگر مردم
 بدانند فضل زیارت حسین را با تمام هر آینه خواهند مرد از شوق و در خبر دیگر
 است که اگر بدانند فضل آنرا هر آینه بیانند نبردش از بلاد بعید و چهار دست
 و پا مانند را و رفتن اطفال باب دوم در فضیلت خاصی است از برای
 زیارت که سزاوار است که شهادت شود بجهت خصوصیتی که در آن است پیش
 محتاج است به تقدیم مقدمه پس بدانکه آنچه در ثواب اعمال حسنه مذکور میشود و
 خواص آنها همه را بیان مقتضی است مثل خواص ادویه و از برای هر یک
 موانعی هم هست که مانع از تربت اثر و آن منافات با ثبوت مقتضی ندارد
 مثلاً سرکه انگبین با نجاصیه قاطع صفر است لکن کاهی مانعی در بدن است از
 مرضی یا غذائی که پیش خورده و یا بعد بخورد پس قطع صفر نمیکند هر چند باز آن را
 قاطع صفر میکنند و تخمین است خواص اعمال حسنه زیرا که در مقابل هر
 خاصیتی مانعی هست که آن خاصیت را کاهی با الکلیه زایل میکند و کاهی از
 کم میکند و باین جهت حالات مردم در حشر مختلف میشود پس بعضی اشخاص هستند
 که از برای ایشان مقداری از ایمان و اعمال هست که در او احتضار از عذاب
 آسوده هستند و بعضی بعد از عذاب احتضار خلاص میشوند و بعضی در برزخ قدری
 معذب شده بعد نجات مییابند و بعضی در اول محشر و بعضی در اثنای آن و بعضی
 بعد از آن و بعضی بعد از دخول در جهنم و بعضی مخلص میشوند در آن بجهت زوال
 ایمان نمودن با الله منته و این حرف در جمیع اعمال و حسنات جاری است
 چون این مقدمه معلوم شد پس بدانکه از برای زیارت حسین فضیلت مخصوصی

است که از همه فضایل بالاتر است زیرا که اگر مانع از تاثیر آن در شخص باشد پس ممکن نیست که جمیع آثار آن را دفع نماید بلکه لا اقل بقدر نجات باقی خواهد ماند زیرا که آن بسیار و محال آن پیشوار است پس اگر مانعی از یکی پیدا شود مقتضی دیگر ظاهر کرد و همچنین توضیح مطلب آن است که هر یک از اعمال حشّه ظهور اثر آن در مقام خاصی است از نشانه برزخ یا آخرت پس هر گاه مانعی منع نماید از اثرش در محل مقرر دیگر یا در اثرش تمام میشود و در مقام دیگر ظاهر نمی شود اما زیارت حسین پس باصل نمی شود و اثر آن بالمره بلکه در محض دیگر ظاهر میشود چنانچه از مجموع روایات معلوم میگردد بلکه در روایتی تصریح بان شده است و این مطلب که جابر از صاحب در وقتی که زیارت اربعین آمد بیان نمود و تفصیل کیفیت آن چنین است که اگر از برای زیارت ثمرات و فوائدی حاصل شود از دنیا پیرون رود مانند روزی که از مادر متولد یا اینکه رسیده باشد با علای قلیین و کربسین پس همیشه که که نعمت از آن بالاتر نمیشود و اگر مواعی از کثایان در او باشد که باین مراتب نرسد و با کثایان از دنیا رود پس امید هست که امور او در وقت مرگ یا اول برزخ اصلاح شود و برکت زیارت انجذاب و اگر از آن هم تاخیر افتد بجهت بزرگی کثایان پس امید هست که آنحضرت زیارت او آیند در ایام برزخ بحسب استعداد و قابلیتش و اگر از انهم محروم شود بجهت شدت موانع پس چون محشر گبری شود و پیغمبر خدا با جبرئیل بتفتیش زواری آیند امید است که او را بعلامت هر پیشانی شناخته خلاصش نمایند و اگر این قابلیت هم رفته و آن علامت از ظلمت ذنوب محو شده است پس باز امید نجات او چون نذر رسد بجانید شیعه آل محمد پس جماعتی برخیزند که عدد ایشان را کسی نمیداند مگر خدا باز نذر است که بجانید زواری حسین ابن علی عم پس جمعی برخیزند پس خطاب شود که بکثیر دست هر کس را که بخوابید و داخل شد نمایند پس هر نفری دست هر کس را بخوابد میگیرد و حتی اینکه شخصی با وحی گوید که من بکروزمیش پای تو برخواستم بجهت تعظیم تو پس دست او را میگیرد و کسی مانع او نمی شود

و اگر این قابلیت در او نباشد و قابل بهم نباشد که کسی دست او را بگیرد
 پس باز امید خلاص او هست بنده او که در حدیثی از حضرت صادق و اردشیر
 که چون روز قیامت شود و منادی ندا کند که باینده زوار حسین ابن علی پس جماعت
 بسیاری برخیزند که عدد ایشان را کسی نداند مگر خدا پس خطاب بایشان که مقصود شما
 از زیارت قبر حسین چه بود و عرض کنند که بجهت محبت رسول خدا و علی مرتضی و مقام
 زهر او ترجم بر آنحضرت که آن همه رحمت با او رسید خطاب رسد که اینک محمد
 و علی و فاطمه و حسن و حسین حاضرند پس با آنها ملحق شوی و داخل در زیر علم رسول
 خدا شوی که در دست علی است پس میروند و در اطراف علم میباشند مولف
 که ای معشر کنا بکاران اگر از زوار حسین هستید و شمار آن قابلیت نیست
 که پیغمبر جبرئیل بیانید و باز وی شمار را بیکر ندیا شما دست کسی را بگیرد و بهشت
 برید پس اجابت کنید این ندا را و خود برخیزید و باین علم ملحق شوید هر چند در صف
 آخر جایا بید و اگر این قابلیت هم در شما نباشد و از ثقل کنا بان نتوانید از جای
 خود برخیزید پس باز نا امید نباشید از آثار زیارت آنجناب و منتظر خلاص باشید در
 حالت دیگر که در محشر واقع میشود که در آن امید واری بزرگ است و بیان آن است
 که در آن روز حضرت فاطمه بکفیت مخصوصی وارد محشر می شود که در برش حله کرامت
 است که از آب حیات بعمل آمده و بر روی آن هزار حله بشتی است که بر آن پنج خط
 بنر نوشته و بالای سرش قبه است از نور الهی که ظاهرش از باطنش پیدا و باطنش
 از ظاهرش هویدا است و بر سرش شش تاجی است از نور که مقتدر کن دارد و هر
 رکشی مرصع است بدرویا قوت و نور میدهد مانند ستاره درخشان و بر ناله نمود
 است از ناله های بهشت که پاهای آن از زمرد سبز است و دمش از مشک اذفر
 و حشمانش از یاقوت احمر و همارش از مروارید ترک طول آن بیک فرسخ است
 و آن همارش بدست جبرئیل است و فریاد میکند پوشید چشمهای خود را که اینک
 دختر خاتم انبیاء بخور می نماید و بر آن ناله بود حی است از طلا که آن مکرمه درشت

و با استقبال می آیند از جانب بهشت و وارده هزاره و العین که از برای احدی نباشد
 نموده اند و نخواهند نمود و همه بر مرکوبهای بهشتی سوارند که با آنهاشان از یاقوت
 و زمزم از مروارید و زین آنها از دروین پوش از سندس و رکاب از زبرجد
 باشد و در دست بر جویه مجمر و است از نور و بر فرق آنها تا جای جواهر است
 پس با استقبال او آید مریم دختر عسمران با بنفقا و هزار حوریه و خدیجه با بنفقا
 ملک که در دستان علمهای بخیر است و خوا و اسیه با بنفقا و هزار حوریه پس غیری
 از نور برایشان نصب نماید که هفت پله دارد و ما بین پله تا پله دیگر صفوی از طلا
 است و با آن کمره است رختهای خون آلود و پیراهن غرقه بخون حسین پس عرض
 کند خدایا می خواهم بینم حسن و حسین را پس مصور شود از برای او حسین بچالتی که در
 بدن ندارد و خون از رگهای او جاری است پس چون انحالست را به بند نعره زد
 و خود را از ناله بریزد و از دستبر و ملائکه همه نعره زنند و در جنتی حسین خود را
 در حالتی که سرش را در کف گرفته و چون فاطمه او را به بند نعره زد که تمام انحالست
 بگیرد در آید پس پیراهن حسین را بر دست گیرد و عرض کند خدایا این پیراهن را
 من است یعنی بدین که چگونه از ضرب شمشیر و نیزه و تیر و راج و سوراخ است یا
 اینکه خدایا این پیراهن را هم بر بدنش گذاردند و او را عاری و بر روی زمین انداختند
 پس خداوند عادل منتقم اشقام کشد از کشندگان آنجناب و اولاد ایشان و اولاد
 ایشان که راضی بفعل پدران خود بودند بقیام عذاب پس چندین مرتبه ایشان را
 بکشند بعد از بانیه سیاهی از جهنم بیرون آید و ایشان را بر چینه مانند مرغی که در
 را بر می چینه و برد ایشان را بسوی جهنم و بعد از این مقامات خصوصیتی از برای
 آن کمره است در مقام شفاعت که محل حاجت ماست که ندای میرسد ای فاطمه
 حاجت که داری بطلب عرض میکند که شیعیان خود را اینجا هم خطاب میرسد که
 همه را عرض می کند شیعیان اولاد هم اینجا خطاب میرسد که شیعیان را عرض
 میکند شیعه شیعیان خود را می خطاب میرسد که روانه شو پس هر که بتوبه آمده باشد با تو

خواهد بود پس روانه شود بسوی بهشت و همه ایشان بهمه او بروند پس ای گروهی که
 زیارت کرد و ای فرزندان مکرمه را دیاری نمود و چاورد کرد و اگر ستمگر از اول است
 تو را بخیرد و در وقت ندای اول برنجواستی پس در این شفا عظمی یا شیعه ترانس
 است و اگر نه شیعه شیعه خواهی بود و اگر آن هم نیستی پس پناه با خواهی برد
 و کدام پناه بهتر از زیارت فرزندان و گریه بر پنجاب است پس کجا ندادم
 که از این مقام محروم شوی و بهمه آن مکرمه روانه شوی و اگر از این حرمان هم
 ترسانی بجهت کثرت معاصی و مایوس باشی از نجات در اینجالت هم و احتمال مایی
 که لایق تو را بجهنم خواهند برد پس باز مایوس مباش ای زائر که لابد آنحضرت
 خواهد آمد و تو را از آتش نجات خواهد داد چنانچه در خبری فرموده است که هر کس را
 زیارت کند البته او را زیارت خواهیم کرد بعد از موت و اگر او را آتش بیام
 از آن پرونش می آورم و این آخر درجات خلاص است از برای ادنی زوار که
 کناه ایشان بسیار عظیم باشد با سیم در بیان صفات خاصه که از برای زوار
 حاصل میشود و آن بسیار است یکی آنکه خداوند ایشان مباحات می کند بر حلقه
 و بر ملائکه مقربین و می فرماید ببینند زوار قبر حسین را که بجانب او میروند یا نشو
 و یکدیگر خداوند نظر رحمت بسوی ایشان نماید و یکدیگر رحمت حسین است و یکدیگر از جمله مجتبین خداوند است
 در عرش دیگر آنکه در علین نوشته میشود دیگر در بهشت در جوار معبر خدا و ائمه
 خواهد بود و در یک سفره با ایشان طعام میخورد و دیگر اگر شقی باشد مبدل میشود سعید
 دیگر از گریه و سینه شمرده میشود دیگر آنکه از یاوران حضرت فاطمه است زیرا که
 آنجناب هر روز حضرت حسین را زیارت می نماید دیگر آنکه اعضای او را صورت
 و چشم و قلب محل دعای حضرت صادق میشود زیرا که آنجناب در سجده دعای
 فرماید که خدایا رحم کن بر انصورتا که مالیده بر قبر حسین و رحم نما بر آن چشمه که شک
 از آتشی ریزد و رحم کن اندلها را که بر مای سوزد و رحم کن آن نعره که بجهت ما بلند شود
 دیگر آنکه زائران حضرت صادق است که می فرمودند خدا یا من آن بدنهار را بتو

امانت سپردم تا اینکه بمن در زمانی در نزد عرض دیگر زائر آنحضرت زائر خدا و رسول
 دیگر آنکه هر کس در پشت درجه دارد و زور میکند که کاش از زوار حسین بودم از بسکه
 کرامت های مخصوصه مشاهد می نمایم در حق زوار باب چهارم در آخر مخصوصی است
 و صفت خاصی که بر زیارت آنجناب قبر نند و شایسته است که علیحدّه ذکر
 شود اما آخر خاص عجیب پس آن است که صدوق و سید این طاوس و کفعمی و
 مؤلف نزار کبیر بطریق معتبر روایت کرده اند که نویسندگان اعمال حسنّه مشغول
 نوشتن جنات میشوند بجهت زوار از اولی که غم می کند بر زیارت تا روز قیامت پس
 آن از جمله اعمال صاحب مسم است تا اینکه در حکم مستمر باشد مانند باقی صالحات
 جاریه و از آن بالاترین باقیات صالحات و آنها همه علاوه است بر آن صفات
 خاصه که حاصل می شود از برای زائر حتی نظر بخصوصیت متولی قبض روحش
 و از عجاپی که عقل را حیران می نماید که در آن شانزده فضیلت که بهر یک بالاتر از
 صد فضیلت است و یکی از آنها آن است که بهر کلمه از کلمات زیارت عطا
 میشود با و نصیبی از رحمت خدا و عجب تر آنکه آنها همه بعضی بجز ثواب اوست و آن
 زیارت شریفه ایست که حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند از شخصی که چند وقت
 فیما بین مقام تو و قبر حسین علیه السلام عرض کرد فدایت شوم میروز و بعضی روز فرمود آ
 بر زیارتش میروی عرض کرد بلی فرمود آ یا ثارت دهم تو را آ یا خوشحال کنم تو
 را بعضی ثواب آن عرض کرد بلی فدایت کردم فرمود بد آنکه هرگاه شخص مشغول
 کردن اسباب سفر زیارت می شود اهل آسمانها اخبار خوشحالی می نمایند پس چون
 از منزلش بیرون آید سواره یا ساده موکل خدا با و چهار هزار ملکر از ملائکه که صلوات
 می فرستند بر او تا وقتی که برسد بآن محل شریف پس چون رسیدی بآن مقام کریم
 پس بایست بر در و بگو این کلمات را که از برای تو است بهر کلمه سهمی از رحمت
 خدا عرض کرد چیست آن کلمات فرمود **بسم الله علیک یا وارث آدم صغیر**
الله السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث ابرهیم خلیل الله

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كُلِّمَ اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى دُجِ
 اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ
 رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ الرَضِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ
 عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصِّدِّيقُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْمُبَارَكُ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
 عَلَى الْأَوْدَاجِ الَّتِي حَلَّتْ لِفَنَائِكَ أَنَا حَفَّ بِرَحْلِكَ السَّلَامُ عَلَى مَا لَا تُكْذِرُهُ اللَّهُ الْمُحْدِثِينَ بِكَ أَشْهَدُ
 أَنَّكَ تَحْتَ الصَّلَاةِ وَأَنْتَ الزَّكَاةُ وَأَمَرْتُ بِالْعَرَفِ وَكُفَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ
 وَعَبَدْتُ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
 پس روانه شو که از برای تو است بهر قدمی که برواری یا بگذاری مثل ثواب شریکی
 که در راه خدا بخوان خود اغشته شده باشد چون بقبر رسیدی دست خود را بر قبر
 گذار و بگو السلام علیک یا حجة الدینی سائمه وارضه پس مشغول نمازیشوی که از
 برای تو است بهر رقتی که در نزد او بگنی ثواب هزار حج و هزار عمره و حقوق و هزار بند
 و هزار وقف در راه خدا با پیغمبر مسلسل پس چون خواهی مراجعت نمائی منادی
 ترا ندا کند که اگر کلام او را بشنوی هرگز نفاقت نخواهی نمود میگوید خوشحال تو ای
 بنده خدا که غنیمت بروی و سلامت شد و گنایان تو آمرزیده شد پس عمل را
 از سر گیر و اگر در آن شب یا آن روز یا آن سال نماند آن خود قبض روح
 او نماید و اگر بماند ملائکه فرود آیند و بفرموده او باشند و از برایش استغفار نمایند و بر او
 صلوات فرستند تا بمشرفش رسد انحاء عرض کند خداوند این بنده تو بر مارت
 فرزند و خیر پیغمبرت رفته مراجعت نمود پس تکلیف حاجت خطاب رسد که
 بالیقین در خانه او و تسبیح و تقدیس کنی مرا و ثواب آنرا از برای او بنویسید
 تا روز وفاتش پس در انجام بمانند تا وقتی که اجل او برسد و وفات نماید پس به
 تجنیز او حاضر شوند و نماز بر او کنند پس عرض کنند خداوند او دیگر تکلیف ما
 چیست خطاب رسد که در نزد قبر او بمانید و تسبیح و تقدیس کنید و ثواب آن را
 از برای او بنویسید تا روز قیامت و اما صفت مخصوصی که از برای زائر حاصل

میشود که شایسته است که آنرا مستقر نکرده است که کسی که زیارت حسین رود هر آینه خدا را
 در عرض زیارت کرده است و این کنایت از نهایت قرب است بخدا و ترقی در درجات
 کمال و از این بالاتر آنست که بان دریافت میشود خدا را میزبان بجهت آنیکه در خبر وارد
 است که خداوند متعال آنحضرت را در هر شب جمعه زیارت میکند پس اگر کسی زیارت
 رفته باشد خداوند زیارت او رفته است معلوم است که زیارت خداوند کنایت
 از افاضه رحمت مخصوصه یا جناب پس اگر کسی آنرا ادراک نماید محروم از آن رحمت
 نخواهد شد و لا محاله نصیبی از آن خواهد یافت و از زیارت او خداوند را کنایه است
 از کمال قرب و چون این دو امر جمع شود حاصل میشود خصوصیتی از مراتب شمول غیب که
 با فوق آن متصور نیست و در روایت دیگر است که هر کس بخواند که در قیامت نظر
 نماید بسوی خدا پس بسیار زیارت حسین برود پس اینها سه جنات شدند یعنی
 زیارت خدا و زیارت با خدا و نظر بسوی خدا و آن کنایه از نهایت بخت از برای
 مخلوق تصور میشود از ترقی بسوی درجات قرب و از این جهت از برای این صفت
 باب مستقلى قرار دادم باب پنجم در احکام خاصه که از برای زیارت انتخاب است
 و آن پس راست از آنجمله آنیکه هر عملی که واجب یا مستحب در وقت خوف ساقط
 میشود و لکن در این عمل چند روایت وارد است بر آنیکه ساقط نمی شود چنانکه در جاک
 و غیر آن با سائید معتبر از معاویه بن وهب روایت نموده است که حضرت
 صادق فرمودند بمن که ای معاویه واکم از زیارت حسین را بجهت خوف زیرا که اگر
 کسی ترک نماید آنرا حسرتها پسندد که آنرا و کند کاش در آنجا باشد و در خبر دیگر
 از محمد بن مسلم مروی است که حضرت باقر فرمود که آیا نزد قبر حسین میروی
 عرض کرد بلی با خوف و ترس فرمود هر چند خوف آن بیشتر باشد ثوابش بیشتر است
 و هر کس با ترس زیارت رود در روز قیامت این کرد و او را مرزیده شود و
 پیغمبر خدا زیارت او آید و از برای او عالمیاید و بر گردد با نعمت و فضل خدا
 و با و بدی نرسد و در روایت دیگر از ابن بکر منقول است که گفت عرض کردم

باب پنجم

حضرت صادق که منیل بسیار دارم زیارت قبر حقیق پس چون پروان می روم لبوی
 زیارت قلم ترسان است تا بر می کردم از ترس سلطان و عاملش فرمود ای
 مکران دوست نیداری که خدا بینه ترسناک در راه ما آید انی که ترسناک شود
 در راه ما خداوند او را در سایه غرش خود جای دهد و با جبین هم صحبت شود در زیر
 و از فرع روز قیامت این کرد در وقتی که همه در فرع بود اما که او را قوت دهند
 تسکین قلب او نمایند بشارت باب ششم در شروط و اداب شرعی زیارت
 اما شروط پس بموجب روایات بسیار عده اش خلوص نیت است که بجهت تقرب
 الی الله باشد بجهت افتخار و یا و سمعه یا بجهت صلح پیغمبر خدا باشد یا بجهت ترحم بر سید
 الشهداء باشد که مقصودش حرم قلب انجذاب باشد و همه راجع بقصد تقرب
 است و تاثیرات مختلف می شود بتفاوت مراتب معرفت بحق آنحضرت پس اصل
 معرفت بحق اولاد است و اما اداب پس در جمله کتب معتبره با سنین بسیار متقول
 است از حضرت صادق که چون زیارت حضرت حسین باید محزون و افسرده
 و غبار آلود و کمر نه و تشنه باشی زیرا که انجذاب را کشند در حالتی که محزون
 و افسرده و کمر آلود و کمر نه و تشنه بود و فرمودند که شنیده ام که جمعی چون زیارت
 انجذاب میروند سفره بر میدارند و در آن حلوا و طعمه های لذیذ میگذارند و اگر زیارت
 قبور دوستان خود و یاران نمی کنند و در روایت دیگر است که شخصی فرمودند
 ای سفره همراه بر میداری عرض کرد بلی فرمود اگر زیارت قبر پدر و مادر خود و یاران
 نخواهی کرد عرض کرد پس چه چیز باید بخورم فرمود نان یا شیر یا دوغ و در کامل بنده
 معتبر از مفصل روایت نموده که حضرت صادق فرمود که گاهی زیارت می ایستد
 و آن بهتر است از آنیکه نرود و اگر زیارت نرود بهتر است از آنیکه بیرون
 عرض کردم مگر مرا شکستی باین کلام فرمود اگر یکی از شما زیارت قبر پدرش
 رود البته محزون و افسرده می رود و زیارت آنحضرت می رود با سفره می رود
 یعنی با اسباب تیش و کیف و این زیارت محبوب نمی شود بلکه باید محزون

و بخار آلوده بروید و از اتم آداب غسل در آب فرات است و غیر آن چنانچه در کعبه
 زیارت جابر بیان شده است **باب نهم** در آثاری که مترتب شود بر ترک زیارت آنحضرت
 و آن بسیار است یکی آنکه در روایت جلی از حضرت صادق مروی است که هر کس
 با قدرت ترک نماید زیارت حسین را عاقبت رسول خدا و ائمه بر وی می شود و دوم آنچه
 در روایت عبد الرحمن ابن کثیر است از آنحضرت که فرمود اگر کسی هر ساله از ایام
 و هر حج کند و زیارت حسین نکند باشد هر آینه ترک کرده است حتی از حقوق رسول
 خدا را و در خبر دیگر است که اگر هزار حج کند و زیارت قبر حسین نرود حتی از حقوق
 خدا را ترک نموده و سیم آنچه در خبر محمد بن مسلم است از حضرت باقر که هر کس زیارت
 قبر حسین را نکرده باشد ایمان و دینش ناقص است و باین مضمون روایات دیگر نیز
 وارد است چهارم آنیکه جفا نموده است بحضرت حسین چنانچه از حضرت امیر مفسر
 است که فرمودند پدرم فدای حسین باد که او را در نظر کوفه بکشند و گویای پنجم و حشاش
 صحرار که گردنهای او کشید و اندو بر او نوحه می کنند تا صبح و چون این امر
 واقع شود پس مباد اجفا کنید یعنی ترک زیارتش و اخبار دیگر نیز هست پنجم آنکه در
 روایت علی بن میمون صایغ است از حضرت صادق که فرمود من رسیده است
 که بعضی از شیعیان بر ایشان می کند یکسال و دو سال و بیشتر که زیارت
 حسین بنمیر و ند عرض کردم فدایت شوم بی چنین است من می شناسم جمع بسیاری
 را که انجین هستند فرمود قسم بخدا که ایشان خط خود را کم کرده اند و از ثواب خدا
 کناره بسته اند و از جوایز غیر در بهشت دور شده اند عرض کردم اگر یکی از ایشان کسی
 را بر زیارت بفرستند چگونه است ای کفایت میکند فرمود بی لکن اگر خودش برود
 بهتر است و اجرش عظیم تر است ششم آنیکه عمر را کم می کنند چنانچه در اخبار
 است و از بعض اخبار مستفاد میشود که ترک آن یکسال یا بد از عمر را کم می کند و ششم آنکه
 زیارت اگر داخل بهشت شود درجه او از همه مؤمنین است تراست و در خبر دیگر
 همان اهل بهشت است و در خبر سابق فرمود که از جوایز غیر خدا و رخواه بود و ششم

از ایشان محبوب نخواهد بود چنانچه در روایتی بآن تصریح شده است نهم اگر از روی
 تهاون و استخفاف باشد از اهل جهنم خواهد بود بلکه ظاهر خبر مطلق است و از این جهت
 بعضی میل نموده اند بوجوب آن در همه عسر یک مرتبه با استطاعت و قدرت بآن
 در زیاراتی که مخصوصند باوقات بدانکه زیارت حضرت حسین عمل خیر است هر کس
 می خواهد کم کند و هر کس نخواهد بسیار کند و آن بردو قسم است یکی مطلقه که در همه اوقات
 وارد است و آن خواص و فضایل که ذکر شد بر آن مترتب است و دوم مخصوصه
 باوقات معینه که فضیلت آن زیاد تر شود بر مطلقه بسبب خصوصیت الوقت
 و آن قریب سی مخصوص است از برای هر یکی اثر مخصوصی و فضیلت ظاهر است که
 بیان خواهد شد ان شاء اول در هر جمعه یک دفعه از برای کسی که یک روز یا بیشتر در روز
 قبر مطهرس اگر ترک نکند جفا کرده اند با نجاب و از خواص آن غفران ثواب
 است البته و در دل او حسرتی از دنیا نخواهد ماند و مسکن او در بهشت خواهد
 حضرت حسین باشد چنانچه در روایت داود بن یزید از حضرت صادق علیه السلام مذکور است
 هر ماهی یک مرتبه چنانچه حضرت صادق فرموده اند که هر کس ماهی یک مرتبه زیارت کند
 حسین پس از برای اوست ثواب صد هزار شهید و فرمود این از برای کسانی که
 نزدیک باشند لابد منه است که اگر ترک کنند جفا بخاطرست کرده اند سیم و در
 سالی دو مرتبه چنانچه از حضرت صادق مروی است که آن حتی است ثابت بر
 کسانی که غنی هستند و در خبر دیگر سه مرتبه چهارم در هر سالی سه مرتبه و آن ایمن می
 کند شخص را از فقر و هر سالی یک مرتبه و آن حق است بر فقیر که قادر است
 زیارت پس اگر ترک کند جفا خواهد بود چنانچه در بازده خبر است ششم در هر سه
 سال یک مرتبه از برای کسی که نیکه دور باشند پس اگر ترک کنند عاقبت غیر خدا باشند
 بنعم در هر عید چنانچه در بعض اخبار است و آن شامل شود نوروز و معش و مولود
 و غیره و غیر آنها را هشتم مخصوصه ما بها است و باید هر ماهی را علاقه ذکر کنیم و از
 برای هر یک فضیلت بسیار است و لکن اقتصار میکنیم بذکر خصوصیت فضیلت هر

مخصوصه پس می گوئیم در ماه رجب چهار مخصوصه است شب اول و روز اول و
شب نیمه و روز آن و بان کنایان رنجته می شود مانند روزی که از ما در متولد شد
باشد و در اول رجب یک زیارتی است که خداوند بر خود واجب کرده است که
زائر را بیاورد و اگر عید شام بعث باشد آنم نیم می شود و در ماه شعبان سه مخصوصه است
روزیم و شب نیمه و روز نیمه و عده فضیلت آن تشریف بمصافحه صد و بیت و چهار
هزار پیغمبر است که از ایشانست اولوا العزم پس هرگاه سه سال بی درمی شخص در
نیمه شعبان زیارت کند تا شتر خاصی در رفع گناهان او خواهد داشت و از خواص
آن اینست که منادی ندا کند از اول شعبان و در ماه رمضان ده مخصوصه است یکی
مطلق ماه رمضان چنانچه ابن الفضل روایت کرده است که شنیدم از جعفر بن محمد گفت
فرمود هر کس زیارت کند قبر حسین را در ماه رمضان و در بین راه بمیرد بمو رجب
در نخواهد آمد و گفته می شود با و که داخل شود در بهشت با امن و امان دوم و سیم و چهارم
شب اول و شب نیمه و شب آخر چنانچه در خبر معتبری از حضرت صادق علیه السلام
است و شش دیگر شبهای قدر و روزهای آن است چنانچه در اخبار بسیار وارد است
که چون شب قدر شود منادی از بطنان عرش ندا کند که خداوند آمرزید کسی را که زیارت
حسین آمده است و در شوال شب عید و روز عید است و خصوصیتش آمرزش گناهان
گذشته و آینده است و در ذی الحجه شب مخصوصه یا ده مخصوصه است شب و روز
عرفه و تخمین عید و ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و روز نزول
بلاتی و روز مبارکه و روز غدیر بنا بر خصوصیت زیارت در همه عید با و خصوصیت
فضل عرفه آنست که خدا او را صدیق بنویسد و گرونی بخواند و ثوابش می رسد بپدر
هزار حج با حضرت قائم و هزار هزار عمره و بار رسول خدا و عتیق هزار هزار بنده و سوار
کردن بر هزار هزار اسب در راه خدا و هر گاهی که بعد از غسل بردارد بسوی زیارت
یک حج تمام و در بعض روایات بهر تدریج و خصوصیت زیارت بهر عده
اضعی آن است که تا یک سال از همه شر و محفوظ گردد و گناهان گذشته و آینده از او
شود

شود و در محرم شب عاشورا و روز آن و روز سیزدهم که روز دفن اوست علی احتمال و
 خصوصیت فضل زیارت عاشورا آنست که شخص در زمره شهدا داخل شود و محشور
 می شود خون آلوده بخون حضرت هرگاه در شب عاشورا زیارت کند و در آنجا بماند قیام
 و اگر آب دهد بمردم در آنوقت چنان است که عسکر انحضرت را در شب عاشورا با
 داده باشد و در ماه صفر روز بیستم که اربعین است مخصوصه است و خصوصیتش
 آنست که از علایم ایمان است **مسئله** اما کدام یک از این مخصوصهها افضل است
 چون فضیلت هر یک را شخص ملاحظه می کند که آن افضل است و چون همه را با هم
 نماید چون شگلف است آن خصوصیات نمی توان ترجیح داد و از بعض روایات
 ظاهر میشود افضلیت نیمه رجب و نیمه شعبان و شاید مراد از حیثیت خاصه باشد و
 ملاحظه مجموع فضایل بعد نیست که رجحان یا بذا افضلیت عرفه و عاشورا و انحصرتی
 که در عاشورا وارد است که شخص محشور میشود عرفه بخون انحضرت در زمره شهدا ظاهر
 شود افضلیت آن زیرا که این فضیلت بالاتر از جمیع فضیلتهاست حتی از برای
 هزار حج بار رسول خدا علاوه بر آنیکه وارد شده است در آن که بمنزله زیارت خدا
 است در عرش باب نهم در آنچه خداوند من باب لطف بدل قرار داده است
 از برای زیارت حسین و آن چند قسم است یکی نایب گرفتن است که از بلد کسی را
 روانه کند یا در همان کربلا کسی را نایب خود قرار دهد که بعوض او زیارت کند پس
 با هر خود می رسد هر چند اگر خودش برود اجر آن پیشتر است دوم روانه کردن
 بنیارت است یعنی زاده و راحله کسی دهد و او را روانه نماید بنحو آن نیابت پس
 انهم ثواب زیارت دارد چنانچه از اخبار استفا میشود سیم زیارت کننده است
 از دور که آن هم بدل است از زیارت نزدیک در اجر و ثواب و رافع غم و آن چنان
 است از برای غیر متکلم و رافع شده آن است از برای متکلم و از برای آن چند کیفیت
 است یکی اینکه بروی بالایی با هم بقصد زیارت پس ملتفت شود بطرف راست
 چپ و ستر خود را بوسی اسما بپوشد و بلند کند پس رو کند بطرف قبر انحضرت و بگوید یا

عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
 وَوَمَآ أَيْتُكُمْ بِإِلَّا رُودِيَا لَاتَرْتَمِلُ خُودُكُمْ قَبْضَ رِيَاكِ سِوَاكِ رَكْعَتٌ نَمَازُكُمْ وَاشَارَةُ
 كُنْدِ سَلَامِ بَسْمِ الْخَضِرَةِ سِيمِ الْبَيْضِ غَسْلُ زِيَارَتِ كُنْدِ وَكَبِيرُ تَرْتِيمِ جَانَةِ خُودِ رَايِشُدِ
 وَبِرُودِ بَكَانِ بِنْدِي يَا بَحْرُ أَوْرُوقِ بَعْدُ كُنْدِ سِوَاكِ تَتَوَجَّهُ قَبْرُ شُودُ وَبَكْوِيدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا مَوْلَايَ وَابْنِ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي ابْنِ سَيِّدِي السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا قَتِيلَ
 ابْنِ الْقَتِيلِ وَالشَّهِيدِ ابْنِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنَا
 ذَارُكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ بِقَلْبِي وَلِسَانِي وَجَوَارِحِي وَأَنَا لَكَ أَذْرَكَ بِمِقْبَضِي
 وَالْمُشَاهِدَةَ فَخَلَيْكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَارِثَ آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ وَذَا
 نُفُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ وَذَارِثِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ وَذَارِثِ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ وَ
 ذَارِثِ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَذَارِثِ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَبَنِيهِ وَرَسُولِهِ وَذَارِثِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ
 خَلِيفَتِهِ وَذَارِثِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَصِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ
 وَجَلَدَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ هَذِهِ السَّاعَةَ وَكُلَّ سَاعَةٍ أَنَا يَا سَيِّدِي مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ إِلَى جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ وَآلِي أَبِيكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآلِي أَخِيكَ الْحُسَيْنِ وَآلِيكَ يَا
 مَوْلَايَ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ بِيَارِثِي لَكَ بِقَلْبِي وَلِسَانِي وَجَمِيعِ جَوَارِحِي
 فَكُنْ يَا سَيِّدِي شَفِيعِي لِقَبُولِ ذَلِكَ فَخَيَّرْتُ أَنَا بِالْإِثْمِ مِنْ أَمَلِ أَتِكَ وَاللَّعْنَةُ لَهُمْ
 وَعَلَيْهِمْ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَآلِهِمْ أَجْمَعِينَ فَسَلِّمْ عَلَيْكَ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَرِضْوَانُهُ وَرَحْمَتُهُ
 پس اندکی منحرف شو بطرف دست چپ و روی قلب خود را متوجه نما بسوی قبر علی
 ابن الحسین که در نزد پای پدر بزرگوارش می باشد و سلام کن بر او پس دعا کن از
 برای آنچه بخوای از امر دین و دنیا می خود پس چهار رکعت نماز بکن و افضل شست
 است و اطش و در رکعت پس رو بقبله کن و متوجه قبر حضرت شو و بگو انا مودعک
 یا مَوْلَايَ وَابْنِ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي وَابْنِ سَيِّدِي وَمودعک یا سَيِّدِي ابْنِ سَيِّدِي
 یا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمودعکم یا سَادَاتِی یا مَعْشَرَ الشُّهَدَاءِ فَعَلَيْكُمْ

سلام الله ورحمته ورضوانه^۱ پنج زیارت کردن زوار است بعد از
 مراجعت ایشان با استقبال نمودن ایشان که بآن هم ثواب زیارت انتخاب
 حاصل میشود چنانچه در انجاء است باب دوم در خطابی که وارد است در زیارت
 انجاء بآن خصوص که در زیارت سایر ائمه و انبیاء وارد نیست و آن چند صنف
 است یکی تخصیص انجاء است غالباً بصفات مصیبتش که در حال قتل بر او وارد
 شده که دلیلت بر فضیلتی مخصوص از برای آنها و هم تخصیص انجاء است
 باضافه مخصوصه بسوی خدا مثل ثار الله و قتل الله و ذبح الله سیم اینکه در وقت
 سلام بر انجاء سلام بر همه انبیاء باید کرد با اسم و صفت و شاید بهترش آن
 است که انجاء منظر همه ایشان است چنانچه در عنوان انبیاء پایداش الله
 چهارم تخصیص انجاء است بتبلیات چنانچه در بعض زیارات ماثور است
 که بعد از سلام می گویند لبیک داعی الله و باید هفت مرتبه لبیک بگویند و
 لبیک گفتن آنست که انجاء داعی ثانی است بسوی خدا بعد از جد برتر که او است
 که داعی اول بود که خلق را بسوی اسلام دعوت نمود و ظاهر نمود آنرا باری خدا و
 رغب در قلوب خلق و مدد ملائکه و شمشیر امیر المؤمنین و یاری بعض اصحاب حسین
 داعی دوم است که خلق را دعوت نمود بامیان و امام حق و ائمه راشدین و ظاهر نمود
 آنرا بکشته شدن و مظلومیت و کیفیات مخصوصه که بر او جاری شد پس باید این
 داعی را هم شخص لبیک بقول و فعل پس از این جته مستحب شد تبلیه گفتن در
 وقت زیارتش و اما استحباب هفت مرتبه گفتن پس از برای آن چند وجه است
 یکی اینکه بملاحظه حالات محیب باشد زیرا که اجابت باید بیدن و دست زدن
 و گوش و چشم و دل و میل و محبت باشد و هر تبلیه از برای یک اجابت است
 چنانچه از فقره زیارت ظاهر می شود که بعد از هفت مرتبه لبیک را داعی الله
 گفتن بگوید اگر بدن من ترا اجابت ننمود و وقتی که استغاثه می نمودی و زبان
 من اجابت نمود و زمانی که طلب یاری می نمودی پس بدرستی که قلب من گوش

و چشم و میل و محبت من با جابت نمود نذیفی اجابت نمود و است ترا قلب من بجهت تو
 و کوشش من با استماع مصیبت تو و چشم من بگریه بر تو و محبت من باینکه لایح با
 تو را دوست میدارم و میل من باینکه بسوی تو است و بدن لرزان باینکه بسوی تو
 می آید و زبان من باینکه بر تو سلام می نماید و جبهه دوم اینک تلبیات سبع اجابت
 باشند از برای طلب یاری نمودن از حضرت هفت حالت یکی در مکّه معظمه اتوقی که
 اراده رحیل نمود پس خطبه خواند در مسجد الحرام و طلب یاری نمود باین مضمون که
 هر کس جان خود را در راه خدا و یاری ما میدهد و شوق ملاقات خدا را دارد پس بامن
 از حال نماید که من صبح بخا و روانه شوم دوم در خارج مکّه که عبد الله بن عباس و
 عبد الله بن جعفر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر بن خطاب آمدند که آنحضرت را
 مانع شوند از توجّه بعراق و حضرت هر که امر بقسمی جواب داد و آخر فرمود که من مأمور
 بامری که ناچار باید آنرا بعمل آورم بعد ایشان را بیاری خود طلبید پس عبد الله
 جعفر و دو پسر خود را همراه آنحضرت فرستاد و عرض کرد که من خود ملحق خواهم شد شما حضرت
 بعد از آنکه فرمود که از خدا ترس و یاری مرا ترک مکن پس غدری آورد و وداع نمود با آن
 حضرت و عرض کرد که بکشا آن موضعی را که من میبزم خدا همیشه می بوسید آنرا پس بوسید
 را کشود پس بوسید بالا می قلب شریفش را و گریست و وداع کرد سیم در راه از مکّه
 تا که بلا هر کس را امید طلب یاری می نمود بجهت اتمام محبت بر خلق کاهمی بلسان خود
 و کاهمی بار سال رسول و چون مردم می دیدند قلت اتباعش را غدر می آوردند بعضی
 تجارت و بعضی زراعت و بعضی با تبلا می پیکار و بعضی و عدوی دادند که ملحق خواهم
 شد و بعضی چون می فهمیدند که حضرت طلب یاری خواهد نمود از ایشان کنار می
 جتند و در آن منزل که حضرت نزول می فرمود منزل نمی کردند چنانچه از جماعتی از فرزند
 و بچید منتقل است که گفتند بعد از حج ملحق شدیم بحین و با آنجناب سیر می کردیم و لی
 خوش نداشتیم که با او هم منزل شویم و چون بر آبی وارد میشد ما بر غیر آن وارد میشدیم
 و اگر لابد می شدیم که با او در یک منزل فرود آییم چون او در چایخی تازلی می شد ما در

جانب دیگر منزل میگردیم که مبادا ما را بیاری خود طلبه مؤلف گوید که اگر تامل کنی دین
 حالت خوابی دانست که این از اعظم مصائب انحضرت بوده و بالاتر از آن نیست
 که جماعت متردین راه از دور مشاهد می کردند انتخاب را از راه کناره می جنبند
 بجانب دیگر تا اینکه مبادا تکلیف کند ایشان را بنصرت خود و از این بالاتر کلامی است
 که عبد اللہ چنبر با انتخاب عرض کرد چون حضرت بقصر بنی مقاتل رسید نظر نمود و دیدیم
 بر سر پاست فرمود این خیمه از کسیت گفتند از عبد اللہ است حضرت فرمود او را
 بخوانند چون رسول حضرت بنزد او آمد و گفت حسین ابن علی ترا می طلبد گفت ای الله
 از که و بیرون نیامدم که بچه اینکه خوش نداشتیم که در کوفه با شتم حسین و وارد شود و
 نگویم که من او را به پندم و نه او مرا چون خبر با انتخاب داد حضرت برخواست و نزد
 او رفت و سلام کرد و نشست و او را بنصرت خود دعوت نمود باز بهمان کلام اعلان
 کرد و خدا را و در حضرت فرمود ای مرد تو کنا بسیار کردی و خدا از تو مواخذه خواهد
 نمود اگر توبه نکنی در این ساعت و یاری من کن تا اینکه جدم شفیع تو باشد در نزد خدا
 گفت ای پسر پیغمبر خدا و الله اگر ترا یاری کنم اول کسی خواهم بود که پیش روی تو گشته بودم
 و لکن از این بگذرو این اسب مرا بگیر که در دیدن بی نظیر است حضرت اعراض فرمود
 و فرمودند حاجتی با و ندارم و لکن حال که مرا یاری نمی کنی پس بجائی برو که صدای ما را
 نشنوی و باد دشمن با هم بمباش زیرا که اگر کسی صدای بی کسی ما را بشنود و ما را اجابت
 نکند خدا او را برود در آتش جهنم اندازد پس برخواست و بمحل خود برگشت و عبد اللہ
 بعد از شهادت انتخاب پشیمان شد و اشعاری در اظهارندامت انشاء نمود و
 کلمات انتخاب در کسی اثر نکرد مگر در زمیر ابن العین که با او طائفه فراره و بگریه بود
 در وقتی که هم سفر حضرت بودند ولی اجتناب می نمودند از بهم منزل شدن با آن
 حضرت بلکه در جانب دیگر منزل می کردند آن جماعت نقل کرده اند که روزی نشسته
 بودیم و مشغول طعام خوردن بودیم که ناگاه رسول حسین وارد شد و گفت ای زبیر
 حسین ترا می طلبد پس هر یک از ما لقمه از دست انداختیم و متحیر نشستیم که گویا مرغ بر

بالای سران شسته پس خیال زبیر که ديلم نام داشت گفت سبحان الله پس
 پیغمبر بطلب توفی فرستد و تو بنزد او نمیروی که کلام او را بشنوی و برگردی پس
 زبیر برخواست و روانه شد و اندکی توقف کرد و بزودی خوشحال مر جعت نمود
 و نور از صورتش میدرخشید پس امر کرد که خیمه و اسبش را نقل کنند به سمت
 حضرت و بعیالش گفت ترا طلاق دادم بابل خود ملحق شونی خواهی بسمب من
 مگر و بی تو برسد و من غم نموده ام بر صحبت حسین تا جان خود را فدای او کنم پس
 اموال او را با و داد و سپرد او را بعضی از بنی انعامش که او را با بانش برین
 پس برخواست و در روی او گریه کرد و وداع نمود و گفت خیر تو خواسته خواهی
 دادم که در قیامت مرا در نزد رسول خدا فراموش نکنی پس زبیر بان جماعت
 گفت که هر کدام که طالب برافقت من نیستید اینک وداع اخر من
 من است با او و لکن حدیثی از برای شما حکایت می کنم که ما بجهاد رفیقم از راه
 دریا و فتح نمودم و غنایم بسیار بدست ما آمد پس سلمان گفت آیا خوشحال
 شدید باین فتح و غنیمت گفتیم بی فرمود هرگاه دریا پدید میسجد و انسان بهشت را
 پس در پیش روی او جهاد کند و بان خوشحال تر باشد و من شمارا بخدا پیغمبر
 پس بخدمت حضرت روانه شد و بود در صحبت تا بدرجه رفیع شهادت فائز
 گردیدند یا لکنی گفت معه فافوز فوز اعظمی چهارم طلب کردن یاری انجناب
 بود نوشتن خط بسوی اهل بصره بر سالت ابو رزین و مضمون آن خط بعد از
 ابتدای بسم الله آن بود که این خطی است از حسین ابن علی بسوی اشرف
 و بزرگان بصره بدرستی که من می خوانم شمارا بسوی خدا و رسول چون در این ایام
 سنتی پیغمبر از میان رفته است پس اگر اجابت نمایند دعوت مرا و اطاعت
 کنید امر را بدایت یا بید بسوی رشد خود و السلام چون خط انجناب ایشان
 رسید یزید بن مسعود جماعت بنی تمیم و بنی قحطبه و بنی سعد را جمع کرد پس خطبه
 خواند و ایشان را موعظه کرد پس گفت اینک حسین پیغمبر رسول خدا که صاحب

شرف و عقل و فضل و نجابت است و در علم و کمال ثانی و تالی ندارد و هجت خدا
 بسبب انجناب بر شما تمام است شما در واقعه جنگ جمل کنا بکار شدید بخروج
 بر امیر المؤمنین پس آن کنا با نرا بشوئید از خود بیاری کردن فرزند رسول خدا
 پس ایشان اجابت کردند و غم نمودند بخروج پس چون همیاشدند خبر شهادت
 حضرت با ایشان رسید پنجم طلب یاری نمودن انجناب بود بنوشتن خط بوی
 اشرف کوفه باین مضمون بعد از نام خدا این نامه ایست از حسین ابن علی
 بوی سلیمان صرد و سیتب ابن نجبه و رفاعت ابن شداد و عجد الله
 ابن وال و جماعت مؤمنین آبا بعد پس تحقیق دانسته اید که رسول خدا فرمود
 که هر کس به پلند سلطان جور کننده که حلال شما حرام خدا را و بشکند عهد خدا
 و مخالفت نماید بنده رسول خدا را و عمل نماید در خلق خدا با سم و عدوان
 پس کسی بر او انکار نکند بقول و نه بفعل بسته خداوند باید ایشان را با او میر
 نمایند در افالش و شمامی دانید که این جماعت یعنی بنی امیه حبیده اند طاعت
 شیطان و اعراض نموده اند از طاعت خدا و علانیه کرده اند فساد را و اخل
 داشته اند حد و خدا را و مال مسلمین را بنحو مخصوص کرده اند و احکام خدا
 از حلال و حرام تغییر داده اند و تحقیق که من احمق یا مخرافت از همه کس بجهت
 قرابتی که با پیغمبر خدا دارم و خطوط و قاصدان از جانب شما بر من وارد شده
 باینکه شما بیعت کرده اید که مرا و انکذارید و یاری کنید پس اگر وفا کنید بیعت
 خود البته بر شد خود رسیده اید و حال شما و اهل و اولاد شما حال من و
 عیال من خواهد بود و اگر ثابت ننماید و بیعت خود را بشکنید از شما بعد
 نباشد چنانچه باید و برادر و پسرم مسلم گردید و مغرور کسی است که شما مغرور
 شود و اگر چنین کنید خط خود را ضایع کرده اید و از راه صواب کناره بسته اید
 و بخود ضرر زده اید و خدا از شما بی نیازی خواهد بود و السلام پس کتاب را پیچید
 و نقیص ابن مسهر صید او داد پس چون نزد یک کوفه رسید حصین ابن نمیر

که موکل راه بود متعوض او شد که او را آفتیش کند پس خط حضرت را سپسرون آورد
 پیار و بار و کرد حصین او را بنزد ابن زیاد بنحو فرستاد چون او را بنزدش برداشته
 گفت تو کیستی گفت مردی هستم از شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش
 حسین گفت چرا غدر پاره کردی گفت تا اینکه مطلع شوی بر مضمون آن گفت از
 کی بود بسوی کوفه آمدی بن علی بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسامی ایشان را نمیدانم
 پس آن لحین غضناک شد و گفت والد دست از تو برنیدارم تا خبر دهی مرا با اسامی
 ایشان یا اینکه بر منبر روی و لعن کنی حسین و پدر و برادرش را و الا ترا پاره و پاره خواهم
 کرد گفت اما آن جماعت پس اسامی ایشان را نخواهم گفت و منبر را قبول دارم پس
 بر منبر بالا رفت و حمد و ستایش آملی و درود بر حضرت رسالت پیامبری و امیر المؤمنین
 و اولادش فرستاد و لعن نمود ابن زیاد و پدرش و طاغیان بنی امیه را جمیعاً پس
 گفت ای مردم من رسول جبینم بسوی شما و او را در فلان منزل گذاشتم پس بشتابید بسوی
 انجنا بپس این زیاد لحین حکم کرد که او را بادت بسته از بالای قصر نیز برافشانند
 و اشجوا نهایش خورد کردید پس عجب الملک ابن عمیر او را در سجده نمود بعضی او را مات
 کردند گفت خواستم راحت شود ششم طلب یاری نمودن آنحضرت بود و از دشمنان
 خود مش بجهت تمام حجت پس اولاً طلب یاری نمود از عرو و لشکرش در وقتی که مانع
 شدند انجنا را از برگشتن و ثانیاً از ابن سعد در شب ششم اما اول پس چون عربا
 اصحابش بخدمت حضرت رسیدند و ایشان را آب داد و با انجنا بار روانه شدند
 تا اینکه وقت نماز ظهر رسید حضرت امر فرمودند بچای بن مسروق اذان گفت پس
 حضرت باز از او رداء پیرون آمد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد پس فرمود ای مردم
 من بسوی شما نیامدم مگر آنکه بعد از خطوط و رسل شما بنزد من آمدم که بیابوی ماکه
 ما ما می نداریم شاید خدا امر ما را بتو جمع کند بزیادت و حق حال اگر بهمان خیال
 هستیم پس تجدید بیعت و عهد خود را بنمائید تا مطمئن شوم و اگر از رای خود برگشتید
 و از آمدن من گریه است دارید پس می کردم بسوی مقامی که از انجا آمده ام پس همه

مکت شد و هیچ سخن نگفتند پس بمؤذن فرمود اقامه بکوانخا بفرمود اگر میخواهی
 با اصحاب خود نماز بکنی عرض کرد بلکه بهم باشما نماز می کنم پس حضرت نماز کرد و نیمه
 مراجعت نمود و عصر با اصحابش بمجلس خود رفت و عزیمت نمود با پانصد نفر از
 اصحابش و باقی در اثواب هر یک بسایه اسب خود پناه بردند و چون وقت عصر رسید
 حضرت امر فرمود که هیای رفتن شوید و بمؤذن فرمود که اذان عصر را بگوید و نماز
 خواند پس رو کرد بانجماعت و حمد و ثنای الهی بجای آورد پس فرمود ای جماعت
 اگر از خدا ترسید و حق را بجلش و اگر دید برضای خدا نزدیکتر خواهید بود و ما این
 بیت محمدی اولی هستیم بولایت امر از این اشخاصی که معنی آن هستند که اهلیت آنرا
 ندارند و در میان شما بظلم و تعدی رفتاری نمیکنند و اگر از ولایت ما اطمینان
 دارید بر جهالت خود اقرار می نمائید و رای شما بغیر از آن صحتی است که خطوط شما بقبضه
 بر می گردم بسوی محل خود پس عرض کرد که بخدا قسم نمیدانم که چه بوده است این خطوط
 که می فرمائی پس حضرت امر فرمودند بعضی از اصحاب که آن دو خرج را پیرون آورد
 پس پیرون آورد و هر دو خرج که مملو بودند از خطوط اهل کوفه و پیش حضرت
 ریخته عرض کرد که ما از این اشخاصی نیستیم که خطی نوشته باشیم و ما موریم که چون
 بخداست بریم جدا نخواهیم تا ترا بنزد این زیاده بریم در کوفه حضرت فرمود مرکب تو نزد
 است از این خیال و اما طلب یاری نمودن انجناب از ابن سعد پس تفصیلش
 آن است که حضرت رسولی بنزد او فرستاد که من می خواهم با تو سخن گویم پس مرا
 ملاقات نمایم این دو لشکر پس ابن سعد ملعون با بیعت نفر پیرون آمد و حضرت
 هم با بیعت نفر تشریف بردند چون بهم رسیدند حضرت امر فرمود با اصحاب خود که
 دور شوند و مانند انجناب برادرش عباس و پسرش علی اکبر و ابن سعد نیز صحاب
 خود را دور نمود باقی ماند پسرش حفص و غلامش پس حضرت فرمود وای بر تو ای
 پسر سعد از خدائی ترسی که محاد تو بسوی او است و با من مقاتله می کنی و حال آنکه
 میدانی پسر کیتم بگذر این قوم را و با من باش که آن از برای تو در پیش خدا بهتر است

آن ملعون گفت می ترسم خانه ام را در کوفه خراب کنند حضرت فرمود من اثر از آن
 برای تو بنامی کنم عرض کرد می ترسم مزرعه را بگیرند حضرت فرمود من عوض آن تو
 می دهم از مال خود در حجاز رفت بر خیال خود می ترسم حضرت سکوت فرمودند بجوابی با
 ندادند و اعراض نمودند و فرمودند چه می شود ترا خدا در فراشت و سج نماید و بزودی
 و تو را نیامزد در محشر و قسم بخدا که من امید دارم که از کندی خراف نخوری که نزدیکی
 ابن سعد از روی استناده گفت در جو کفایت است از کندی لغت الله علیه سقیم
 طلب یاری نمودن آنجناب بود از آنکه کرد او را سی هزار نفر گرفته بودند و جایل شدند
 میان آنحضرت و میان آب پس حبیب ابن مظاهر بنزد آنحضرت آمد و عرض کرد
 که در این نزدیکی طائفه بنی اسد منزل دارند از آن مید بید بروم و ایشان را بیاری
 تو طلبم شاید فایده بجهت دفع دشمنان داشته باشند حضرت آتش دادند پس
 حبیب در دل شب بنزد ایشان رفت و گفت من از برای شما خرد دنیا و آخرت
 آورده ام که بپایند فرزندان پیغمبر را یاری کنید با جماعتی از مؤمنین که هر یک بهتر
 از هزار مرد هستند و در جان نشانی از برای آنحضرت بی اختیارند و انیک عمر بن
 سعد ملعون او را محاصره نموده و شما قوم و عشیره من هستید نصیحت مرا قبول کنید
 تا شرف دنیا و آخرت فائز گردید در اعلی عین پس شخصی که او را عبد الله بن شیبی
 گفتند برخواست و گفت من کسی هستم که اجابت می نمایم ترا و بر جری اتشاد نمود و بعد
 از او جماعتی برخواستند تا بنود نفرینند پس بیرون آمدند بقصد یاری آنجناب و
 یک نفر از آن قوم بنزد ابن سعد شتافت و این خبر را با و دادند پس آن ملعون
 از رزق را با چهار صد سوار بطرف ایشان روانه نمود و در نزد فرات بهم رسیدند و با هم
 مقاله سختی نمودند پس حبیب صیحه برار زد که ترا با ما چه کار است برگرد و بگذارد دیگری
 این شقاوت را تحمل خود آن شقی قبول نکرد بنی اسد دیدند که طاقت مقاومت
 ندارند با ایشان فرار کردند و بعشیره خود برگشتند و از ترس ابن سعد همان شب
 از آن محل گریز نمودند پس حبیب برگشت بخیمت حضرت و این واقعه بموضع خبر

رسانید حضرت فرمودند لآ حول ولا قوه الا بالله و این خبر استنصاری بود که از آن
 جناب واقع شد و دیگر مایوس از یار و یاور و دانست که دیگر کسی بیاری او نخواهد
 آمد و دانست که آن جهادی که غرض از آن فتح و غلبه بر دشمنان است از اوسط
 کردید و باقی ماند جهاد مخصوصی که غرض از آن محض شسته شدن است پس اصحاب را
 جمع کرد و خطبه خواند با آنکه سارویاس و فرمود می پسند امری را که واقع شد
 و دنیا است کرده است و معروف تمام شده است تا آخر خطبه که مضمونش آن
 است که دیگر من امیدوار ندارم و مایوس شده ام از مردم و وسعت خود را از
 شما برداشتم هیچیک از شما مکلف نیستید بجهاد با من پس هر کس خوشدل
 است بکشته شدن با من پس بیاید بر این معنی بعت کند و الا سر خود گیر و دورا
 شب بهر جا خواهد بود که این قوم مقصودی بخیر من ندارند پس اصحاب هر یک
 سخنی گفتند که بیاید آنکه در خوان شدند او بعت نمودند باین معنی و بجهت
 اینکه تلبیات سبعه اجابت باشند از برای استغاثهای انجناب که بجهت
 امور مخصوصه نمود و کسی اجابتش نکرد یکی استغاثه نمود بجهت طلب آب از برای
 ابل بیت و اصحاب دوم استغاثه طلب آب از برای زنان و اطفال بود
 که فرمود اینان را کنایه نیست و با شما قتال نمی کنند سوم طلب آب نمود
 برای طفل شیرخوار که فرمود آیا کسی نیست که یک شربت آب از برای
 این طفل بیاورد بعد قناعت نمود باینکه خود ایشان او را آب دهند چهارم
 استغاثه بحسب لشکر نمود که ای شیعه آل ابوسفیان مرا قصد کنید و از حرم
 من دست بردارید پنجم باز استغاثه بشکر نمود که یک ساعت از نهب خیمام
 کامل کنید بعد از گشتم هر چه خواستید بکنید ششم استغاثه نمود در وقتی که بر زمین
 افتاد و شنید شمر لعین فریاد میکند آتش بیاورید تا خیمه ما را بسوزانم هفتم
 فریاد کرد ای پسر ذوالجوشن تو آتش می طلبی که حرم مرا بسوزانی هفتم استغاثه نمود
 در آخر نفس از برای یک قطره آب پس سر مبارکش را برینند درین بین استغاثه

پس چون کسی انجناب را اجابت نکرد در این استخانات سبعة مناسب است
که دوستان او بعد از آنها بلیک بگویند تا فائز شوند ثواب اغاثه حضرت
در آن احوال اگر در دل تصور نمایند وجه چهارم و آن وجه چینی است که تلیفات
سبعة اجابت باشد از برای هفت استخانه که از انجناب واقع گردید وجه هفتم
خودش و اعراض مردم از یارش و بی اعتنائی ایشان با او و غریب بودن و تنها
بودنش بدون اینکه طلب چیزی از کسی کند و اینست که نماید حضرت انرا ابو نعیم
و از برای آن تاثیر آب مخصوصه بود که هر یک تاثیر خاصی و تحریک مخصوصی داشتند
که بآن انقلاب مخصوصی و تغییر اوضاعی حاصل شد پس کوشش خود را بکشا
که صدای استخانات هنوز بکوشش موسش دوستانش میرسد پس باید کوشش دارند
و اجابت نمایند استخانه اولی در وقتی که دولشکر بهم مقابل شدند خداوند نصر و
ظفر را نازل نمود تا اینکه رسید بالای سر حضرت حین و او را خیر کرد پس اقبال
نمود لقاء الهی را و لکن حجة تمام حجت استخانه کرد پس این استخانه تاثیر خاصی
نمود در غم اصحاب در قتال علا و دبر غمی که داشتند و حالت ایشان منتقل شد
بنحویکه بی اختیار خود را بدم شمشیر و تیر میدادند و هر یک بر دیگری پشی می گرفتند
پس شما نیز در قلبیه ماسی نمائید با ایشان و بگوئید ای مولای ما اگر بدین اجابت
تو نمود ما نند شهداء در انوقتی که طلب یاوری نمودی و زبان ما بلیک بگفت
در انوقت پس تحقیق که قلب ما ترا اجابت نموده بدوستی عمل ایشان و چشم ما
بگریه بر تو تا آخر آنچه در زیارت است استخانه دوم انوقتی بود که جنگ در پیو
و امر سخت شد بر انجناب و زنان مضطرب شدند بصدامی بلند فریاد نمودند
ایا کسی هست که از ما دفع نماید شر دشمنان را پس آن ندا تاثیر کرد و در زمانها
که همراه انجناب بودند و ایشان را هیچان آورد که دست از اولاد و ازواج
برداشتند بلکه بعضی خود را بکشتن دادند چنانچه بیاد انهم در عنوان شهداء
پس هرگاه این استخانه زنان عجایز را بجرکت آورد و بلیک کفشد ببندل اولاد

عزیز خود پس سزاوار است که دوستان در نزد تصور آن بحرکت آیند و اجابت
کنند آن نذر ابتلیه و بگویند بسیک داعی الدنیا آخر زیارت استغاثه نیم در
وقتی که اولاد و اصحابش همه را کشتند و یکم و تنها ماند پس از خیمه بیرون آمد بفرم
ماقات خدا و در مقابل قوم ایستاد در حالتی که سوار بر اسب بود پس نظری بطرف
راست نمود احدی را ندید و نظری بچانب چپ کرد کسی را ندید و دید که ابلت
و اصحابش همه بر خاک افتاده اند و عیال و اطفالش همه بکس مانده فریاد برکشید
که آیا کسی نیست که بفریاد ما رسد محض رضای خدا آیا کسی نیست که اعانت کند
ما را در راه خدا پس اثر نمود این استغاثه در زنان و صبر و شکیبائی را از ایشان برد و آنچه
که تمامی یک دفعه فریاد نهاله و گریه بر آوردند که صدای ایشان در میان میدان بگوش آن
جناب رسید پس برگشت بنحیمه و فرمود آرام گیرید و دشمنان را بر من شمامت ندیدید
گیرید پس در پیش دارید پس شایسته است که دوستان نیز در نزد این تصویر این
استغاثه اجابت نمایند بفریاد و نهاله و صیحه و بگویند بسیک داعی الدنیا که انجناب
از ایشان نوشود خواهد شد استغاثه چهارم در وقتی بود که برخاکش انداخته و این
استغاثه اثر نمود در حضرت زین العابدین که با اینکه مریض بود و نمی توانست حرکت
کند و بر او جهاد لازم نبود مع ذلک از این استغاثه بحرکت آمد و عصائی بدست
گرفت و شمیرش بر زمین کشید و می شد و از خیمه بیرون آمد ام کلثوم از عقبش
بیرون آمد و فریاد می کرد ای پسر برادر بر گرد می گفت ای عمه بگذار در پیش روی
پسر رسول خدا جنگ کنم پس حضرت فرمود ای ام کلثوم نگاه دار او را در خیمه تا
اینکه زین از نسل آل محمد خالی نشود پس او را بر گردانید پس شمانیر تبلیه بگویند این
استغاثه را و بچیل کشید که مصیبت های پی در پی وارد کرد دید و صدای استغاثه پنجم بگوش
رسید و انوقتی بود که بابدن زخم دار بر روی خاک گرم افتاده بود و این صدا اثر
نمود در اطفال حرم پس دو طفل از خیمه بیرون آمدند یکی طفلی بود که دو گوشه دارد
لوش داشت بیرون آمد با ترس و پیغم و بر است و چپ نظری کرد و چون قدری از

از خیام دور شد ملعونی او را ضربتی زد و شهید نمود در حالتی که مادرش باو نظری
 کرد و هیچ نمی گفت کانه مهوش شده بود و دیگری عجب را دید این جن بود که یازده
 سال از عمرش گذشته بود چون عمویش بآن حال دید از خیمه بیرون دوید پس
 حضرت فریاد کرد که ای خواهر او را نکاه دار چون خواست او را بگیرد گفت والد از
 هجوم جدا نمی شوم و آمدن در حضرت و مدافعه نمود از او تا اینکه دستش را قطع کردند
 و او را کشتند استغاثه ششم انوقتی بود که جیاشدند از برای قتالش و این استغاثه
 اثر نمود در خواهرش زینب و او را از خیمه بیرون آورد و بسوی قلعه سر و پای
 برهنه روان گردید و از این بعد طلب یاری می نمود و میفرمود ای پسر سعدیا
 سزاوار است که ابو عجب الله شهید شود و تو بسوی او نظر کنی و این بعد از این
 حالت بگریه درآمد بخو که اشکش جاری شود و روی خود را بر گردانید استغاثه ششم
 در حالت شهادت بود و آن از همه عظیم تر بود که در جمیع موجودات اثر نمود
 و همه را بجزکت آورد و تزلزل در اقطار عالم افکند و بر ثابت و ساکنی را از محل
 خود حرکت داد حتی عرش عظیم و زیر و بالای آن و بهشت و جهنم و آنچه دیده می
 شود و آنچه دیده نمی شود چنانچه بیان تفصیل خصوصیات آن در عنوان شهادت
 اشاره شد و شرح آن تجریر و تقریر و تصویر نیاید پس چون آثار تصور نمودی اجمالاً
 پس اقتدا کن بسایر خلایق و بسبب یک بهشتم را بگو و بگو اگر بد نم تو را اجابت نمود
 در آن زمان پس الان اجابت می نمایم بقلب و گوش و چشم و دست و اعضا
 و جوارح و ناله و فریاد و فغان و شیون و گریه و نعره و تمام اعضای وجود و حال
 خود و چون این بهشت اجابت و لبیک از تو صادر شود بعوض هر لبیک لبیک
 خوابی شنیده و بعوض هر اجابتی اجابت خود را از برای تو نیز بهشت حالت خود را
 بود که در آن احوال هر چند استغاثه می نمائی کسی بفریاد تو نخواهد رسید مگر حسین اگر
 او را اجابت کرده باشی ترا اجابت می نمایند و از آن جمله ترا خلاص می
 کند پس یک استغاثه تو در حالت احتضار است انوقتی که نفس بخیر و رسد و پایا

بمانی و ندانی خوشی و دوستی و اولاد و اهل و عیال و اطباء و هیچیک تو را یاری نموند
 کرد پس اگر اجابت دعوت داعی الله نموده باشی امید است که آنجا بترد و تو
 حاضر شود و تو را این کند بلکه در جواب تو لبس یک کویده استغاثه دوم تو در وقتی
 است که از قبر بیرون آئی عریان و ذلیل بار معاصی را بدوش کشیده و بنظر حیرت ترا
 ست و چون نظری کنی کسی را نمی بینی که با و پناه بری پس اگر اجابت این غیب را
 کرده باشی امید است که چون نظر کنی آنجا را در پیش روی خود بینی یا نه بینی که آن خود
 در تقصیر تو است یا نه بدیش را که با جبرئیل در تقصیر تو هستند که دست ترا بگیرند
 پس دیگر محتاج نشوی که بین و یار نظر نمائی استغاثه سوم تو آن وقتی است که از شدت
 عطش در روزی که پنجاه هزار سال است فریاد بر آوری و آفتاب در تمام آن روز
 بر سر مردم می تابد و فریاد رسی نیست پس اگر دعوت ساقی حوض را لبیک گفته
 در وقت تصور حالت تشنگی پس لابد ترا اجابت خواهد نمود و تو را آبی دهد که دیگر
 تشنه نشوی استغاثه چهارم تو آن وقتی است که خصمان تو بدو در تو احاطه کنند و حقوق
 خود را مطالبه نمایند و تو فرار نمائی از ایشان بلکه از پدر و مادر و برادر فرار کنی و
 مایوس آید شوی و در کار خود متحیر مانی پس اگر اجابت این داعی الی الله نموده
 باشی امید است که بغیر ما تو رسد و اصلاح امر تو نماید و خصمهای تو را راضی کند
 استغاثه پنجم تو در وقتی است که امر الهی رسد که امی مجربین جدا شوی و ممتاز گردی
 از متعین پس شاید در آنوقت نور محمد حسینی مانع شود از ظلمت سیمای مجربین اگر
 اجابت دعوت نموده باشد استغاثه ششم آن وقتی است که امر از مصدر قهر صادر
 شود باند اخقن و آتش بسوی ملائکه که پسند ازید یا باتش که بگیر پس زبان لا
 شود از استغاثه کردن پس اگر اجابت نموده باشی استغاثه آنحضرت را امید است
 که در آنوقت اجابت نماید بهمان توجه قلبی چون زبانست جاری بآن نکرد استغاثه
 بنعمت برکاد داخل شوی در جنت و الیاء و الیاء پس کای استغاثه نمائی بخبره و کای ملائکه
 و کای بنکرین که در آنجا افتاده اند و هیچیک بتو نفی ندارند بلکه سلب زیادتی نموند

کرد و با اینکه استغاثه بخیزد از برای تخفیف یک روز است و ببالک از برای هر
 است و بشکرین از برای اینکه یک کاری از برای تو بکنند هر چند بد داشتن
 یک ساعت از عذاب یا یک نوع از آن باشد لکن چون حضرت حسین و عده و فرزند
 است که بزیارت زوارش بیاید اگر تاخیر اندازد آن زمان بجهت بعضی از
 حکمتها و اثرها نیکه قابل تفسیر و تبدیل نیست پس لابد در اینجا تر از زیارت خواهد
 کرد و آتش بمقدم شرفش خاموش کرد و وجهه عذابها از برابر تو برداشته شود
 و تو را با خود ببرد بوی بهشت بهتر شربت آن صفی پنجم آن خطا بهائی که خصما
 بحین آن است در وقت زیارت کردن آنست که سلام می کنند بر هر یک از
 اعضای آن جناب جدا جدا گاهی بر سر سرش و گاهی بر صورتش
 و گاهی بر لبان اطرش و گاهی بر دندان و گاهی بر محاسن شرفش و گاهی بر
 خون و گاهی بر سینه و گاهی بر پشت و گاهی بر قلب و گاهی بر جگرش و از
 خصوصیات این خصوصیت آنست که سلام بر هر جزئی بوجود متعدد می شود
 مثلاً در سلام بر سرش گاهی می گویند سلام بر آن سری که بر نیزه بلند کردند
 و گاهی آن سری که بر نیزه نصب نمودند و گاهی آن سری که از قبا بریدند و گاهی سری که
 بر مجلس گذاشتند و گاهی سری که اوختند و در سلام بر کتبی بسیار گاهی
 می گویند کتبی که آنرا شکر کردند و گاهی کتبی که آنرا بریدند و گاهی کتبی که آنرا با
 شمشیر زدند و در سلام بر جسدش گاهی می گویند آن جسدی که بخاک افتاده بود
 و گاهی آن جسدی که غرقه بخون نمودند و گاهی آن جسدی که برهنه نمودند و گاهی
 آن جسدی که زخمی بنایت داشت و گاهی آن جسدی که پاره پاره نمودند و گاهی
 آن جسدی که پامال سم آبها کردند و از خصوصیات این خصوصیت آنست
 که هر یک از خصوصیات نیز بر وجهی بوده است مثلاً چون گویند سلام بر آن
 سری که اوختند گاهی می گویند اوختند بر درخت و گاهی بر در و از و شام
 و گاهی بر در و از و اما ماره نیرید و چون گویند سلام بر آن سری که بر زمین گذاشتند

کامی گویند که اشتدیش روی نرید و کامی در مقابل ابن زیاد و کامی در تنور خوی و کامی
 در دیر ترسیان و کامی در تو بره اسب و سترین سیاهان است که هر یک ازین
 مصیبتا تسلیم خاصی بوده است از انجباب مر امر الهی را که از برای دیگری اتفاق
 بقا و از انبیا و اولیاء پس شایسته آن است که خداوند در مقابل آن رحمت
 خصوصی قرار دهد و مقصود از سلام آنست که خداوند تسلیم نماید با انجباب انچه را که
 و نمر فرموده که آنرا حرم امن خود قرار دیند از برای کسی که با و توسل نماید و مشک
 گردد و او را شفیع خود قرار دهد و با و رابط داشته باشد و همین یکی آن معافی سلام
 کردن آنست بر انبیا و اوصیاء و در این وضع سلام کردن امید واری می نرید
 است که هرگاه باین کیفیت سلام کنیم بر آن اعضاء شریفه و گریه کنیم بر هر یک امید
 است که بآن خاموش شود بهر سلامی انشی که بر اعضاء خود از معاصی روشن
 کرده ایم و سرپای خود را در آن غرق نمودیم باب یازدهم در خصوصیات در زوار
 انجباب بوده است قبل از شهادت و بعد از شهادت پیش از دفن پس در انجا
 دو مطلب است مطلب اول در زواری که قبل از شهادت بوده اند

باب
 یازدهم

و آن چند قسم است اول ملائکه چنانچه در روایتی از حضرت صادق علیه السلام است
 که ملائکه زیارت نمودند که بلار ابرار سال پیش از آنکه جدم حسین در آن سال گن
 شود دوم انبیا چنانچه در حدیث صحیح است که هیچ نبی نبود مگر آنکه زیارت نمود
 است که بلار پیش از آنکه آن ماه درخشان برج امامت در آن مدفون گردد
 سیم گشتی نوح و بساط سلیمان که در انجا بودند و ان آمدند و کوفته اند ان اسمعیل
 و اموان که با مسیح تکلم نمودند اینها همه زیارت کرده اند که بلار بطریق حق
 که پیش از که چهارم اصحاب آنحضرت که در رکابش شهید شدند در خاتمی
 که همرا گردیدند از برای شهادت پس هر یک بنحو خاصی زیارت نمودند بعضی از
 و بعضی پیاده می آمدند در حضور مبارک و می گفتند السلام علیک یا ابا عبد الله
 السلام علیک یا بن رسول الله حضرت می فرمودند و علیک السلام برو که هم

از عقب می رسیم و ستر این زیارت کردن آن بود که میخواستند در آنجا نماز میفرمودند
 زیارت آنجا برادر حیات خود علاوه بر فیض شهادت و از برای بعضی از شهداء
 خصوصیتی بود در آن زیارت مانند عبودیت و خدای رحمن که دو برادر بودند از
 طایفه غفار آمدند بخدمت آنجا و دور پستادند و سلام کردند حضرت فرمودند
 نزدیک بیائید پس نزدیک آمدند و عرض کردند السلام علیک ایمنم که در پیش روی
 تو گشته شویم و گریه شدید کردند حضرت فرمود علیک السلام و رحمة الله وبرکاته
 ای پسران برادر من چرا گریه میکنید امیدوارم که بعد از ساعتی چشمهای شما
 روشن شود عرض کردند فدایت شویم قسم بخدا بحال خود گریه نمیکنیم بلکه بحال تو
 گریه میکنیم که دشمن بر تو احاطه کرده و ما چاره ای نمی توانیم نمود حضرت فرمودند که خلا
 شمار از برای خیر دل بسبب دلوزی و مویاساتی که با من نموده اید و مانند جناب
 علی اکبر که بعد از آنکه بر زمین افتاد متوجه پدر کردید و زیارت نمود که یا ابا علی
 منی السلام و در این زیارت خصوصیتی بود از جهت وقت و از جهت کیفیت و از
 جهت جواب اما وقت پس آنرا تا خیر انداخت تا آنحال و بیش آن بود که سایر
 شهداء چون اراده مبارزت می نمودند می آمدند نزد حضرت و آنجا نشستند
 یا ایستاده و بپوش خیمها و ایشان بجنب عادت رسمیه سلام میکردند تا اینکه بنوا
 زیارت فائز شوند و اما علی اکبر پس چون اراده مبارزت نمود حضرت همراه
 او شدند و بجای خود نمازند تا او سلام کند و اما کیفیت پس بلفظ علیک السلام
 سلام کرد و بیش آنست که آن سلام سلام و داع بودند سلام تحیه و اما بخت
 جواب پس آنست که حضرت جواب این سلام آنحضرت بدو جهت اول اینکه
 این سلام تحیه نبود که جوابش لازم باشد دوم اینکه در وقت سماع این سلام
 حالتی با آنجا بدست داد که جمیع قوای او از کار افتاد و احوالش متغیر شد
 و همین قدر فرمود ای پسر تو را گشتند چنانچه تفصیل آن بیاید آنرا مطلب دوم
 در زوار آنحضرت بعد از شهادت و قبل از دفن پس می گوئیم اول کسی که زیارت

انجا بر نمود خدای متعال بود باین معنی که الطاف خاصه بسیاری متوجه بجا نبی او
 نمود و بعد رسول خدا بود که بنزدش آمد از آن جام که پسرش علی اکبر خبر داد و
 سیرایش نمود و چون رسول خدا آمد بود بریارش پس لابد علی و فاطمه و حسن و حسین
 همراه او بوده اند بعد ملاکه نصیر بریارش آمدند چنانچه در عنوان ملاکه ذکر شد بعد
 دو انجلیح و طیور و وحوش و حیوانات بریارش آمدند و از انس اول کسی که بریارش
 حضرت سجاد بود با جناب زینب و سایر اهل بیت امیر و یازده طفل صغیر که
 از اهل بیت که همه ایشان با آداب زیارت آمدند یعنی بخبر آکوده و کرشمه و تسبیح
 و محزون و گریان و نالان و پیا برشته بلکه سب برهنه یعنی بی چادر و بعضی غل کردند
 و ریمان بپا زد و بلی بعضی از آداب زیارت از ایشان فوت شد که غسل
 بفرات باشد و وضو از برای زیارت لکن بدیش تیمم با خون طیب آن شب
 نمودند و صورت و دستهای خود را بآن مسح کردند پس شروع نمودند در زیارت
 بهمان قسم که وارد است در کیفیت زیارت از ابتدا کردن بسلام بر پیغمبر و
 علی و فاطمه و بعد سلام بر انجناب و اصل زیارت از حضرت زینب بود و
 باقی اهل بیت با او می خواندند و از جناب سجاد بخارتی در این وقت نقل شد
 و وحش شاید آن باشد که آنحضرت با آنکه طلیل بود و غل جامعه کردند بهارش
 نماده بودند و نکذاشتند که از ششتر بریراید چنان حالتی از برایش دست داد
 که بخواست روح از بدن شریفش مفارقت نماید چنانچه عمه اش دریافت و او
 را تسلی داد چنانچه لعشیش بیاید پس از این جهت زیارت بطریق تعارف بجا
 نیامد و این عمل مخصوص اهل بیت گردید لکن دشمنان نکذاشتند زیارت را
 تمام کنند بلکه شران را حاضر نمودند و ایشان را بقهر از آن اجساد ظاهر جدا کردند
 و ایشان را بالای شران سوار نمودند بسوی کوفه روان کردند باب دوازدهم
 در زواری که بعد از دفن بریارش آمدند و آن چند نوع است بعضی ستمرا و بعضی
 قیامت هر شب و هر روز مشغول زیارت هستند و آن ملاکه است تفصیلی که

گذشت و بعضی در وقت معین همیشه زیارت می کنند مانند انبیاء و اوصیاء که در
هر شب جمعه زیارتش می نمایند بلکه خداوند متعال در هر شب جمعه افاضه رحمت
خاصه بر او می فرماید و همه انبیاء و در شب نیمه شعبان و در شب قدر زیارتش را می
انند هر سال و جبرئیل و میکائیل در اوقات مخصوصه زیارتش می کنند و اولی
که در این نشانه زیارتش آمد سید الساجد یعنی بود که بعد از سه روز بدفن او حاضر
شد با جماعت بنی اسد تغصیلی که بیایند آن کس قبر را تنوید نمود و زیارت کرد و پدر
بزرگوارش را بسلام مخصوصی و بعد از آن جناب طوائف و عشایر که در اطراف
کربلا بودند زیارتش آمدند حتی اینکه در روایتی است که در عرض یکسال بیست
صد هزار زن زیارتش آمدند و بعد از چند روز عقیقه ابن عمر سهی زیارتش آمد
و اشعاری در مرثیه اش انشاکرد و اول شاعری بود که مرثیه گفت از برای آنجناب
چنانچه بعضی گفته اند و اول کسی که بلاذلیعه زیارتش آمد جابر بن عبد الله
النضاری بود که از برای زیارتش کفیه مخصوصی است که بیایند آن و بعد از آن از هم
جانب شیعیان زیارت می آمدند در زمان بنی امیه و ایشان منع می کردند و می
گشتند و بر داری کردند و دست و پایی بریدن و فایده نمی کرد تا اینکه نوبت بشوکل
عباسی رسید و آن ملعون ناصبی بود و عداوت بسیار با حضرت فاطمه داشت
پس منع شد از زیارت آنجناب بنوعی چون دیدن می نداشت و امر کرد که قبر مبارک را
خراب کنند و اثرش را محو نمایند و شخم کنند و آب بر آن بنهند و از خصایص
آنحضرت آنست که همان ملعون عاقبت امر بتعمیر قبر مطهر نمود و منادی گذاشت
که هر کس زیارت رود مرخص است و تفصیل این قضیه که در اخبار را ثور است
که بشوکل از خلفای بنی عباس بسیار عداوت و بغض نسبت با اهل بیت داشت
داشت پس امر نمود که قبر مطهر را خراب کنند و آب از نهر حلیمه بر او جاری نمایند
تا اثری از آن نماند و تهدید شد بر کوفی که زیارت روند و اشخاصی
معین کردند بر سر راهها و امر کرد که هر کس بیاید که قصد زیارت می روند او را

بخشد تا اینکه نور خدا را که خاموش نماید و این خبر رسید شخصی از اهل خیر و صلاح که
 او را زیاده بخون می گفتند و لکن مردی بود با عقل و زیرک و دانا و او را بخون می
 خواندند در مقام حاجه بر همه کس غالب می شد و همیشه مخالفین را از کرم کرد و از
 جواب عاجز می شد از این جهت او را بخون خواندند چون شنید که قبر آنحضرت را ختم
 کردند بسیار بر او کران آمد و مصیبتش تازه شد و در آنوقت در مصر سکن داشت
 پس متحیرانه از مصر روانه شد و بکوفه آمد و در آنوقت بملول در کوفه بود و روزی
 بخون او را ملاقات کرد و بر او سلام کرد بملول پرسید که از کجا مرا شناختی جان
 اینکه ندیده بودی گفت عالم ارواح را از تباطلی است بملول گفت ای زید
 چه خیال از وطن حرکت کرده و بدین دیار آمده گفت شنیدم این ملعون
 مرا کرده است بشتم کردن قبر حسین و قتل زوارش پس عیش من عذر شد و
 ز شدت حزن و الم بی اختیار پیرون آمدم بملول گفت من نیز باین احوال
 پس پیای برویم بکربلا تا به بنیم چه می کنند پس دست یگیر را گرفته روانه
 شدند چون بقبر حضرت رسیدند دیدند بحال خود باقی است هر چند بنیان
 آنرا خراب کرده اند ولیکن هر چه می خواهند آب بر او جاری کنند آب متحیر
 شود و بر قبر بقدرت خدا و یک قطره بقبر شریف نمی رسد و چون آب نزد
 قبر میرسد زمین قبر بلند می شود باذن خدا کس تعجب نمود زید و گفت ای بملول
 بین که می خواهند نور خدا را خاموش کنند و خدا البته نور خود را تمام نمود
 نمود هر چند شریکین گرا هست داشته باشند باری متوکل پست سال اسلم
 داشت بر محو قبر آنحضرت و از برایش ممکن نشد پس چون بباشران عمل این
 حالت را دید گفت ایمان آوردم بخدا و رسول و ائمه می گیرم در صحرا همراه
 گردان می کردم و من حال پست سال است که آیات الهی را مشاهده می
 کنم و کرامت اهل بیت رسول را چشم می بینم و قنبه نمی شوم پس بکاها
 کشود و روانه شد بسوی زیاده بخون و گفت ای شیخ از کجای می گفت از مصر

گفت چرا اینجا آمدی آیا از گشتن بیشتر سی زید کریت و گفت شنیدم این قبر را شخم می کنند
 پس از شدت حزن و الم بی اختیار آمدم انشخص بر قد های زید افتاد و بوسید و گشت
 پدر و مادر دم فدای تو باد که تو چون با اینجا آمدی نور ایمان بر قلب من تابید و ایمان
 بخدا و رسول آوردم من بیست سال است که مشغول شخم کردن اینجا هستم و هر چه
 می خواهم آب بر این قبر به بندم ممکن نمی شود و من خواب بود حال سیرت قدم تو
 پیدا کردم پس زید کریت و اشعاری انشا نمود که مضمونش آن است که اگر نبی
 حضرت حسین را با بلام شهید کردند پس بنی عباس نیز قبر اینجا برامحوی کنند چون
 ایشان با خجانب نرسیده و تحسودارند که چرا اورا نکشته اند پس می خواهند که صدقه
 بجد شریفش بزنند پس انشخص کریت و گفت ای زید مرا از خواب غفلت بیدار
 کردی و الا ان میروم بنزد متوکل و اورا بصورت حال اعلام می نمایم می خواهد مرا
 بکشد یار با کند زید گفت من هم با تو می آیم و یاری تو میکنم پس روانه شدند چون بنزد
 متوکل رسیدند انشخص پیشین و خبر داد اورا باینچه در این مدت مشا بهره نموده بود
 از کرامت قبر مطهر متوکل در غضب شد و حکم بقتلش نمود و امر کرد که ریسامانی
 بیای او بستند و اورا در بازار با کشیدند پس بردار زدند تا جبرست دیگران
 کردند و کسی جرات نکند که ذکر خیر از ابل بیت نماید زید چون این چنین دید بسیار
 افسرده و محزون شد و کریت و صبر کرد تا جسد اورا از در بنیر آورند و در مغرب
 انداختند زید رفت و جنازه اورا برداشت و بنزد جله برد و اورا غسل داد
 و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و سه روز در نزد قبرش تلاوت قرآن نمود
 روزی ششست بود دید که صدای صحیح و نوحه بلند شد و زمان بسیار گریه
 کنان و موسی کنان با گریه بان پاره و مردان نعره زنمان و مضطرب احوال
 جنازه را برچوشته می آوردند و علمهای بسیار در پیش روی آن بر داشته مردم
 فوج فوج در اطراف آن هستند که رادند کرده اند از کثرت اثر دایم زید کویا
 کمان کردم که متوکل مرده است از شخصی سئوال نمودم که این جنازه از کجاست

گفت یکی از کنیزان سیاه متوکل است که ایشم ریحانه است متوکل محبت بسیاری
 باود اشته پس قبر تازه بجته او حفر نمودند و کل و ریحان و مشک و عنبر در آن ریختند
 و قبّه بزرگی بر روی آن بنا نمودند و زیارتش بدین حالت لطمه بر صورت
 زد و جامهای خود را درید و خاک بر سر ریخت و فریاد نمود و اولاد و اسفاده اما
 حسین را در بیابان تنها و یکس بالبتشته شهید می کنند و عیال و اطفالش را
 اسیر میکنند و کسی بر او گریزی ندارد و او را می غل و کفن بعد از سه روز دفن میکنند
 پس قبرش را شخم می کنند و حال اینکه فرزند پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و
 برای این کنیز سیاه این شان و مرتبه قرار داده اند پس انقدر گریه و ناله کرد
 تا غش کرد و بر زمین افتاد مردم بدو رش جمع شدند و بجالتش رقت کردند
 چون از غش بجال آمد اشعاری انشاء کرد که مضمونش آنست ای قبر حسین ابن
 علی را شخم می کنند و قبور اولاد زنا را تعمیر می نمایند امید است که دنیا را
 انقلابی دست دهد و حق بصاحبش برگردد و خدا لعنت کند اهل فساد را و کس
 که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند و باو مطمئن شده اند پس نوشت این اشعار را
 در ورقه و داد بعضی از اصحاب متوکل چون آنرا خواند غضب کرد و امر با حاضرا
 نمود و در مجلس کلماتی از موعظه و سرزنش باو گفت که غنط او زیاد شده و امر
 بتکش نمود چون آنرا در پیش رویش بداشتند پرسید چه گوئی در حق ابوتراب
 گفت بخدا قسم که تو خود او را می شناسی و فضل و شرف و حسب و نسب او
 بر تو مخفی نیست و کسی انکار فضل او را نمی کند مگر کافر و دشمن نمیدارد او را مگر
 منافق و شرع نمود بدگر مناقب انجناب متوکل امجلس او کرد چون شب شد
 و متوکل بخواب رفت اما تنی او را ندانند اگر دوسر بانی باو زد که برخیز زید را بیاکن
 او الا بلاک می شوی الا ان پس برخو است و زید را از حبس بیرون آورد و باو
 خلعت داد و گفت هر حاجت که داری بخواه گفت حاجتم آنست که تعمیر کنی قبر
 حسین را و منع را از زوار رفع نمائی پس او را مرخص کرد و بیرون آمد و در بلاد

گفت چرا اینجا آمده آیا از کشتن منتر سی زید کریت و گفت شنیدم این قبر را شخم می کنند
 پس از شدت حزن و الم بی اختیار آمدم انشخص بر قدیم های زید اقاد و بوسید و بوسید
 پدر و مادر و فزای تو باد که تو چون با نجا آمدی نور ایمان بر قلب من تابید و ایمان
 بخدا و رسول آوردم من بیت سال است که مشغول شخم کردن اینجا هستم و هر چه
 می خواهم آب بر این قبر به بندم ممکن نمی شود و من خواب بود حال بر گیت قدم تو
 پیدار شدم پس زید کریت و اشعاری نشا نمود که مضمونش آن است که اگر کسی
 حضرت حسین را با بگم شمشید کرد و پس بنی عباس نیز قبر انجنا بر امحومی کنند چون در
 ایشان با انجنا بر رسیده و تحسیر دارند که چرا اورا نگشته اند پس می خواهند که صد من
 بجد شرفیش بزنند پس انشخص کریت و گفت ای زید مرا از خواب غفلت بیدار
 کردی و الا ان میروم بنزد متوکل و او را بصورت حال اعلام می نمایم می خواهد مرا
 بکشد یا را بکند زید گفت من هم با تو می آیم و یاری تو میکنم پس روانه شدند چون بنزد
 متوکل رسیدند انشخص پیش رفت و خبر داد او را با نچه در این مدت مشاهده نموده بود
 از کرامت قبر مطهر متوکل در غضب شد و حکم بقتلش نمود و امر کرد که ریسامانی
 بسای او بستند و او را در بازار بکشیدند پس بردار زنده تا عجب سرت دیگران
 کرد و کسی بهرات نکند که ذکر خیر از ابل بیت نماید زید چون این چنین دید بسیار
 افسرده و محزون شد و کریت و صبر کرد تا جسد او را از دار بنیر آوردند و در منزل
 انداختند زید رفت و جنازه او را برداشت و بنزد جله برد و او را غسل داد
 و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و سه روز در نزد قبرش تلاوت قرآن نمود
 روز می نشسته بود دید که صدای صحیح و نوحه بلند شد و زمان بسیار گریه
 کتان و موی کتان با گریه بان پاره و مردان نعره زنمان و مضطرب احوال
 جنازه را برخواستند می آورند و علم های بسیار در پیش روی آن برداشته مردم
 فوج فوج در اطراف آن هستند که را دست کرده اند از کثرت اثر و بزم زید کو
 مکان کردم که متوکل مرده است از شخصی سئوال نمودم که این جنازه از کیت

گفت یکی از کنیزان سیاه متوکل است که اشمس ریچانه است متوکل محبت بسیاری
 باو داشت پس قبر تازه بجته او حفر نمودند و کل و ریچان و مشک و عنبر در آن ریختند
 و قبله بزرگی بر روی آن بنا نمودند زید از مشا به این حالت لطمه بر صورت
 زد و جامهای خود را درید و خاک بر سر ریخت و فریاد نمود و او ملاده و اسفاده اما
 حسین را در میان آنها و یکس باللب تشنه شهید می کنند و عیال و اطفالش را
 اسیر میکنند و کسی بر او کمر نمی کند و او را می غل و کفن بعد از سه روز زمین میکنند
 پس قبرش را شخم می کنند و حال اینکه فرزند پسر نیمه خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و
 برای این کنیز سیاه این شان و مرتبه قرار داده اند پس انقدر در کرب و ناله کرد
 تا غش کرد و بر زمین افتاد مردم بدو رش جمع شدند و بجالتش رقت کردند
 چون از غش بحال آمد اشعاری انشاء کرد که مضمونش آنست ای قبر حسین ابن
 علی را شخم می کنند و قبور او را در نزار تعمیری نمایند امید است که دنیا را
 انقلابی دیت و هر حق بصاحبش برگردد خدا لعنت کند ابل فساد را و کس
 که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند و باو مطمئن شده اند پس نوشت این اشعار را
 در ورقه و داد بعضی از اصحاب متوکل چون آنرا خواند غضب کرد و امر با حاضرا
 نمود و در مجلس کلماتی از مو غله و سرزنش باو گفت که غنط او زیاد شده و امر
 بقتلش نمود چون آنرا در پیش رویش بداشتند پرسید چه گوئی در حق ابوتراب
 گفت بخدا قسم که تو خود او را می شناسی و فضل و شرف و حسب و نسب او
 بر تو مخفی نیست و کسی انکار فضل او را نمی کند مگر کافر و دشمن نمیدارد او را مگر
 منافق و شرور نمود بدگر مناقب انجناب متوکل امجلس او کرد چون شب شد
 و متوکل بخواب رفت با تنی او را ناله کرد و سر بائی باو زد که برخیز زید را را بکن
 و الا بیا که می شوی الان پس برخواست و زید را از مجلس بیرون آورد و باو
 خلعت داد و گفت هر حاجت که داری بخواه گفت حاجتم آنست که تعمیری کنی قبر
 حسین را و منع را از زوار رفع نمائی پس او را مرخص کرد و بیرون آمد و در بلاد

می گردید و نداجی کرد که هر کس می خواهد زیارت کند حسین را بجنده که در امر و ایمان
عنوان هشتم در خصایص انجذاب که متعلق بقرآن مجید و در آن پنج مقصد است
مقصد اول انجذاب خود کلام الله مناطق و وجودش مانند وجود کلام الله است
و مبین کلام است و از هم جدا نمی شوند و هر دو و دلیله پیغمبرند در میان امت
ولی مخصوص است بجناب حسین در مقام و دلیله نماد آن باینکه او را با خود
بسیر برود و فرمود ای مردم این است حسین ابن علی پس او را بشناسید و بر همه
کس تفصیل دهید پس عرض کرد خدایا او را بتو می سپارم و بندگان است خود
پس انجذاب و دلیله پیغمبر خداست در نزد تمام امت حتی کسانی که در آن زمان
نبوده اند بلکه در نزد ائمه امانت است پس بیک ملاحظه نمایند خود را در حفظ این
امانت ای امت پیغمبر مقصد دوم در مشارکت و موافقت انجذاب با قرآن
در جمیع صفات و خصایص و فضایل پس شنو اولاً هر یک از آن اوصاف را
و بعد تلفظ موافقت آن ثوباً با انجذاب پس می گویم قرآن سبب هدایت
مردمان و معجزه خاتم پیغمبران و موجب اقیانوس از باطل است و حسین
سبب هدایت بسوی ایمان و آیتی از آیات رحمن و موجب اقیانوس از باطل
است و قرآن در لیل القدر نازل گردید و شب ولادت حسین مانند شب
قدر طایفه نازل شدند با مرآت و روح الامین سلام تئیت از جانب خدا
آورد قرآن شفاعت کننده است از برای کسانی که ملاوت آنرا نمایند و
به او مت کنند و حسین شفیع است کسانی را که زیارت او را و ندیا بر او گیرند
کنند قرآن معجزه است بوضاحت و اسلوب معانی و حسین معجزه است
بسرش و بدنش و خوشش و خاکش چنانچه از هر یک کرامتی ظاهر گردید که در
مقامش مذکور است قرآن همیشه تازه است و گنجه نمی شود و ملال نمی آورد چنانچه
مکرر کنند حسین ذکر مصیبتش همیشه تازه است و ملال نیاید و قرآن تلاوتش
عبادت و شنیدنش عبادت و نظر بسوی آن عبادت است و حسین همیشه

گفتن از برای او عبادت است و شنیدنش عبادت و نشستن در مجلس عزایش و
 عزن بر او و گریه بر او و گریانیدن و تشبه بگریه کننده گانش همه عبادت است
 و زیارتش از نزدیک و دور و زیارت زواریش و آرزوی شهادت در رکایش
 همه عبادت است قرآن احکام چندی دارد چون وجوب احترام و ترک
 بجران و عدم مس بدون طهارت و اینکه او را در معرض مس و شراب و ناپاکی
 و حین نیز احکامی است موافق آن و لکن بآن عمل ننمودند بلکه تنگ حرقش کردند
 و او را نجاک و خون آلودند و دین خود را بقتل او فروختند و در عوض در اجماع
 معهوده گرفتند و بحیال حکومت ملک رمی که نصیب ایشان نکردید این امر
 بزرگ را مرتکب گردیدند قرآن کلام الله صامت است و حسین کلام الله
 ناطق قرآن کریم و شریف و مجید است و حسین کریم و شریف و مجید و شهید
 قرآن مشتمل است بر قصص و احوال انبیاء و پیان آنچه بایشان وارد گردیده از
 صدمات و حسین آیت آن قصص و حالات است بالعیان قرآن آیاتش
 بحسب ظاهرش هزار و شصت و شش آیه است و حسین بزخمهای بدنش
 منزله آیت است و بقولی چهار هزار بوده و اگر زخم بزرگم نیز بشمارند و زخمهای تنم
 مرکبان را نیز ملاحظه نمایند همان عدد آیات قرآنی رسید قرآن مشتمل است
 بر سیمصد و چهارده موضع و حسین صد و چهارده زخم شمیر داشت قرآن
 مشتمل است بر اجزاء و سوره و سطوره و کلمات و حروف و نقاط و اشعار و
 حسین بر بدنش بود سطرها از شمیر و کلمات از اثر نیزه و نقاط از اثر تیغ قرآن
 چهار قسم است طول یعنی سوره های طولانی چون بقره و آل عمران و متین که هر یک
 صد آیه هستند تقریباً و متانی که از اینها کوتاه ترند و مفصل که بعد از سوره حمد آید
 بنا بر قولی و حسین نیز چهار قسمت شد سرش بنیز با سحر شام رفت و جسد در
 کربلا مقیم بر خاک بود و خونش بر بال مرغان و شمشیر بر طائفه و صغار مفصل آخر
 بدنش متفرق در صحرا قرآن سی جزو است که هر یک را دو نصف نموده شصت

پا رو گویند و نمیدانم در بیان تبصیق این وصف چه گویم مترجم گوید مراد آنست که بدن
 انجناب آنقدر پاره پاره بود که بحساب نمی آمد اسفندی علیک یا ابا جند الله قرآن را خواند
 بچند قسم یاد نموده است که بقدر سی و دو اسم میرسد و همه آنها بحسب صادق است
 مثلا قرآن مبارک است چنانچه فرموده است و بذا ذکر مبارک و خداوند موضع
 تکلم باموستی را شجره مبارک نامیده و شجره زیتونه را در آیه نور مبارک نامیده و عیسی
 را مبارک خواند و آب باران مبارک نامیده و شب قدر را مبارک خواند
 و حسین در وحی بلا واسطه مبارک نامیده شد در آن حدیث عجیبی که سابقا ذکر شد که
 فرمود مبارک است این مولود بر او باد صلوات و برکات و رحمت من قرآن
 شفا و رحمت است برای مؤمنین و حسین شفا است از امراض باطنه و تبرئش
 شفا است از امراض ظاهره و او رحمت است از برای مؤمنین که بیشتر فوز بای
 ایشان با انجناب است قرآن نور است و حسین نور است قرآن روح است
 و حسین ریحانه رسول خداست و راحت است از برای خلائق قرآن حکیم است که بجهت
 میکند قلوب را بهدایت و حسین حکیم است که معاجبه کرد جمعی را بهدایت و جمعی را
 معاجبه نمود بشفاعت قرآن بشیر و نذیر و کتاب بین است و حسین بشیر و نذیر و
 امام بین است که جدا نمود حق را از باطل قرآن ذکر است از برای مؤمنین
 و حسین ذکر بود از برای پیغمبر خدا در تمام عمرش و از برای مؤمنین نیز قرآن در
 او است آیه الکرسی و آیه نور و در حسین است کرسی که معدن علم الهی است و در او
 آیه نوری است که خاموش نکردید در ظلمت شب و نه در خاک و خون قرآن شمل
 است بر آیات شفا و آیات رجا و آیات رحمت و حسین در او است آیات و
 صفاتی از برای شفا و اسبابی از برای رجا و طهتای نامیه از برای رحمت قرآن
 از برای آنست چاره نزل از اول وجودش تا وقتی که در بهشت مستقر گردید
 و بیانش آنست که قرآن شخص حسی است که از برای او نطق است و منازلی داشت
 که از آن نزول نموده و از برای شفا و رحمت و اول منزلش در لوح بود و

دوم قلب اسرافیل که ناظر بلوح است سیم قلب میکائیل که از اسرافیل تقی می نماید
چهارم قلب جبرئیل که از میکائیل می گیرد پنجم پلست المعمور در شب قدر هشتم نزولش
بالتام یک دفعه بر قلب پیغمبر در شب اول رمضان از برای اینکه خودش بدانند نزول
نه از برای تلاوت بر مردم بمقام نزولش بر انجناب از برای تلاوت بر مردم در
اول بعثت هشتم نزولش در هر شب قدر بر امام عصر نهم منزلش در کوه شهادت نهم منزلش
در زبانها یازدهم منزلش در کاغذ دوازدهم منزلش در دلها سیزدهم منزلش در
محشر که بصورت بسیار خوبی وارد می شود چهاردهم منزلش در بهشت و از برای
در جاتی است که کشف می شود بقاری بخوان و بالا رود رانها چنانچه این منازل از
بجمیع اخبار مستفاد می شود و تفصیل آن مقام دیگر می خواهد و برخی از آنها در کتاب روح
الجنات ایراد نموده ام و از برای حسین نیز چهارده منزل است در فضایل و جهاد
منزل در مصائب که بتوفیق الهی بیان هر دو را می نمایم اما منازل فضایلش
اول منزل خلقتش بود که قبل از امر خلق خلایق نوری بود مشتق از نور جبرئیل غلام
انپاء دوم منزلش در عرش بود و بچندین حالت که ای بعرضش طواف می نمود
و کاهی در بین عرش و کاهی بالای آن و کاهی حائل آن و کاهی پیش روی آن و
کاهی در ظل آن و کاهی گوشوار و زینت آن سیم منزلش در بهشت بچندین کیفیت
کاهی درختی بود و در آن و کاهی مژده درخت و کاهی گوشواره حضرت زهراء و کاهی
زینت بهشت و گوشواره بهشت و زینت ارکان بهشت چهارم نوری بود در صلب
طاهره پنجم نوری بود در ارحام مطهره خصوصاً در وقتی که نوبت حملش بحضرت زهراء
رسید که میفرمود چون حامله شدم بچین تخم جگر مرغ نبودم در شبهای تار
ششم در دست لعلای حوریه که قابله انجناب بود بمقام دیدن پیغمبر و از برای
انجناب در این منزل چند مجلس بود کاهی برگردن و کاهی شانه و کاهی دامن
و کاهی سینه و کاهی پشت و از برای هر یک کیفیت بود که در مجلس مذکور شد
چنانچه از برای اعضای پیغمبر بر حسب حسین منازل بود و منزل زبانش دهان حسین

بود که اورا شیر می داد و منزل اباهاش حلق آتشور بود که غذا بکامش می نهاد و منزل
 لبهای پیغمبر کاهی بر پیشانی حسین بود و کاهی بر کولش و اینها غالب اوقات
 بود و کاهی بالای نافش منزل هشتم سینه حضرت زهرا ع تم در دست حضرت
 امیر در وقتی که اورا بلند می کرد و نگاه میداشت تا حضرت رسول ص جمیع اعضا
 اورا می بوسید و می کریت عرض می کرد ای پدر چرا گریه می کنی می فرمود می بوسم
 موضع شمشیر را در هم دوش و کردن چیریل بود که مکررا بجناب را بدوش می
 گرفت بلکه کاهی خواهرش می نمود از پیغمبر که اورا با دوتا بدوش میکرد یا در هم
 منبر رسول ص خدا بود و آنحضرت کسی را بمنبر نبرد و بغیر از امیر المؤمنین که بجهت نصب
 خلافت در روز غدیر بان خود بمنبر برد و فرمود هر کس من مولای ویم علی مولای
 او است لکن حسین را بمنبر برد و نیز خود نشاند یا برد اما آن خود و فرمود
 مردم این است حسین ابن علی پس اورا بشناسید و بر همه کس تقصیل و بی خیال
 خدایش تقصیل داده پس خبر داد مردم را بقتلش و نفرین کرد بر قاتل و خائن
 پس اورا سپرد به امت از موجودین و غیر ایشان حتی بشما با هم سپرده است
 چنانچه از عموم کلامش مستفاد می شود پس مردم گریستند حضرت فرمود آیا
 گریه می کنید بر او و او یاری نمی کنید مؤلف گوید شما هم آیا این حدیث را می شنوید
 و گریه نمی کنید و آرام گرفته اید و از دهم سینه پیغمبر در وقت احتضار میزدیم قلب
 پیغمبر بود چنانچه همیشه میفرمود که حسین را در قلب من موقی است که از برای احیای
 نیت و حالت احتضارش هم در ذکر انجناب بود و می فرمود یزید را با من چه کار است
 خدا و او را مبارک نکند و در ذکر او بود تا روح شریفش از جسد مطهرش مفارقت ننمود
 چهار دهم قلوب مؤمنین است که از برای انجناب در آن قلوب محبت مخصوصی
 است که حضرت پیغمبر از آن تعبیر فرمود باینکه آن محبت کمون است در این
 ایشان پس هر که شخص مؤمن باشد شاید قلب خود را خواهد گفت صدق رسول الله و اما
 منازل مصائبش که مصائب منازل است پس آن نیز چهارده است اول منزل

اصلی که مدینه طیبه بود و او را بلجا نمودند بجا و بسیار بر او صعب بود پس شکایت
نمودند و عرض خدا یا معاشرت بنیمسب تو هستیم که ما را از وطن بیرون کردند و
شکایت بنیمسب کردند آنوقت که بنزد قبرش آمد از برای وداع و گفت منم حسین پسر فاطمه
تو مرا هست و اکنون دشمنان تو ضایع نمودند و دوم من ترش در مکه معظمه که محل امن بود و از برای
هر چیزی از انسان و حیوان و مرغ و وحش و درخت و علف و این حرم امان تمام
خوف انجناب گردید که خواستند او را در انجا بقتل رسانند پس از انجا کوچ کردیم پس
که کو فقه که در محلی میرسد او را تحویل می کردند از رفتن کو فقه و از یاری او امتناع می کردند
چهارم که بر آن نازل شد بقصد اقامت و توطن و فرمود بار بار فرود
آورید که دیگر از انجا کوچ نخواهیم کرد و پنجم در مکه رسید آن بود که هر وقت از قتال خسته می شد
آن مرکز می ایستاد و می فرمود لا حول و لا قوة الا بالله ششم مصرعش بود که در علم الهی از
برایش اختیار شده و در ظاهر آن باقی ماند سه روز یا چهار روز و بعد بطن آن زمین
قرار گرفت که قبر معظم انجناب است بمقام منزل سربارکش بود شب یازدهم محرم
در خانه خولی زیر اچانه یا شور در روی خاکستر چنانچه در السنه مشهور است که نور
نازل شد در تنور ششم منزل آن سر مجلس ابن زیاد در میان طبق پیش روی آن
لعین و او اظهار خوشحالی می نمود و تبسم می کرد و شاید این تبسم اعظم است از زدن
انجیران و زدن به پنی و چشمان شریف انجناب آه نهم منزلش کو فقه بالای دخت
دهم منزلش در مابین کو فقه و شام و کاهای بالایی نیره و کاهای در میان صندوق و در
هر شهر و بلد از آن سرمنو علامتی است یازدهم منزلش در دیر را سبب فزاین منزل
او را اگر ارام نمودند و با مشک و کافور او را مطیب کردند و تحیت و سلام گفتند و خوب
شنیدند چنانچه تفصیلش در مقام خود مذکور است دوازدهم منزلش در شام مجلس یزید
در میان پشت طلا که پیش روی او گذاشته بودند و همه مصیبتها بر انجناب در این
مجلس جمیع بود که از بیست مصیبت تجاوز است که بعضی در آن مجلس حادث شد
و بعضی در انجا تازه گردیدند و سیزدهم منزل او که بر در خانه نیرد او نزل نمودند و نهم

نیز می سخن این امانت نشد و با سرب برهنه پیرون آمد و فریاد کرد ای نرید این سرب پسته خنجر
 است که بر در خانه من آویخته نرید برخواست و او را پوشانید و بحکم خود برگردانید
 و گفت ای هندو چه کن بر سر زنده رسول خدا و بزرگ قریش پس امر کرد سر را بریز
 آوند چهاردهم منزلش بر در دروازه شام که آنرا بر اینجا آویخته بودند و این امانت
 آنقدر بزرگ بود که صبر را ماست حضرت سجاد عقیل آن نکردید و فریاد زد ای نرید
 حیانی کنی که سر فرزند فاطمه را بر در دروازه بلند تو آویخته و حال آنکه او و دیهیم
 است پس در این مقام صبر نکرد با اینک چون دید سر را در پشت نزد نرید که نشستن
 و با چوب خیزران اشار و بلب و دندان او می کرد صبر کرد و سخن نخواست و از برای
 جناب حین بعد از این منازل چون متسر آن کریم منزلی است مخصوص در مدفن
 و محشر بیست مخصوصی تا وقتی که منتهی شود منزل مخصوص در پشت در آن درجانی
 که جدش فرمود غیر سی با آنها که شهادت و اعلامی آنها آن است که در حدیث
 اشاره شده بآن که ملحق شد بختام انبیا است در منزل و درجه او خاتمه تفصیل آن
 در مجلس مذکور است مقصد سوم در آیاتی که در مرثیه انجناب نازل شد و آن چند
 آیه است اول در بیان محل و ولادت او است آیه و وصینا الانسان بوالدیه
 احساناً حلتها ائمه کراماً و وضعه کراماً و فصلا له ثلثون شهراً تا آخر آیه که در سور و احتفا
 است در کامل و بهار بسند های معتبر روایت شده که چون فاطمه طاهره بحین عالمه
 شد نازل کرد دید جبرئیل و عرض کرد ای محمد خدایت سلام میرساند و تو را بش
 میدهد بمولودی که از فاطمه متولد میگردد و امت او را می کشد عرض کرد مراحت
 نیت بمولودی که امت او را بکشند پس جبرئیل عروج نمود و نزول کرد و همان
 سخن را گفته و همان جواب شنید باز عروج و نزول نمود و گفت خداوند تو را
 بشارت می دهد باینکه امت و ولایت و وصایت در ذریه او خواهد بود پیغمبر تو
 راضی شدم پس حضرت بفاطمه پیغام داد کلمات جبرئیل را که اول گفته بود
 حضرت فاطمه همان جواب پیغمبر را داد بعد آن سخن آخر را که شنید راضی گردید

ولکن در صل و وضع با کرامت بود یعنی مخزون بود از برای کشته شدنش و بدست حمل
 و رضاعش سی ماه و از جمله دعایش این بود که اصلح لی فی ذریتی و اگر می فرمود و
 اصلح لی ذریتی تمام ذریه او امام می شدند و آنحضرت از بیچ زنی شیر نخورد و لیکن
 او را بخیر دست پیغمبری آوردند پس ابهام خود را بد بان او می گذاشت پس می بیند
 تاج کفایتش تا دو روز یا سه روز از غذا پس روئید گوشت او از گوشت رسول
 خدا و خویش از خون آنجناب و بیچ مولودی در شش ماه متولد زنده که مانند
 کرمی این زکریا و حسین این علی و بدانکه معنی کرم با آنست که اشاره بشد یعنی با خرن
 و تاسف و این قسم بود صل آنجناب و وضع او و پرستاری او و شیر دادن
 او و تربیت او و بازی او و ادخال سرور بر او از جدش یا پدرش یا برادرش
 یا مادرش و همه ایشان در وقت وفات خود بر آنجناب مخزون بودند و خوا
 در وقت مفارقتش از قلمگاه با کرامت و عزت بود چگونه کرامت و عزتی که به
 بیان نمی آید بلکه باند به و فوج و افعان بود که تمام دوست و دشمن از آن بگریه
 درآمدند آیه دوم در بیان خسرو ج آنحضرت از مدینه و آن این آیه است
 اُولَئِكَ الَّذِينَ يَتْلُونَ بآئَاتِهِمْ ظُلُومًا اِنَّ اللَّهَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِي اَخْرَجَ
 مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ چنانچه در جزئی از حضرت صادق علیه
 السلام منقولست که این آیه نازل گردید در شان علی و جعفر و حمزه و جاری شد
 در حسین بن علی یعنی اینکه علی و جعفر و حمزه را از دیار خود پیرون نمودند و ایشان را
 و ایشانرا کشتند بی گناه و بدون حق که موجب قتل ایشان باشد بلکه بجهت اقارب و حمید
 الهی و این حالت جاری گردید در حسین بن علی خاصی زیرا که آنجناب را پیرون نمودند
 از دیارشان بلکه از حسیع دیار با و از برایش در هیچ مکانی امان نبود حتی اینکه فرمود
 اگر در سوراج جانوران داخل شوم مرا پیرون خواهند آورد و مرا نخواهند کشت پس
 او را کشتند کشتن مخصوصی و ظلم بر او نمودند و بر او و اطفال و عیالش ظلم نمودند
 و در آنجناب ظاهر گردید قدرت بنصرت و یاریش بدست حجت منتظر عجل الله فرجه

آیه سوم در بیان کمی یا انشراح نازل گردید اَلَّذِیْنَ قَبِلْهُمُ کَفَّوْا اَیْدِیْکُمْ
 وَاقْبِلُوا الصَّلٰوةَ وَاتُوا الزَّکٰوةَ فَلَا کَیْفَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فُرِیْقٌ مِنْهُمْ یُجَاهِدُوْنَ
 النَّاسَ کَحَشِیَّةِ اللّٰهِ اَوْ اَسَدَ خَشِیَّةٍ وَقَالُوا وَتُبٰ اِلَیْهِمْ کَتَبْتُ عَلَیْهَا
 الْقِتَالُ لَوْلَا اَنْتُمْ اِلٰی اَجَلٍ قَرِیْنٍ در روایت است از حنبل بن زیاد و عطار که
 حضرت صادق سوال نمود از این آیه شریفه فرمود صدر آن در صلح حضرت امام
 حسین است و ذیلش در حرب امام حسین و خداوند نوشته بود بر انجناب قتال
 و بر تمام اهل زمین که با انجناب باشند علی ابن بساط گوید بعضی از حضرت باقر و
 کرده اند که فرمود اگر تمام اهل زمین در رکاب انجناب قتال می کردند البته همه کشته
 می شدند و در تفسیر عیاشی روایت کرده است از ادریس مولای عبدالعزیز بن جعفر
 از حضرت صادق و در تفسیر این آیه شریفه که فرمود کَفَّوْا اَیْدِیْکُمْ یعنی با حضرت امام حسین
 و کتب علیم القتال یعنی با حضرت امام حسین و اِلٰی اَجَلٍ قَرِیْبٍ یعنی وقت خروج
 قائم عجل الله فرجه آیه چهارم در مجمل بیان شهادتش و مکان و حالات آن آیه
 که بعضی چنانچه مروی است در حکایت حضرت زکریا و تفصیلش گذشت در عنوان
 مجالس آیه پنجم یا ایتها النفس المطمئنة اجعی الی ربک راضیه مرضیه از حضرت
 صادق مروی است که مراد در این آیه حسین است که او بوده است صاحب
 نفس مطمئنه راضیه مرضیه مؤلف گوید بیان این مطلب آنست که هر کس
 شناخت خدا را و دانست عظمت و شان او را دوست خواهد داشت او را
 و چون دوست دارد او را راضی خواهد بود به هر چه از جانب او وارد گردد و
 اصلا اگر ایتی و ترزلی در وجودش حاصل نشود بلکه در وقت نزول اشد
 مصائب طمانینه و رضایش شدید ترمی شود و مصداق این مطلب بکمال ظهور
 رسید در حضرت حسین چنانچه از عناوین سابقه و لاحقه معلوم گردد آیه ششم
 وَ مَنْ قَتَلَ مَظْلُوْمًا فَعَلْنَا لَوْلَیْهِ سُلْطٰنًا فَلَا یَسْرِفُ فِی الْقَتْلِ از حضرت باقر
 مروی است که مراد حضرت حسین است که او را بظلم شهید کردند و ولی او

حضرت قائم است مؤلف کویدظا هرایه شریفه حکمی است عام از برای همه مردم
یعنی کسی را که بظلم بکشد پس از برای ولی او است شرعاً حق قصاص بر قاتل
و اسراف نهند بکشتن غیر او و بنا بر این محسنی از برای ولی حضرت حسین
که قصاص نماند از قاتلش و لکن باید دید که قاتل انجناب نیرید بود یا
پسریا دیا پسر سعد یا شمر یا سنان یا صالح ابن وهب که نیرد بر آنحضرت
زد که از اسب بر زمین افتاد یا آن ملعونی که تیر سه شعبه بقلب مبارکش زد
پس فرمود بسیم الله و بالهدی یا غیر ایشان و تحقیق آنست که از برای آنحضرت
صد هزار قاتل بوده با لا استقلال حقیقه پس یک قاتل با لا استقلال نیرید است
چنانچه در اخبار با انبیاء ذکر شده است و دیگری ابن زیاد است چنانچه نیرید
گفت قلعه بن مرجانه و دیگری عسمر بن سعد بود که چون اصحاب پیغمبر او را
میدید در کودکی می گفتند این قاتل حسین است و دیگری شمر و دیگری سنان و خولی
زنده تیر سه شعبه و تشکی و غیرت و کریه و حقیقت امر آنست که خود فرموده
قلبت کمرو با یعنی کربت و عزن مرا کشته و از این جهت او را صاحب کرم
نامند پس همین لفظ اشاره است بسبب قتل آن بزرگوار بازمی گویم که از برای
کشته شدن مظلوم ما چند معنی است که همه منطبق است بر انجناب بطریق حقیقه
یک معنی اینکه کشته شده باشد در حالتی که مظلوم باشد یعنی تعدی بر او نموده
باشند و ملک و مال و اولاد و اصحابش را برده باشند بلکه همه اعضا و جوار
اش از ظاهریه و باطنیه بضرر تیز و تیغ و نیر و تشکی از دستش گرفته باشند
و حقیقت این صفت در انجناب بوده که از طعن سیوف و رماح تمام جوارح
و اعضای او غیر کشته بود حتی کلوی مبارکش در مال و عیال و اطفالش
دست تعدی کشودند و او را از بلاد او آواره نمود و تنها و پیکس بر خاک انداختند
و در این حالت او را کشته پس کسی که مصداق کلی این صفت است همان
حسین تنها است و از این جهت لفظ مظلوم که وصف است علم شده است از

برای او این است که در دعا وارد است انشدک دم المظلوم و در حدیث است
 که ترک کن زیارت مظلوم را راوی عرض کرد که کیست مظلوم فرمود مکرّمی را که
 او است حسین شهید کربلا معنی دوم مظلوم بودن در اصل کشتن است یعنی او را
 بکشند بدون حق شرعی که موجب ابا حق قتل او باشد مانند قصاص با حد یا افاد
 و اظہار افرادین معنی حسین است چنانچه خود فرمود و ای بر شما از من چه طلب
 دارید آیا کسی را از شما کشته ام پس می خواهید قصاص کنید یا مالی از شما گرفتار
 یا شریعتی را تبدیل کرده ام معنی سوم مظلوم بودن در کیفیت قتل است چونکه
 خداوند احسان را در هر معانی بیگو شمرده است حتی در کشتن قربانی مستحب است
 که کار در را تیر کنند و او را بدبجه نمایند و در پیش روی ابناء جنس نکشند و دست
 و پایش نه بندند و او را مثله نکنند یعنی اعضایش را جدا نکنند پیش از خروج
 روحش و او را آب دهند و هیچ یک از این احسانها را در کشتن آنحضرت
 مراعات ننموده اند بلکه در کیفیت آن ظلم کردند معنی چهارم مظلومیت بعد از
 کشتن است بسبب لباس و بقطع اعضا و پامال کردن و انداختن بر روی
 خاکهای کفن و دفن و این هم منحصر بانجناب است حتی اینکه آن جامه کتبه پاره
 را هم بر بدنش نگذاشتند معنی پنجم مظلومیت بحسب احوال مذکور است و همه
 در انجناب جمع بودند در غیر او آیه منقم در بیان انتقام از کشته و کان او در روز
 قیامت و این آیه است و اذ الموءودۃ شلت بائی ذنب قلت آنحضرت
 صادق مروی است که این آیه در شان حین نازل شد مؤلف گوید چون
 این آیه شریفه در سیاق وقایع عظیمه قیامت مانند تکویر شمس و آنکه انجموم
 و تیسر جبال واقع شده باید مراد از آن سؤال طلب بزرگی باشد که سبب
 انقلاب اهل محشر شود که شامل جمیع ایشان با و موجب خوف تمام خلایق
 گردد و سؤال از موءوده جاہلیت که دختر آن زنده در خاک دفن می گردند یا
 اینکه کنایه و تقصیری نداشته و ایشان را باین کیفیت می کشتند یعنی زنده دفن

میگردند هر چند امر عظیمی است لکن سؤال از شخصی که او را احاطه نمودند و بر او سخت
 گرفته و او را باین کیفیات که سابق اشارت شد کشتند با اصحاب و اولاد و اطفال
 البته اعظم است و شاید این وجه باشد در آنچه فرمود حضرت صادق علیه السلام فرمود که این
 آیه رحیم نازل شده و تحقیقش آنست که حقیقت موؤده حسین است با عیال
 و اطفالش روز عاشورا پیش از شهادت شان زیرا که زحمت موؤده بحس
 نمودن زیر خاک و جس نفس ایشان است باتشنگی و تنگی مکان و خوف مردن
 و همه ایشان از صبح تا عصر متصف باین اوصاف بودند و هیچ استراحت
 نداشتند پس ایشانند موؤده که سؤال می شود از ایشان که بچه گناه کشته شدند
 و بچه گناه باین کیفیت کشته شدند و بچه گناه اطفالشان باین کیفیت کشته شدند
 آیه ششم و فدیناه نیز عظیم و خبر است که مراد بفرج عظیم حسین است و وارد
 نیاید اینکه مقدمات باید اعظم از فدا باشد زیرا که باین سببیه است نه تقدیم و معنی
 آنست که ما فدا نمودیم او را یا آنچه فدا نمودیم بسبب فرج عظیمی که مقدر بوده در
 صلب او یا اینکه مراد این باشد که بمبدل شد فدا شدن او در راه خدا بفدائی
 بزرگتر از او این مرتبه عظمی که فدای راه خدا شدن باشد از برای حسین حاصل
 شد مقصد چهارم در بیان ثبوت ختم الیص سور حمد و بسم الله از برای جناب
 حسین پس می گوئیم سوره حمد ام الکتاب و حسین ابوالاظمه الاطیاب است
 سوره حمد کبریا طاعت است و حسین اباب شفاعت است سوره حمد
 وافیه است و حسین وافی با سبب منقذات است سوره حمد شافی است
 و حسین ترش شط است و خوش شفا بوده و چنانچه در قصیده دختر یهودی معروفه
 است و اشکی که بر او ریخته می شود شفا است که خاموش می کند آتشهای باطنی
 و ظاهری را که اگر قطره از آن در جهنم سفتد حرارت او را خاموش می کند چنانچه
 در حدیث است سوره حمد کافی است و حسین مجتبی است کافی است سوره
 حمد معادل قرآن است و حسین شریک قرآن و معادل قرآن است در

و دلیله گذاشتن پیغمبر سوره حمد سبع المثانی است چون بهفت آیه است و دو
 دفعه نازل شده و حسین از برای او خصوصیتی است که انجذاب دو مرتبه نازل
 شده است از آسمان و دو مرتبه صعود نموده پس روحش تزلزل نموده و وقت
 ولادتش و وقت وفاتش مانند باقی ائمه و انبیاء و جسد انجذاب را بالا بردند با
 فرو آوردند و این از خصایص انجذاب بود چنانچه در روایت است که
 چون آنحضرت را شهید نمودند و سر مبارکش را بینه کردند و بگونه بردند
 نازل شدند و آن جسد شریف را با بهمان حالت با آسمان نهم بردند و با صوفی
 علی در انجا نگاه داشتند و ابل آسمانها با و نظر نمودند که بخون آلوده است پس
 بر قاتلش لعنت کردند انگاه برگردانیدند او را بحالش در کربلا و در این امور
 حکمتهای خفیه است که فهم ما بکنه او نمیرسد و خدا عالم است بآن سوره حمد
 کسی او را بخواند و مؤمن باشد بظواهر و باطن آن خداوند او را عطا کند بهر ظرف
 حسنه که افضل باشد از تمام دنیا و حسین هر کس او را ذکر نماید و کبریه کند عطا
 کند خدا با و بهر اشکی حسنه که بیشتر از دنیا و ما فیها و هر کس او را زیارت کند
 خداوند او را بر هر چیزی که افضل است از تمام دنیا بسم الله عنوان هر سوره حمد
 آن است و حسین عنوان شهید او و سید ایشان است بسم الله در صد و
 چهارده موضع از قرآن او حسین صد و چهارده چیز دارد که همه اسباب غفرانند
 بسم الله مذکور می گردد در وقت نوح و نحر بجهت تکلیف شرعی و حسین ذکر می شود
 در وقت نوح و نحر و قتل بجهت استبداد قتل و نحر او از بر قتل و نحری چنانچه در
 حدیث نبوی مذکور است مقصد پنجم در مجامع صفاتی که متعلق است از قرآن
 بانجذاب در قرآن آیاتی است که از برای آنها اسماء و صفات و خواصی
 مانند آیه الکرسی و آیه نور و آیه تطهیر و آیات شفاء و آیات سجده و حسین در
 او است که هر سی رفع که شامل است همه آسمانها و زمینها را یعنی عالم او و در او
 است دو آیه یکی از سر مبارکش که تجلی نمود از برای جماعتی در راه شام و از

برای ندیدن ارقم در وقتی که آن سسر را از مقابل غرقه اش عبور دادند پس دید
 شعاع اورا که از روزه داخل گردیده و بتجرب کرد چون نظر کرد دید آن نور
 از سر انور انحضرت است و سوره که تلاوت می فرماید و یکی از بدن
 اطرش که امروز از رخ از طایفه نبی اسد در شب دید وقتی که آمد تماشای
 کشکان می گوید دیدم در میان آن مجلسی را که می درخشید مانند آفتاب و
 دیدم شیر می را که می آید در نزد آنجد می نشیند و در آنجناب است آیات شفا
 از برای امراض باطنیه و مجتلی و از امراض ظاهریه و در تبتش و در جسد
 انحضرت آیات اربعه بوده است که مانند آیات سجد شایسته است
 از برای تصور آنها شخص بر زمین بفتند و خود را بجاگاه آلوده سازد یکی از تیر
 سه شعبه که بر قلب شریفش رسد و از پشتش سر بردارد و دوم اثر نیز
 صالح ابن وهب مزی بود که بر تپه کاشش رسد و از اسب در غلطید و سوم
 اثر شمشیر مالک ابن یسیر بود که بر فرق بهار کش رسد و حمامه و کلاه پیش
 پر از خون نمود چهارم اثر شمشیری بود که بر کله می مطرش رسد و سر را از بدن
 جدا نمود ولی اثر آن از جانب غضا وارد گردید و اینها آیاتی است که لازم می
 کنند بر دوستان انجنات که در وقت تصور یا استماع آن ارکان وجودشان
 تزلزل شود و قاتشان خنم گردد و بر زمین بفتند و خاک بر سر کنند مقصد
 ششم در بیان یک یک از سوره قرآنی و آنچه از آن متعلق است بحضرت سید
 الشهدا و با اشاره یا بمناسبت یا بحسب باطن پیرایه ای که می بینیم که سوره فاتحه
 در مقصد سابق بیان شد سوره بقره در آن است اولی مراتب انجناب که
 آیه اتجمل فیها من یفسد فیها و یسکب الدماء باشد چنانچه در حدیث است که
 ملاحظه نمودند ملائکه واقع انجناب را در گردن بلا و انستند از ایچته اموری که
 ایشان را دالالت کرد و بر آن پس چنین نخی گفتند سوره آل عمران در وقتی
 که علی اکبر بسوی اعدا و روانه حضرت این آیه را تلاوت کرد آن الله صلی

آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین سوره نساء مشتمل است بر
 آیات دوم از آیات مراثنی انحضرت یعنی و المتخصصین من الرجال والنساء
 والولدان لا يستطيعون حيلة ولا ياتدون سبيلاً الا ظمروا افراداً اشخاص اصحاب
 و عیال و اطفال انجناب است سوره مائده از برای انجناب مائده بود
 مطابق مائده طعام و آن از آب که شرب بود که بجهت انحضرت و اصحابش نازل گردید
 بدون اینکه عرض کنند مانند حواریین انزل علينا مائده بلکه تمام تشکی و
 کرسکی و زخم و زحمت و کشته شدن را بر خود قبول نموده بودند و برایشان اوارا
 بود بیشتر از کوارائی هر طعام و شرابی و سوره اعراف انحضرت خود اعراف
 است بنا بر بعض تفاسیر و از جمله رجالی است که بر اعراف بنا بر تفسیر دیگر دانند
 حین معرفت مخصوصی است بیامی زوارش زیرا که از برای ایشان علامت
 مخصوصی است در روز قیامت چنانچه در خواص زیارت ذکر شد سوره انفاس
 حق انجناب و امه طاهرین است و ایشانرا منع نمودند از آن بلکه انجناب را
 از حق مشترک با بین جسمی مردم منع کردند بلکه از حق با بین جمیع حیوانات
 منع کردند که آب باشد که هر صاحب روحی در آن حق دارد حتی کفار و
 حیوانات سوره برائة هر چه در این سوره از آیات جهاد است تمام مطبق
 است بر جهاد اصحابش و در آنت آیه اشتری یعنی ان الله اشتری من
 المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و هر کسی در این بازار معامله کرده و لیکن آن
 جناب در آن معامله مخصوصی است که تسلیم شمن و تسلیم ثمن و نقل متاع وکیل
 و وزن و حفظ و بدل آن همه یک نحو خصوصیتی داشته که از ملاحظه مجموع خصایص
 ظاهر میشود سوره یونس از برای حسین از یونس سوره و صفت و سیرتی بوده در
 وقتی که بر روی خاک بایستن مجروح افتاد ولی بعوض شجره یقطین شمشیر و نیزه
 و بالی مرغی بوده سوره هود انجناب از این سوره آیات مخصوصه تلاوت
 نمود از وقتی که در میان میدان ایستاده و خبطه خواند این آیه را تلاوت کرد

انی اشهد الله واشهد وانی برنی مجتهد کون تا آخر سوره یوسف و در بعضی روایات
 است از طرق عامه که این سوره نازل گردید به پیغمبر تا تسلیه باشد از برای آواز
 آنچه جاری می شود در حسین سوره در حدیث است که هیچ ابری نیست که بر فرا
 و در دشته باشد مگر اینکه لغت می نماید قاتل حسین را سوره ابراهیم در این
 است قصیه ساکن نمودن ابراهیم ذریه خود را در وادی بی فرع و منطبق است
 بر آن کیفیت ساکن نمودن حسین ذریه خود را در کربلا و مطابق است کلم
 کردن ابراهیم با ایشان و وداع نمودن او تا کلم حسین و وداع او با بلستش
 که شک را بگریه می آورد سوره اسری از برای حسین معراج مخصوصی بود
 در کربلا از آنرا رواست اینکه کربلا معراج ملائکه شده است و پیغمبر در شب معراج
 باین زمین مرور نمود چنانچه در خبر است سوره کهف سر حضرت زمانی که بر نیزه
 بود از این سوره آیاتی تلاوت نمود چنانچه زید ابن ارقم شنید در کوفه این آیه را
 ام حبیب ان اصحاب الکف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجبا و جماعتی در شام
 شنیدند این آیه را انهم قسیه امنوا بربهم و اذناهم هدی و از برای اینها حکمتها
 است که ایشان بان البصرند سوره مریم در حدیث زکریا است که که بعض
 اشاره است بکربلا و هلاک عترت از ظلم نرید در حالت عطش با صبر و در
 حدیث دیگر است که مراد از مکانا قصیا و رقصیه و لا دست مریم زین کربلا است
 که حضرت مریم از دمشق بطی الارض و رانجا آمده و وضع حمل نموده و همان شب
 مراجعت کرد سوره طه در این سوره مناسباتی است با خاک انجناب موسی
 از طوز ناردید و با بلش گفت صبر کن سید تا از برای شما جوده بیاورم که
 گرم شود و حسین از کربلا نور دید و با بلش فرمود با من بیایید که خداوند خواست
 است شمارا اسیر به پسند و در سوره ی بعد از طه ایضا این مناسبات
 مخصوصه است چنانچه بعضی از آیات سوره قصص را در وقت خروج از زندان
 تلاوت نمود و بعضی آیات را وقت دخول که و بعض آیات از سوره

مؤمن را در وقت مبارک تلاوت فرمود و چون مقصود بیان نمونه بود
 تطبیق پس همین گفتار کنیم از تفصیل و اشار و نمایم بعضی از مناسبات شجره
 پس می گوئیم که آن سوره که در اول آنها حروف مقطعه است مانند طه
 و جویم و یس و ص و الم و الم و ق و ن از برای صور آنها در نفس تاثیراتی
 است و در آنها اشاراتی است بمطالب من حیث الحد و تاثیراتی در آن
 حروف است و اشاراتی با سماء افلاک و رموزی است که مصرفش مخصوص
 پیغمبر و ائمه است و حین در جسد انجذاب حروف مقطعه بوده است از اثر
 شمشیر پاک از برای آنها بیاتی بوده است فرادی و ثنائی و ثلاثی و رباعی و حکم
 و از برای هر یک سیستم مخصوصی بود و در آنها رمزی است از عالم تسلیم و
 رضا و دالت آن رمز بر ایمان کسی که از رموز حروف مقطعه قرائی مطلق
 و از این جقمه می بوسید انمواض را و می کریت سورهائی که در اوایل
 آنها تسبیح است مناسبت آنها با صفاتی که در انجذاب بوده است فی
 الجمله بیان شد در عنوان احترامات الهیه سوره المدثر باطن این سوره از
 انجذاب است چنانچه از معنی ظاهرش هم بیرون نیت و پیغمبر که در آن
 از اوست و او از مدثر است سوره نزل او است بخون خود که در ظلمت شب
 ضلالت پیا خواست و ظلمت را منکشف نمود و حق را واضح کرد و صاحبش
 نزل بود و بخون خود مانند اصحاب پیغمبر که در حق ایشان فرمود در روز اخذ
 ایشان را بخونها و رختهای خونین بهم پیچیده و دفن کنید که من بر ایشان شایم
 ولیکن از برای اصحاب حسین رختی بانی نکند استند بلکه با همان خونهای
 گشتند سورهائی که مبتد و نذمت دم باطن منطبق اند بر حسین و حالات او و
 شهادتش و روح و جسد و قلبش و بر اصحابش و حالات ایشان مثلا و
 الصفات صفا و الزاجرات زجر اخلاقیات ذکر منطبق است بر حسین و
 عکسش که صف کشیدند در جهاد و در وقت حمایت از او و در وقت ناله

که صف بستند و عقب انجناب و در وقتی که اجساد ایشان بر خاک افتاده بودند
 صف بستند بودند و سرهای ایشان بر نیزه صف بستند بود حتی اینکه در مدفن هم
 صف بستند اند چون که همه را در یک خفیه دفن کردند و الفجر و لیل عشر و شفع
 و الوتر و الیل اذ ایسر انجناب بخیر است بنور بدرایت و شبهای مصیبتش
 لیالی شش است و خودش با برادرش شفع است و خودش در وقتی که شهادت
 کردید و تراست و لکن و تر موتور و نفس مطمئنه که در آخر سرورده است روح انجناب
 است چنانچه تفسیر شده است در اخبار اهل بیت و الطور و کتاب مسطور فی القیامه
 مشهور و البیت المعمور و سقف المرفوع و البحر المسجور طور محل شهادت آن
 جناب است هم بنظر و هم بمعنی و کتاب مسطور بدن شریف بود و بیت معمور
 سر مطرش و بحر مسجور زمین گردان و میدان بلا است و النجم اذا هوی مطابق
 با وقوع انحضرت بر خاک و النجم نور صورت انجناب یا نور ایمان که با و
 ظاهر گردید و السماء ذات البروج فی الحقیقه انحضرت است زیرا که او است
 آسمان امامت که از برای آن نه برج است بلکه سیزده برج است و السماء و
 الطارق حسین آن نجم ثاقب است که نور او جمیع ظلمات ارضیه را سوراخ
 و مرتفع ساخت و الشمس و ضیحا شمس صورت انجناب است که با اینکه
 بخون و خاک انخسته بود باز نور او ظاهر بود و می درخشید و جسد شریفش در
 شبها نور میداد مانند آفتاب و الکملات طائفه ایست که بجهت امور آن حضرت
 نازل شدند و التارعات غرقار و اح مطهره انجناب و اصحاب اطیابش
 بستند و العادیات اسبهای ایشان است که در میدان شهادت جولان
 نمودند و قیامت تمامش منطبقی است بر قیامت اهل طاعت که در روز
 عاشورا بر پا گردید آن بود و افعه عظیمه و حاقه و ضاحقه و طامه گیری که بر تری
 داشت بر هر مصیبتی و آن بود قارعه که قلوب ابرار و فجار را در هم شکست
 و زمین متزلزل گردید و انست غاشیه آتشفشان آید قصه آنرا اذ السماء

انشئت اذ السماء انفطرت و زمانی که فرق مبارکش را شکافتند و اذ الشمس
 کورت منطبق است بر روز عاشورا که هم آفتاب در ظاهر منکف شد و هم قمر
 برج امامت و از برای هر یک از این مطالب مذکوره تفصیلی است که در
 کتاب روایات الجنات ذکر کرده ام و توره در از برای حضرت حسین
 ثابت شده است فضایل شب قدر چنانچه در خالص از منبه بیاید انهم سور
 اخلاص و انجانب ظاهر ساخت توحید خدا را و مخصوص گردید توحید خدا
 قلبیه که قطع علائق کرده بود و بالکلیه از جمیع ماسوی الله سور و عجز انجانب
 اظهار نمود انکار را بر اهل نفاق و از ایشان بیزاری جست سور و موجود
 در روایات خاصه و عامه وارد است که این دو سور و نازل شد بجهت حسین
 عنوان نهم در خالص انجانب نسبت بعبادت الله اکرام و در آن چند
 مطلب است اول اینکه انجانب است بعبادت الله حقیقه بدانکه خداوند
 متعال اجل است از اینکه در مکان باشد یا اینکه خانه و مسکنی داشته باشد
 چون جسم و جسمانی نیست و اینکه بعضی ائمه را خانه خود نامیده بجهت شرف
 خصوصی است از جهت اینکه محل عبادت اوست یا محل کثرت عبادت
 یا محلی است که عباد و مومنان بتوجه بعبادت او یا اینکه محاذی محل عبادت
 است یا محل نزول فیض است یا اینکه وصول بآن صعب است پس
 قصد قربت در آن بخلوص اقرب است و همه این صفات در مکه معظمه
 جمع است و بعضی آنها در مساجد موجود است و اینها بیت الله ظاهر
 هستند و اما بیت الله واقعی پس آنست که در حدیث قدسی وارد است
 که می فرماید کنجایش ندارد در آسمان و زمین و لکن کنجایش دارد در قلب
 بنده و مؤمن و خداوند وحی نمود بسوی داود که از برای من خانه خالی نمائ
 در آن ساکن شوم عرض کرد خداوند اتوا جلی از اینکه در مسکن سکنی نمائی
 وحی رسید که قلب خود را از برای من فارغ نمائ پس هر قلبی که بنا شد در او

عنوان
نهم

محبتی غیر از محبت خدا نیست بیت الله حقیقی و آن قلب مؤمن کامل است که
 از همه تعلقات و در آن فکر و ذکر بی نیست مگر از خدا و کا و جدی میرسد که نمی پند
 و نمی شود مگر از خدا چنانچه در حدیث قدسی است حتی اکنون سمعه و بصر و
 بنابر بعضی از معانی و چون این مطلب معلوم شد ظاهر می شود که بیت الله
 بزرگ حقیقی همان قلب حسین است که فارغ بود از برای خدا بفرایح حقیقی
 بخو که باقی نمانده بود در آن علاقه از غیر خدا حتی علایقی که منافات با علاقه
 مع الله نداشتند و قطع علاقه نمودن از شیئی بجهت خدا دلیل است بر اشتیاق
 علاقه الهی خصوصاً اگر علاقه شدید باشد و قطع جمیع علایق دلیل انحصار علاقه
 الهی است و تمام شریایع بنی بر همین است و تدین بدین مقدار قطع علاقه
 از مابوی الله است و در راه رضای خدا و درجات ایمان متخلف می شود چنانکه
 علایق شدة و ضعف و مقدار قطع آنها زمانا و کیفیت چون این مطلب ظاهر شد
 پس بدانکه جناب حسین هنگامی که متوجه او شد امر الهی که در صیغه امامت
 ثبت گردیده بود باینکه خود را بفروش در راه خدا همان قصد نمود امتثال آن
 امر را پس از اول خروج از مدینه الی ترو ل بکر بلا قصدش امتثال امر خدا بود
 بلکه قصد نمود جمیع مصائبی را که بر او وارد گردید همه بعنوان تقرب بسوی خدا
 پس همه آنها باینیت قربت و نوظین نفس بر او وارد شد حتی پاره پاره
 شدن اعضا را از اول امر نیت داشت چنانچه از مکه ظاهر می شود و کشته
 شدن اصحاب و اولاد و اهل بیت را در نیت داشت از مدینه چنانچه
 صورت واقع را بآدم سلمه نمود پس انجناب فارغ نمود تمام قلب خود را
 از تعلق بوطن بلکه جمیع اماکن و مسکن و از تعلق باموال حتی لباس و
 سلطه و راحت و ریاست و عیال و اطفال و اولاد و اخوان و عشیره
 و اصحاب پس همه را پیش انداخت و فارغ نمود قلب را از تعلق بمشایع دنیا
 حتی آب بلکه یک قطره آن مختصر می دهند بلکه گذشت از سر و بدن و اجراء

آن از اتحوان و گوشت و خون و صورت و سیئت و ترکیب آن حتی تک
 گذشت از صورت قلب مسنوبی و از بهجه آن که خون قلب است در وقتی
 که تیر سه شعبه زهرالود بر آن وارد شد و خون از وجاری کردید پس می گرفت
 آن خون را بر سر و محاسن خود می مالید چنانچه در زیارت است که انجناب
 مآبه خود را در راه رضای تو داد پس چون انجناب قلب ظاهری خود را با مآبه
 اش و جمیع علایقش داد پس خالص گردید قلب معنوی از برای خدا و فارغ
 گردید از جمیع ماسوا پس گردید بلیت اللہ حقیقی تحقیقی و نبود در آن غیر از خدا پس
 مردم است که حج کنند این بلیت اللہ بشرط استطاعت و از این تحقیق ظاهر
 گردید سرانجه وارد شده است در خبر که هر کس حسین را زیارت کند چنانست که
 خدا را در عرض زیارت نموده مقصد دوم چون آن بلیت اللہ حقیقی تعظیم نمود بلیت
 اللہ ظاهری را بنحو مخصوصی پس خداوند هم از برایش خصایص کعبه را قرار داد باطل
 تفصیل آنست که آنحضرت روز جمعه شعبان وارد مکه گردید و در آنجا بود تا موسوم
 حج پس از برای حج یا عمره تمتع پس خبر رسید باو که نیرید پلیدی نثار سلطان
 بنی امیه را فرستاده است که انجناب را بجایه شهید کنند و لشکری با عمر ابن سعد
 العاص روانه کرده که آنحضرت را علانیه بکینند پس حضرت احرامش را بعمرو
 مفرد تبدیل نموده در روز ترویبه یا عرفة غم خسرو چ نمود محمد ابن حنفیه چون
 خبر شنید شبانگاه بجدتش مشرف گردید و عرض کرد ای برادر فردر و سؤفا
 کوفه بر شما نخی نیست و تحقیق که دانسته رفتار ایشان را با برادر و پدر بزرگوار
 و می ترسم که با تو نیز فردر و مگر کنند و وفا بوعده خود ننمایند و اگر در اینجا باقی
 مسر زو محترم خواهی بود و دست تعاری بد امان جلال تو نرسد حضرت فرمود که می
 ترسم که نیرید پلیدی در اینجا مرا بجایه کشد و باین سبب احترام خانه کعبه شکسته گردد
 عرض کرد پس برو بطرف یمن یا بیض نواحی صحرا که در اینجا ایمن خواهی بود فرمود
 تا ملی در این امر می کنم پس در وقت صبح حضرت امر بر جیل نمود چون شنید بجد مست

مقصد
دوم

آمد و زمام نایه را گرفت و عرض کرد شما و همه نمودید که در این امر تامل فرمای
 پس چرا باین تخیل روانه می شوی فرمود چون تو رفتی رسول خدا بنزد من آمد
 و فرمود برو که خدا خواسته است ترا کشته بینند محمد استبرج ع نمود و عرض
 کرد پس چرا این زمان را همراه خود میبری و حال آنکه از برای شهادت
 میروی فرمود خدا خواسته که ایشان را اسیر بینند و باز فرمود ای برادر
 اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین داخل شوم هر آینه مرا پیرون
 میآورند و می کشند و بعد عبد اللہ بن زبیر و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ
 بن عمر بخدش آمدند و هر یک سخنی از منع گفتند حضرت جواب فرمود این
 زبیر را باید کشتیم و این جماعت خانه خدا بسبب من شکسته شود و این عمر را باید
 بی اعتباری دنیا و قضیه قتل یحیی و کشته شدن انبیاء بنی اسرائیل و این
 عباس را جواب داد باینکه حضرت پیغمبر مرا امری کرده است که باید طاعت
 نمایم پس همه ایشان تسلیم نمودند و وداع کردند و گریستند و این عمر خواہش نمود که
 بپوشه موضعی را که پیغمبر گمربوید پس حضرت ناف مبارک را کشود و عبد اللہ
 بوید و گریست و حضرت بطرف عراق روان شد مؤلف گوید که ملاحظه نمایم ایام
 بزرگوار را که چگونه مراعات نمود احترام کعبه را و راضی شد که آن صدقات
 برو وارد شود ولی نزد یک خانه خدا نباشد که بی حجب و تنگ آن شود و بسبب این
 احترام آن امام محترم از کعبه نمود و بدین معنی خالص و کرامات کعبه را از برای
 او قرار داد پس خوب است که آن فضایل و کرامات را بشماریم و اشارت بآن
 نمایم و آن در بادی نظر پنجاه فضیلت است اوّل کعبه اول خانه ایت که از برای
 مردم قرار داده شده و حسین چون از پیغمبر است و پیغمبر اول مخلوقات است
 و او حسین بانور جدش و پدرش و مادرش و برادرش پیش از خلقت زمین و آسمان
 بوده پس اول پستی است که قرار داده از برای مردم و از برای ملائکه و از برای
 جمیع مخلوقات دوم آنیکه در کعبه است که افضل مواضع است و حسین در کعبه ملا

است که بمقتضای حدیث مفاخرت اشرف از کما است سوم بنام خلیل خدایت
وحسین گوشت و خویش از گوشت و خون حبیب خداست که اشرف افضل
است و چهارم مبارک است پروار و مجاور بن و حسین صاحب برکات
الهی است که فیضهای الهی بسبب او بر خلائق میریزد پس جمعی بشهادت
در رکابش بهشت رفتند و گروهی بگریه بر او مستحی می شوند و برخی با قنات
غزایش و جماعتی بگریانیدن برو و طایفه تنباکی و فرقه بیاد آوردن از او
در وقت آب خوردن و بعضی بزیارتش یا با قنات زوارش یا دفن شدن
در تربتش و خواهانها از برکاتی که بسبب انتخاب بر مردم فایض می شود پنجم
سبب هدایت خلق است و حسین ایضا سبب هدایت است بلکه او
جان خود را فدای دین گردانید که بسبب قتل او ظاهر شد حقیقت دین
شیعه چنانچه در زیارت اربعین حضرت صادق می فرماید در حق انتخاب که
مجتهد خود را در راه خدا داد تا اینکه خلاص نماید بندگان را از کراهی و حیرت
ششم حرم کعبه را از چهار طرف محترم قسماً داد و حرام نمود صید آن را و
بریدن درخت و گیاه آن را و لقطه اش را که حجت پیدا کردن صاحبش و از رکاب
مدفن آنحضرت احترامی است از چهار طرف که تربتش را محترم نمود و خوردن
آن را حجت شفا بخویر کرد و هر کس که آن را یک فرسخ است یا چهار فرسخ یا پنج فرسخ
علی اختلاف الاخبار و بعضی پنج کرده اند تفاوت مراتب فضیلت و کمال است
علماء مختلف است در تحدید نسبت به واضح جواز اکل بعضی تربت حرم مطلق
تجویر کرده اند و بعضی تربت خود قبر و نواحی قریبه بان را که عرفاً خاک قبر و نسیه و
این احوط است و از بعض روایات ظاهری شود تحدید بیک میل یا چهار
میل یا بنقد ذراع و از برای خوردن تربت آداب و شرایطی است که در
مجلس مذکور است و از کثرت آن آداب بعضی را کما شده است که
بان در کمال صحت است و گویا شرطیه فمیده است و اظهار آنست که آنهم

از آداب است نه شرائط مقتضی محفل امن و امان است و بر کس پناه برد
خون او محفوظ می شود و قتلش جایز نیست و حسین نیز امان است و حلال
نیست خون کسی که با و پناه یزد لکن بنی امیه هم بتک حرمت خانه را کردند و
هم بتک حرمت انجناب را نمودند و کسانی را که با و پناه یزدند خون می کشند
حتی دو طفل صغیر را که یکی در دستش بود و از برایش طلب آب نمود تیرگی نمود
زدند و دیگری بالای سینه اش دستش را قطع کردند پس استغاثه بنمویش کردان
حضرت او را بسینه گرفت پس تیری با و زدند و او را کشتند بالای سینه اش
و کبوتران برج امامت را که بر او احاطه نموده بودند متفرق کردند یعنی دخترش
سکینه را از روی سینه اش کشیدند و برنجیر بستند و بر جهاز شتران سوار کردند
بستم کعبه قبله حبیب خدا بوده در نمازش که اشرف حالات و افضل عبادت
است و محفل توجه وجه انجناب است و حسین توجه قلب پیغمبر و ثمره فواد انشور و
ریحانه انجناب بلکه نفس آنحضرت بود چنانچه فرمود حسین منی و اناس حسین
بلکه قبله وجه قلب پیغمبر بود که همیشه قلبش متوجه بوی او و در یاد او بود حتی در اثنا
خیمه یا در اثنا نماز که او را بردوش مبارک سوار نموده بود غم طواف کعبه بر نمی
است از ارکان اسلام بشمار استطاعت و کسی ترک آن نماید رکنی از ارکان
اسلامش ناقص است و زیارت حسین رکنی است از ارکان ایمان و در
حدیث است که تارک زیارت انجناب ناقص الایمان است و قاطع حرمت
رسول خداست و عاق انجناب است و شیعه نیست و اگر در پشت رود
همان خواهد بود و تارک حق است از حقوق خدا اگر چه مزاج کرده باشد و محروم
است از خیر و در خبر است که کسی یک سال یا دو سال بر او بگذرد و زیارت
نرود خطا خود را کم کرده و از خدا کناره جسته و از جوایز پیغمبر دور شده و بهم کعبه
مقناطیس قلوب است که همه دلها بسوی آن می آیند و بان مشتاقان در دور و
نزدیک و حسین مقناطیس قلوب شیعیانست که تمام امیل حاصل است

بسوی آنجناب و محبت او ممتاز است از محبت سایر ائمه بالوجدان و از آنجا
 هم متفاد می شود چنانچه در بجا و غیر آن روایت کرده است از مقدار این بود
 که ندی که حضرت رسول پیرون تشریف برد و در طلب حسین که از خانه پیرون
 رفته بود ندومن در خدمت آن حضرت بودم پس دیدم افغانی را که بر روی زمین
 بود چون احساس آلوده و م آنجناب نمود برخواست دیدم قاتل از تخیل بلند
 تر است و از شر خشم تر است و از دانهش آتش پیرون می آید پس مرا و همه
 را بود و ترسیدم پس چون نظرش بحضرت رسول افتاد باریک و ضعیف
 گردید و بمیان درسیما فی شد پس بنیست خدا ملتفت بمن شد و فرمود می دانی این
 افغانی چه می گوید عرض کردم خدا و رسول بهتر می دانند فرمود می گوید حد خدا که
 مرا باقی گذاشت تا اینکه نگاهبان فرزندان رسول خدا شدم پس در میان
 رطهار و آن شد ناگاه دیدم در آنجا درختی است که پیش ندیده بودم و بعد از
 آن روز هم ندیدم و اندرخت سایه انداخته بود بر حسین پس حضرت رسول
 نشست در میان ایشان و سر حسن را برداشت و بر ران مبارک گذاشت
 بعد سر حسین را برداشت و بر ران چپ خود گذاشت آنجا و زبان مبارک را
 در دهان حسین پدیدار شد و عرض کرد یا ابرو و باره خواب رفت
 و همچنین حسن پدیدار شد و یا ابرو گفت و خواب رفت عرض کردم گویا حسین
 بزرگتر است حضرت فرمود بدرستی که از برای حسین محبت مکنونه است
 پس چون بیدار شدند ایشان را بدوش مبارک برداشت تا آخر حدیث
 بسیار مفصل است یا زویم در آنجا مقام ابراهیم که اثر قدم ابراهیم بر سنگ
 باقی است و حسین مقام حبیب خداست که در مبارکش در چند عضو او
 اثر نموده و آن پیشانی و کتوی مبارکش بود که از اثر بوسه پیغمبر همیشه می
 درخشد و اگر مقام بدن طلیل در نزد بلیت است پس تحقیق که مقام حسین
 کتف پیغمبر و پشت و سینه آتشور بوده و اگر کسی شمع در آنجا رو آمارد و آنجا

دید که پنجه بکاهی انجناب را بردوش مبارک نمی گرفت و راه رفت و کاهی که
خوابیده بود بالای سینه می نشاند و در سجده بر پشت مبارک سواری شد پس
سجده را طول می داد تا او میل خود فرود آید و از اینها معلوم می شود چه قدر محبت
و علاقه داشته است بحسین که احدی را یا احدی چنین محبت و علاقه اتفاق نیفتاد
و خواهد افتاد و از دهم آن برای کعبه کرامت ظاهره قرار داده که کبوتران از مالک
آن عبور نمی کنند و بر دیوار آن نمی نشینند مترجم گوید حقیر هنگامی که مشرف
به بیت الله چند روز مواظب این مطلب بودم و در مطاف نشسته نظیر کبوتران
داشتم میدیدم در حالت شدت طیران چون بجاذبی دیوار بیت میرسیدند
منحرف می شدند و بطرف دیگری می رفتند و از بالای خانه عبور نمی کردند ولی
این حکم مخصوص کبوترانست نه مطلق طيور چنانچه مؤلف فرموده انتی و از
برای همین نیز کرامت ظاهره بود که آب قبرش بستند قریب می شد و آب
با و احاطه نمی کرد و کاه با بطرف قبر می رفتند و وقتی که موکل بدست
بیت سال امر نمود بخرش آن قبر شریف و محو آثارش حتی اینکه حکم کرد بش نمودن آن
قبر منور را پس دیدند جسد شریف را کانه در ان ساعت دفن شده پس آن را بجا
گذاشتند و آب بر آن بستند پیش رفت و کاه و انرا بسوی او حرکت دادند
پیش نمی رفتند و می دیدند جماعتی را که تیر بسوی ایشان می اندازند و اگر اینها
تیری بمبت آن جماعت می انداختند تیر بر می گشت و بصاحبش می خورد و بی
طیور بر بدن شریفش واقع گردیدند انهم بجهت شرفیش بود تفصیلش آنست که در
روایت وارد است که چون انجناب را شهید کردند و بدنش را بر روی
خاک گذاشته رفتند مرغ سفیدی بنزد آن جسد شریف آمد و پروبال خود
را بچون انجناب آلود و پرواز کرد پس دیدم مرغان چند می در سایه درختان
باغ و بستان آسوده اند گفت ای مرغان شایسته است که شما بعیش مشغول
باشید و حسین در زمین کربلا بر روی خاکهای گرم افتاده باشد و خون از رگهای

اور دان است و سرش را بر نیزه نمود و پایش را اسیر کرد اند و در شهر
 می گردانند آن مرغان پرواز کردند و بکمرها آمدند و دیدند آن بدن بی سر را که بر
 و کفن بر خاک افتاده باد و با کرد و خاک بر آن ریخته اند و هیچ کس زیارتش نمی
 آید مگر و خوشش صحرا و نوحه گری ندارد مگر خنسیان و تمام عرصه صحرا از
 نور آن بمن روشن است پس نوحه و ناله آغاز نمودند و خود را با آن خون
 مطهر نمودند و هر یک بطرفی پرواز نمودند از آن جمله مرغی بسوی مدینه طلیعت
 و بر قبر حضرت رسول طواف نمود در حالتی که خون از پرهای او می چکید
 و فریادی کرد آگاه باشید حسین را در کربلا کشتند و زخم نمودند و مرغان را دور
 او جمع شدند و دختر پیوید بیرکت آن خون مطهر که از بالش می چکید شفا یافت
 و ظهور خاکی که کنایه از اسبان مخالفین است بر آن بدن شریف یافتند
 بخو که زبانه را بر می تقریر نه عقرت بنات الاعوجیه بل درت مایست
 بها و ما ذی الطبع اعوج اسمی بود است و اولاد آنرا بنات الاعوجیه
 می نامید و اند و معنی آن بیت آن است که بریده بادی آن اسبان آید
 و انتقد که حرمت بزرگی بایشان هتک شد و چه عمل شنیعی را بایشان
 مرتکب گردیدند سیردهم کعبه را مطاف خلایق قرار داده و ثواب آن
 بسیار است نسبت بشو طها و کاهما و فضیلت زیارت حسین بر آن چند
 صنف است چنانچه در عنوان زیارت ذکر شد چهاردهم کعبه را مطاف
 ملائکه قرار داد چنانچه در خبر است که جبرئیل با مررب جلیل کعبه را بنا نمود
 و قبل از آن خیمه از بهشت نازل گردیده بود و نصب شده بود بر توحه ای
 که ملائکه بنا نموده بودند پیش از خلق آدم در مقابل ضراع که در مقابل بیت
 المعمور است و او مجادی عرش است و بهشاد هزار ملک همراه آن خیمه
 می نمودند پس چون جبرئیل بنای بیت نمود آن ملائکه بر و آن طواف نمودند
 و آدم و حوا نیز طواف کردند هفت شوط و حسین نیز مطاف ملائکه بود در وقتی

که نور بود و شفیع ملائکه بود چنانچه از قضیه صر صایل و در داسیل ظاهر می شود که حضرت
رسول حسین علیه السلام بروی دست گرفت و در حق ایشان دعا کرد و فطرس کجا هوارد
او پناه جست و جبرئیل و میکائیل خدمتش در مسجد و مکانات فطرس است
که سلام و صلوات زوارش را با و میرساند و قبر انجذاب مطاف ملائکه محل
زیارت ایشان است و در این عمل چند صنف هستند یکی آن چهار هزار ملکند
که تولید و بخار آلوده در اطراف قبرش همیشه مشغول گریه هستند و با استقبال
زوار می روند و عبادت ایشان و تشییع جنازه ایشان می کنند و ایشان
همان ملائکه اند که در روز عاشورا بجهت زیارتش آمدند و وقتی رسیدند که آنحضرت
شهید شده بودند پس مأمور گشتند که به آنجا بمانند و گریه کنند تا زمان رجعت
از یاوران او باشند و اسم رئیس ایشان منصور است و دیگر بقصد هزار
ملکند که موکلند بقبر انجذاب و بر او صلوات می فرستند از روز شهادتش تا زمان
قیام حضرت قائم غیبت اند فرجه و دیگر چهار هزار ملکند که وقت طلوع فجر نازل
می شوند و گریه می کنند تا وقت زوال پس صعود می کنند و چهار هزار دیگر نازل
یشوند و گریه می کنند تا طلوع فجر و دیگر ملائکه شب و روزند و ملائکه حفظ اعمالند
چون نازل میشوند بر زمین بسوی جای میروند و با ملائکه آنجا مصافحه می کنند و بالهای
خود را بر زواری مالند و دعا در حق ایشان می کنند با پیغمبر و علی و فاطمه و
حسن و ائمه چنانچه در اخبار وارد است و دیگر پنجاه هزار ملکند چنانچه آنحضرت
صادق علیه السلام می فرمود که ایشان هر روز گردند با انجذاب در وقتی که مشرف
بر شهادت بودند پس با آسمان غرور نمودند خطاب الهی بایشان رسید که شما
که شتید نفرزند حبیب من و او را می گشتند شما یا ریش نکر دید پس بروید و
نزد قبر او ساکن شوید و بخار آلوده تا روز قیامت و دیگر آنچه در خبر ائمه
است از حضرت پیغمبر که فرمود احاطه می نمایند با و از هر آسمانی صد هزار ملک
در هر شبانه روز بر او صلوات می فرستند و تشییع خدامی نمایند و استغفار

می کنند از برای زوارش و می نویسند اسمهای کسانی را که بجهت تقرب بخدا و رسول
 بنیارت می آیند و اسماء ابا و ایشان و عشایر و بلادشان را و مهر می زنند بر پیشانی
 ایشان از نور عرش خدا که این است زیر قبر بهترین شهداء و فرزندان بهترین انبیاء
 پس چون روز قیامت شود نوری از آن مهر ساطع گردد که چشمها را خیره نماید
 و بان شناخته شوند چنانچه در همین خبر است که جبرئیل بحضرت رسول گفت که
 گویا می بینم تو را ای محمد که در میان کوه میکائیل باشی و علی در پیش روی ما
 باشید و با ما باشند ملائکه بسیاری که عدد ایشان بشمار روزنیا پدیس بر چنینم کسانیک
 که اثر آن مهر در صورت ایشان است از میان خلایق تا آنیکه از احوال روز
 قیامت و شاید آن نجات یابند و دیگر در وقت هرنماز بمشاهد هزار ملک
 نازل می شوند تا قیامت نوبت ایشان نمی شود چنانچه در کمال الزیاده این خبر
 صادق نقل نموده پانزدهم کعبه از آسمان نزول نموده است چنانچه در خبر
 از حضرت صادق که خداوند نازل نمود کعبه را از آسمان و از برایش چهار
 در بود و در هر دری قندیلی از طلا آویخته بود مؤلف گوید اگر شرف کعبه
 آنست که از آسمان نازل شده پس حسین اشرف است که نوری بوده است
 پیش از خلق آسمانها بلکه لوح و کرسی از نور او خلق شده و بعد قتل او بر پیشانی
 بانو نهایش با آسمان بردند و با صورت علی در آسمان پنجم پدید آمدند که بر او
 اثر ضربت ابن الحکم ملعون و ملائکه آسمانها در انجا جمع شدند و بایشان نظری
 نمودند و در روایتی است که حسین در میان عرش است و نظری کنیز بجل
 شهادت و دفن و بنو او و کبری کنندگان چنانچه در خواص کبری ذکر کردیم
 شانزدهم کعبه معظمه و مجلل بوده است در جابلیت و اسلام بلکه از زمان آدم
 تا حال همیشه خلایق آن را احترام می کرده اند و بنیارتش می رفته اند حتی اهل
 و شرک و حسین معظم و محترم بود حتی در ترو دشمنانش چنانچه در خبر است که
 محبت حسن و حسین در همه قلوب هست حتی منافقین و کفار و این منتهی ظاهری است

از اخبار تکلم نمود انحضرت با ابوبکر و طلحه و عتیقه و از تکلم ابومعاویه و در شتی
 کردنش با او و با عمر و عاص و احترام ایشان انجناب را و وصیت کردن معاویه
 نیز بر رعایت حرمت انجناب و مکالمه عتیقه با آن حضرت در مسئله عیت
 بایزید و جوانی که بکروان داد چون او را امر بقتل انحضرت نمود و پیاده شدن
 سعد و قاص یا جمیع حاج و وقتی که انحضرت پیاده راه می رفتند در سفر که و
 این حرمت باقی بود تا روز هاشور که ابن سعد ملعون حرمت انجناب را
 ضالع نمود و وقتی که آن مظلوم از اسب بر زمین افتاد آن ملعون سوار شد و
 امر نموده نفر سوار شوند و اسب بر بدن شریفش تبازند و بنفد هم کعبه باقی است
 مادامی که آسمان و زمین باقی است و آن از اعلام دین است و قبر حسین
 نیز چنین است چنانچه از روایت ام ایمن ظاهر می شود و بیجه هم جایز است
 از برای مسافر که نماز را تمام بخواند در مسجد الحرام که محیط است بکعبه تا بر
 اظهر و اشهر و این حکم در حایر حسین نیز جاری است و در تحذیر حایر خلافت
 ابن ادریس گفته است که مراد مقدار نیست که سوره شهد و مسجد بر آن احاطه
 نه سوره بله دلیلش آنست که حایر معنی زمین پستی است که آب در آنجا نماند
 و این قول فخر ریشخ مفید است در ارشاد زیر که همه اصحاب را در حایر
 دانسته بجز حضرت عباس و دلیل دیگرش احتیاط است چون این قدر را
 مورد اجماع دانسته و شهید گفت است که در همین موضع بود که آب بکروان
 ایستاد و پیش نرفت و در زمان متوکل و بعضی گفته اند حایر تمام صحیح است
 و بعضی اقتضای نموده اند بر همان زیر قبه منوره و بعضی حرم و رواق و قلمگاه را
 داخل دانسته اند و مرحوم مجلسی راه گفته که ظاهر در نزد من آنست که مجموع
 صحیح قدیم از حایر است نه آنچه زیاد شده است در زمان صفویه و استدلال
 کرده است باخباری که منضمون آنها آنست که چون داخل حایر شوی بپای
 و بگو و عائی را ذکر کرده پس قدری راه برو و بایست و رفت تکیه کن پس

با است مقابل قبر و بگو باز قدری راه برو و بگو پس دستهارا بلند کن و بگذار
 بر قبر چون از آنها مستفاد می شود جایر وسعت دارد و این قول قوت دارد
 و احوط اقتضای بر حرم مطهر است نوزدهم کعبه طواف گاه تمام انبیاء است
 از آدم تا خاتم چنانچه از اخبار متواتره مستفاد می شود و این معنی از برای
 حسین نیز ثابت است بم نسبت بید شرفش و بم نسبت بسرم مبارک
 و بم نسبت بقبر مطهرش بلکه در خبر است که اگر کسی در شب نیمه شعبان
 آنحضرت را زیارت کند مصافحه نمایند با او صد و بیست چهار هزار غنیمت
 و از کعب الاخبار مروی است که هیچ پیغمبر نبوده است مگر اینکه زیارت
 کرده است زمین کریمه را و گفته است که در تو مدفون خواهد شد و برج است
 و تفصیل آن را محل علاقه است بمستم خداوند زینت داده است کعبه
 را بحجر الاسود که یا قوتی بوده است که از بهشت نزول کرده و از شیر سفید
 تر بوده آنرا ثمرس کفار و فساق سیاه شد و حسین زینت بهشت است
 بلکه زینت عرش است چنانچه در حدیث است از جناب پیغمبر که بهشت
 سؤال نمود از خداوند که او را زینت دهد پس وحی رسید که زینت و آدم
 از کان توراج حسن و حسین پس بهشت از خوشحالی بخود بالید مانند عروس
 و بسیار مسرور شد و در خبر دیگر است که چون روز قیامت شود عرش
 خدا را با تمام زینتها زینت کنند پس بیاورند دو منبر که بلندی هر یک
 صد میل باشد و بگذارند در بین و بسیار عرش و حسن و حسین بر آن منبر
 بر آیند و خداوند عرش خود را بایشان زینت دهد مانند کوشوار که در
 کوش زمان موجب زینت ایشان باشد و از جمله فضایل حجر الاسود آن
 است که می شاق خلایق با و سپرده شده زیرا که او اول ملکی بود که
 اقرار نمود بآنچه خداوند از خلایق می شاق آنرا گرفت و محبت او بمحمد و
 آل او از همه کس پیشتر بود پس خداوند او را جوهری کرد و بسوی آدم فرستاد

و مونس آدم بود و چون آدم بکلمه آمد آن جوهر را بر گردن خود گرفته بود و مخفی
 نیست بر کسی که آن میشتاق که شرافت حجر الاسود بآن است اقرار بخدا
 و پیغمبر و علی و حسن و حسین و ائمه بوده است پس شرافت بسبب حسین
 است بنیت و یکم از برای طواف کعبه لازم است نماز کردن در نزد مقام
 ابراهیم بجهت احترام خانه خدا و جیب خدا دو رکعت نماز شکر نمود در وقتی
 که متولد گردید و آن نافله مغرب مقرر شد و همچنین در وقت تولد امام حسن
 و این سنت جاری شد تا روز قیامت پس هر کس نافله مغرب می کند از
 کانه من باب شکر وجود ایشان و احترام ایشان است و در روایت دیگر
 است پس معتبر از حضرت باقر که در شب معراج نمازهای یومیه ده رکعت
 ده رکعت مقرر کردید که هر نمازی دو رکعت بود و چون حسین متولد شدند
 حضرت رسول هفت رکعت من باب شکر اضافه نمود پس خداوند بهم
 ایضا کرد و نماز هفده رکعت مقرر شد بنیت و دوم کعبه نور میدادند
 آفتاب و ماه تازمانی که قایل با پیل را کشت پس کعبه باین حالت شد
 که هست چنانچه در روایت حضرت صادق است و در روایت دیگر
 در موضع کعبه یا قوت سرخی بود که نور آن می تابید تا حدود حرم مؤلف
 گوید که اگر کعبه نورانی بود و حال نورش بر طرف شده پس بدرستی که
 حسین نورانی بود که صورت و پیشانی او می درخشید و به این حال
 بود تا وقت شهادتش چنانچه هلال بن نافع می گوید که در عسکر عمر بن سعد
 بودم ناگاه شخصی فریاد کرد که بشارت تورا ای امیر اینک شمر حسین را
 کشت پس باین صفین رفتم دیدم آنحضرت مشغول جان دادن است
 پس قمی بخدا هرگز ندیده ام کشته همچون آغشته که چنین نورانی باشد و نور
 صورتش شریفش را مشغول نمود از فکر کشتنش و در آن وقت طلب آب
 می نمود و اگر نور کعبه از اثر نور یا قوت بوده که تا حدود حرم می تابید پس

بدرستیکه تمام صحرائی که بلای دوشید از نور تجلی الهی که بر شجره مبارکه واقع
 شد زیرا که اگر که بلای همان وادی امین است و بقعه مبارکه که موسی در آن
 نور آبی را مشاهده نمود و آن نور با فاق آسمان و اقطار عالم رسید و نصیب
 بدن انجذاب احد از شهادتش می درخشید مانند آفتاب چنانچه در روایت
 مذکور است بیست و سیم که ام القری است و حسین ابوالاُمّه النجباء
 و این فضیلت را خداوند بفرمود و در عوض شهادتش چنانچه در
 روایات وارد است بیست و چهارم کعبه سید بیوت است و حسین
 جوانان بهشت است و همه اهل بهشت جویند و این خبر بطریق شیعه و سنی
 متواتر است حتی عمر ابن الخطاب او را از پیغمبر روایت کرده بیست و پنجم
 با اینکه وادی بی ذرع است از اطراف و جوانب هر چیزی با نخا فقل می شود
 بدعا ابراهیم و از برای حسین ثمرات بهشتی نقل می شود چنانچه در روایات
 متعدده رسیده است از انجمله در بهار روایت نموده است از ابن شاذان
 از دادان از جناب سلمان که گفت بخبر مت حضرت رسول مشرف
 شدم و سلام کردم چون بخدمت حضرت فاطمه رسیدم فرمود ای سلمان
 حسن و حسین از شدت کرسسنگی گریه می کنند دست ایشان را بگیر و
 بر نزد جدشان پس دست ایشان را گرفتم و بنزد پیغمبر بردم فرمود چه
 می شود شما را ای حسین من عرض کردند که رسنه هستیم و بطعام میل داریم
 حضرت دعا نمود که خدایا طعام ده ایشان را و سه مرتبه گمرا کرد پس
 دیدم که یک دانه به بدست پیغمبر آمد که بقدر یک کوزه بر ری بود از
 کوزه ای که در بلد بصری سازند و از برف سفید تر بود پس حضرت آن
 را با انگشت ابهام دو نیمه کرد و نیمه بحسن و نیمه بحسین عطا نمود من آن
 نظرمی کردم و میل داشتم که از آنها بخورم حضرت ای سلمان شاید میل
 داری بخوردن آن عرض کردم بلی فرمود این طعام بهشت است و کسی

از آن نمی خورد مگر بعد از فسخ از حساب و از انجمله حدیث رطب است
 که حضرت حسین علیه السلام میل بان نمود پس طبعی از بلور حاضر شد که در آن رطب
 بهشتی بود و بر روی آن پارچه آرسندس سبز بود و این حدیث بسیار
 مفصل است و در بحار و جلاء مذکور است و از انجمله حدیثی است که در بحار
 روایت نموده از حسن بصری و اتم سلمه که حسین علیه السلام وارد شدند بر رسول
 خدا و جبرئیل در نزد آنحضرت بود پس ایشان در اطراف او گردیدند بجان آنکه
 وجیه کلبی است جبرئیل دست خود را حرکت داد مانند کسی که از کسی چیزی
 پس سببی و بهی و اناری آورد و بایشان داد روی ایشان از خوشحالی
 برافروخت و دویدند بنزد خود حضرت از ایشان گرفت و بوسید و فرمود
 بروید نزد پدر و مادر خود پس رفتند و بچیک از آن خوردند تا آنکه بنعمه
 بنزد ایشان رفت و همه با هم خوردند و هر چند از آن می خوردند بحال خود خود
 نمی نمود و بهین حالت بود تا زمانیکه حضرت فاطمه وفات نمود حسین فرمود
 که انا رفقو شد و چون امیر المؤمنین شهید گشت به منقود گشت و سبب
 بحال خود بود تا وقتی که آب را بروی ماستند پس چون تشنگی من غالب
 می شد او را بومی کردم اندکی تشنگی من ساکن می شد عاقبت چون تشنگی من
 نهایت رسید ندان بران شدم و یقین بهلاک نمودم حضرت سجاد می فرمود
 که این سخن را از پدر بر کو ارم شنیدم یک ساعت قبل از شهادتش و چون
 شهید گردید بومی سبب از محل شهادتش استشمام می شد و لی خودش
 نیافتید و این را آنچه در آن محل باقی است و بر کس از زوار بخوابد استشمام
 را آنچه آنرا نماید در وقت سحر زیارت رود که اگر از مخلصین باشد آنرا خواهد
 استشمام نمود بلیست و ششم از جمله احترامات کعبه آن است که حضرت اسمعیل
 موکل بر زمین است آن و پوشانیدن جامه بر آن بوده پس طواف عریضه بپای
 و تحف می آورند و مادر اسمعیل و زوجه اش جامه می رسانند و بخانه می آورند

و بعد حضرت سلیمان جامه بجهت کعبه فرستاد و همچنین سایر ملوک و حسین خلدون
 جامه از برایش فرستاد و حضرت پیغمبر بر او پوشانید چنانچه ام سلمه روایت
 کرده که دیدم حضرت رسول خدا جامه بر حسین می پوشانید که از جامه های دنیا
 نیست سؤال کردم که این چیست فرمود این هدیه ایست که خداوند از برای
 حسین فرستاده است و پودش از پیرامی نازک بال جبرئیل است و کاهی
 خود آنحضرت از مادرش جامه بجهت عیب طلب نمود پس رضوان جامه هدیه
 آورد بجهت او و حضرت حنظل و فاطمه بر ایشان پوشید چنانچه مشهور است کاهی
 از جدهش طلب نمود بجهت عید و خداوند هدیه فرستاد و جبرئیل او را سرخ رنگ
 نمود بخواهش آنجناب و کریت چنانچه حدیث آن نیز معروفست و کاهی آنحضرت
 طلب نمود اما جامه کهنه از برای عید و زینت بلکه از برای آنکه چون او را
 شهید نمایند و لباسهای نورابرند طمع در این جامه کهنه نکنند و بدینش عریان
 نمایند پس خواهرش زینب جامه کهنه آورد و حضرت چند موضع آنرا پاره
 نمود و خونهای حضرت آن جامه را رنگین کرد بهمان رنگ که جبرئیل جامه
 در عید رنگین نمود و خاکهای کربلا او را خاکی کرد و نیزه و تیغ و شمشیر بار بار
 نمود مع ذالک اسحق بن خویه او را پیرون آورد و بدن شریفش را عریان
 بروی خاک گذاشت آه بیت و هفتم اصحاب قیل چون اراده خراب
 کردن کعبه نمودند با پیل سنگ ریزه های جنم را بر فرق ایشان می زدند
 که از دبر ایشان پیرون می رفت و چون اصحاب کلب و خنجر یعنی بنی امیه را زد
 نمودند تخریب جانان را رسالت را بگشتن حسین خداوند هر چند زمان قلیلی
 ایشانرا مهلت داد بجهت مصالح چندی ولیکن بعد برایشان فرستاد جماعتی
 را که یک یک را گرفته با انواع غذا بهامذهب نمودند دست و پا بریدند
 و باتش سوزانیدند و بروغن زیت جوشانیدند و کشتند و بعد جدهش را
 سوزانیدند مانند ابن زیاد خودش باتش سوخت مانند اهلش بن است

و از حاجب این زیاده متقول است که گاهی صورت آملعون با آتش مشتعل
 می شد پس آن را خوا موش می کرد و نیزید شب را مست خوابید صبح دیدند
 که مرده است درویش سیاه شده و اسبابی که از حضرت بغارت بردند
 همه آتش گرفته مانند گوشت شتران انجذاب و عطریاتی که برده بودند از آتش
 و غیره چنانچه در مقامش مفصل است بیست و هشتم نظر نمودن بکعبه از برای
 کسانی که عارف بحق الله هدی باشند بسبب مغفرت است و موجب کثرت
 هموم دنیا و آخرت است و همچنین نظر بسوی حسین از اعظم عبادات بوده و
 پیغمبر خدا نظر بسوی او می نمود و گاهی که کمر سینه می کردید می فرمود بروم نظرت
 و حسین گفتم تا که سسکی من زایل شود و حضرت امیر هم عدا نظر با نجاب می
 کرد و لکن بحمد نظر با و سبب غلبه عز و کرمه ایشان بود و نظر بسوی قبر ان
 جناب عبادت است و اثرش نیز غلبه رقت و حزن است بر ناظر خصوصاً
 اگر نظر نماید بقبر فرزندش علی که نزد پای پدر مدفون است البته مخزون خواهد
 چنانچه همه اینها موی است بیست و نهم درج و اداست که هر درهم که در
 راه او صرف کنند هزار درهم محسوب می شود و این سنان از حضرت
 صادق سؤال نمود که در بهی که در راه حج صرف می شود هزار درهم است پس
 در بهی که در راه زیارت پدیرت حسین صرف شود چه قدر است فرمود حساب
 می شود هر درهم هزار هزار درهم تا ده مرتبه هزار مکرر کرد و رفع می شود
 از برای او درجات بهین عدد و رضای الهی از برای او بهتر است پس ام
 خداوند که را خلق نمود و او را حرم خود قرار داد پیش از حوالا راض
 و لکن در روایت است از علی بن الحسین که خداوند قرار داد زمین که بلار
 حرم امن و مبارک پیش از آنکه کعبه را خلق کند و آنرا حرم قرار دهد بیست و
 چهار هزار سال و چون زلزله روز قیامت شود بر داشته شود این زمین
 با تربت نورانی صافی و گذاشته شود در بهترین مواضع بهشت که ساکن او

نشوند مگر نبین و مرسلین یا فرمود مگر انبیاء الو العزم و آن زمین نور می دهد در
 میان ریاض بهشت مانند ستاره روشن در میان ستارها که نور آن بی
 راخته می کند و آن زمین نداحی کند هم آن زمین مقدس پاکیزه که در دشت
 شهدا و سید جوانان بهشت راستی و یکم که سخن گفت و تفاخر نمود بکر امتهای
 خدا و گفت گیت مانند من و حال اینکه خانه خدا بر روی من بنا شده و مردم
 از اطراف بجانب من می آیند و از برای کربلا برتری است بر او چنانچه مردمی
 که چون که تفاخر نمود و می شد بسوی او که بجای خود باش که فضل خانه که سبب
 فضل تو است در جنب فضل کربلا مگر بمانند سوزنی که در دریای فرو بر ندیش چقدر
 آب از دریای برمی دارد و اگر خاک کربلا نبود ترا فضیلت میدادم و اگر آن شخص
 که در اینجا مدفون نبود ترا و خانه را خلق نمی کردم پس بجای خود باش و تواضع
 و خشوع نما و بگویند بر کربلا و الا ترا بجهنم خواهیم انداخت باز می گوئیم که کربلا نیز
 تکلم نمود و مفاخره کرد در این نشانه و خداوند بر او در دگر دو یک مفاخرت
 در بهشت خواهد کرد اما مفاخرتش در این عالم پس وقتی بود که خطاب رسید که سخن
 کو و فضایل خود را ذکر کن پس گفت منم زمین خدا که مبارک و پاکیزه هستم خاک
 آب شفاست و فخر نمی کنم بلکه خاضع و ذلیل هستم از برای خداوندی که هر چند
 قرار داده و فخر میکنم بر زمینهای دیگر بلکه این کلام را من باب شکر آید و انمودم
 پس خداوند او را گرامی داشت بحیثی و اصحابش بسبب تواضع و شکرش پس
 حضرت صادق که هر کس تواضع کند از برای خداوند تعالی بلندش نماید و هر کس
 بلند می کند پستش سازد و اما مفاخره اش در بهشت پس در وقتی است که
 انرا بهترین روضهای بهشت و اعلی درجات آن قرار دهند و اندکند که منم
 خدا که پاکیزه و پاک و مبارک بودم که در برداشتم سید شهداء و سید جوانان
 بهشت راستی و دوم خانه یسیت عتیق است یعنی سالم شد از طوفان با طوف
 بآن شده است از قدیم الایام و حسین نیز بیت العتیق است که جایزش از

طوفان سالم شد و از جریان آب سالم و احترامش از قدیم الایام پیش از خلق آسمان
 و زمین بود و از آتش آزد است و سبب آزادی از آن است سی و سوم در
 کعبه جلیلیم است که سبب مجوذ نوب عباد است و سبب حسین همه کنایان گشته
 و آئینه آمرزیده می شود و شخص می شود مانند روزی که از مادر متولد شده می چنان
 در کعبه مستجار است که پناه بان میسرند از عذاب و حسین از روز تولدش مستجار
 بود از برای ملائکه و از برای خلائق تا روز قیامت سی و پنجم حجر اسمعیل در متصل
 است بکعبه و در انت قبرا اسمعیل و دخترانش و در مابین رکن و مقام قبر نقاش
 پنجم است که همه از کرسنکی مرده اند چنانچه در اخبار با ثور است و حسین قبر
 علی ابن الحسین متصل است با و و قبر نقاش و دو صدیق در پائین پای او است
 که همه گشته گشته شدند و در یک حفرو مدفون گشتند و حایر بایشان محیط است
 و در انجاد و بیت نبی و دو بیت وصی مدفون اند چنانچه در روایات صحیح است
 سی و ششم در اطراف کعبه چند مقام معظم محترم است مانند منی و مشعر و عرفا
 و صفا و مرده و در اطراف قبر حسین نیز چند مقام معظم است مانند قملکاه
 حضرت و محل قتل شهداء و علی اکبر چون سبب شرافت گمنی بواسطه آن است
 که محلی است که ابراهیم اسمعیل را خوا بانید بجهت کشتن و محل شهادت حسین و علی
 و عبداللہ و عباس و قاسم از آن اشرف است و اگر شرافت منی بسبب
 این است که محل فوج اضحی و هدی است پس محل فوج قربانیهای الهی که پنجم
 فرمود در حق ایشان که نداد است شهدای امت منسند اشرف از منی خواهد
 بود و شرف مشعر احرام بجهت آنست که ابراهیم در اینجا خواب دید که مامور است
 نیز فرزندان و مکانی که حضرت حسین در بیداری فرزندش را در آن کشته دید
 افضل خواهد بود سی و هفتم خداوند مقبر فرمود که حضرت ابراهیم مؤذن دعا
 بسوی خانه باشد پس اینجا بر مقام برآمد و ندا کرد که یا بسوی حج و مؤذن
 و داعی بسوی حسین چسبید خداست با مرا آبی که فرمود قل لا اله الا الله

الا المودة في القربى پس انجناب بر منبر برآمد و مکرر فرمود ای مردم من دو چیز نفیس
 یا سنگین در میان شما می گذارم کتاب خدا و عترت من و ندانمود بسوی یاری
 حسین و محبت او چندین مرتبه چنانچه حذیفه ابن الیمان روایت نموده که گفت
 شنیدم حضرت رسول را که می فرمود در حالتی که دست حسین را گرفته بود
 ایها الناس این است حسین ابن علی پس او را بشناسید بخدا قسم که او درشت
 است و دوستان او در بشتند و دوستان دوستانش در بشتند و خود
 انجناب نیز چندین مرتبه ندانمود و دعوت کرد مردم را بسوی یاری خود در راه
 و مکه و ماینه ما و در کربلا بطریق خطبه و استنصار و استغاثه و داعیه پس اجابتش
 نمودند پیاده و سواره و یارانش نمودند کسانی که ادراک فیض صحبتش را نمودند
 مانند شیعیان که از رومی گفتند شهادت در رکابش را و بعضی زوار و کیر
 کنندگان سی و شتم از احترامات کعبه معظمه فرستادن هدیه است بسوی او
 از کوسفند و شیر و تعظیم حسین از آن عظیم تر است که خداوند امر نمود اهل
 کعبه بچرخیدن خود را حجت انجناب بر پیش از آنکه اشک از دید او جاری شود چنانچه
 مروی است که روزی انعامی بچه آهویی هدیه از برای پیغمبر خدا آورد و عرض
 کرد که این را صید کرده ام و از برای فرزند تو حسن و حسین آورده ام حضرت
 قبول فرمود و دای خیر در حق او نمود و چون امام حسن در آنجا حاضر بود حضرت
 انرا با و عطا کرد پس ساعتی بعد حسین آمد دید برادرش بچه آهویی داد و با او
 بازی می نماید عرض کرد یا جدا برادر من بچه آهودادی و بمن ندادی و مکرر
 کرد این سخن را و پیغمبر خدا او را تسلی می داد و با او ملامت می نمود تا آنکه
 نزدیک شد بکریه افتد تا که صدای بامنی هوی از در مسجد بلند شد دیدند آهویی
 یا بچه اش داخل مسجد شد و از عقب ایشان کرکی است که ایشان را می رانند
 بسوی پیغمبر تا اینکه بخد مت آنحضرت رسانید پس آهوی سخن در آمد و عرض کرد
 یا رسول الله دو بچه داشتم یکی را صیاد صید نمود و بخد مت رسانید دیگری از

برای من باقی بود و بان دنجوش بودم و الا ان اورا شیر می دادم تا که صد
 شنیدم که شخصی گفت بشتاب ای آهو و بچه خود را پیغمبر برسان بشت
 زیرا که حسین در نزد آنجناب ایستاده و نزدیک است بگریه افتد و تمام ملائکه
 خود را بلند کرده اند از محل خجالت خود و اگر حسین گریه کند ملائکه مقربین بگریه
 می افتد و صدائی شنیدم که ای آهو بشتاب پیش از آنکه اشک بر صورت
 حسین جاری گردد و الا این گریه بر تو مسلط می گنم که تو را با چاه است بخورد
 پس اینک بچه ام را بخد مت آوردم از راه بسیار دور و زمین در زیر پای من
 پیچیده می شد تا اینکه بزودی بخد مت رسیدم و حمد می گنم خدا را که پیش از
 جاری شدن اشک بر صورت حسین اورا رسانیدم پس صدای تجسیر و تهلل
 از اصحاب بلند شد و حضرت از برای آهو دعای خیر و برگشت نمود و حسین
 بچه آهو را گرفت و نزد مادرش برد و همه سرور شدند پس و نعم خداوند تفر
 نموده است از برای حج بهترین ماههای حسام را و آنرا مخصوص حج گردان
 علاوه بر آنکه ایام سال را عمره قرار داد و از برای زیارت حسین نهمین
 وقت را معین نمود بلکه ابتدا نظر بر و از آنجناب می نماید پیش از آنکه نظر
 بابل عرفات کند علاوه بر اوقات شریفه که از برای زیارت بالنحوص
 مقرر نمود و با اینکه زیارت مطلقه را هم در تمام اوقات سال قرار داده
 چنانکه نماز در مسجد الحرام مساوی صد هزار نماز است بمقتضای اخبار و ذخیر
 که نماز در مسجد مدینه بهتر از هزار نماز است و در مسجد الحرام هزار مقابل نیست
 پس هزار نماز میشود و شعیب انرقوبی روایت کرده است از حضرت صادق
 که فرمود ای شعیب هیچکس نماز نمی کند نزد حسین مگر اینکه قبول میشود از او
 و از برای تو است بهر گنجی که در نزد آنجناب بجا آوری ثواب هزار حج و هزار عمره
 و عشق هزار بنده و هزار وقوف در سپیل خدا بانی هر سل چیل و یکم خداوند چپ
 کرده است بر قاصد کعبه که احرام به بندد و ترک مال و علاقه دنیا نماید از زن

و عطریات و زینت و سرمه و سایه و لباس و متجسس است از برای زائر حسین
 که بخار آلوده و کرسنه و تشنه و از عطریات و لذایذ اجتناب کند چهل و دوم
 محل تولد رسول خدا و علی مرتضی است و مدفن حسین محل زیارت رسول خدا
 امیر المؤمنین است در غالب اوقات سال چهل سوم مکمل شده ظهور اسلام را
 و جدا شدن مسلمین از شریکین و کربلا مبداء ظهور ایمان است و اقرار شیعیان
 از مخالفان این است که انرا ائمه الاسلام نامیده اند چهل و چهارم شمرده شده
 در اخبار از برای مکمل صد و بیست رحمت خاصه و از برای وسائل حسینی
 شمرده شده است زیاده از صد و بیست هزار رحمت خاصه چهل و پنجم
 محلی است که پیغمبر خدیجه مرتبه از آن بمحراج رفت از خانه ام بانوی یار شعبه
 مدفن حسین معراج پیغمبر بوده که در شب معراج بانجا رسیده از آنجا عروج فرمود
 و آن زمین معراج حسین است در روز عاشورا و معراج ملائکه است چهل و
 ششم که محلی است که حضرت خلیل مامور شد که در بهر عیال خود را تنها در آنجا
 بگذارد و برود و حسین نیز مامور شد که عیال خود را در کربلا حیران و تشنه و کرسنه
 و بی کس بگذارد و برود لکن خلیل عاقل بود در حق عیالش که خداوند قلوب خلائق را
 مایل نماید بسوی ایشان و از اثرات بایشان روزی کند و حسین عیال خود
 را در این زمین گذاشت و فرمود عیالی اسیری باشند و صبر کنند بر هر بلا که بر
 شما وارد میشود چهل و هفتم خداوند امر نمود اشرف مخلوقات را باینکه از کعبه را
 بپوشند و دست بآنها بزنند و این از همه فضایل کعبه بالاتر است و نظر آن از
 برای مولای مظلوم ثابت است زیرا که پیغمبر او را در بر می گرفت و جمع عیال
 او را می بوسید خصوصاً زیر کلو و قلب و چین و لبهای آنجناب را و همچنین که
 اسلام پیغمبر رکن عراقی و شامی را بالنحو صاسرار و حکمتها داشته همچنین که
 تقبیل و استلام پیغمبر اعضا و جوارح حسین را اسرار چندی است و از برای تکبیر
 تقبیل مواضع مخصوصه تیر اسرار و معجزات و اخبارات بوده اما تکرار

تقبیل کلوی مبارکش پس معلوم است و اما پیشانی پس شاید بجهت آنست که
موضع تنگی بود که پیشانی شریفش شکست و خون بر صورت انورش جاری
گردید یا موضع تیر است که بآن پیشانی زدند یا چون موضع سجود بوده و از
انجهت پیشانی محل ظهور نور مؤمن است چنانچه در روایت است و حسین در این
مقام خصوصیتی داشته که سجده اش سجدی مخصوص بیانش آنست که حالت
سجود خودش از جمله حالات تقرب بجد است صورثا و معناه در آیات و
اخبار دلالت بر آن هست و در جبر است از اقرب حالات عبادت بجد است
سجود است و از برای حسین سجود خاصی بود در وقتی که در درجات قرب
الهی ترقی می نمود از وقتی که از وطن خارج شد تا زمانیکه بحالت سجود پیشانی
مبارک بر خاک گذاشت بقصد سجود و دیگر سر بلند نکرد مگر بر سر نیزه چنانچه
از عبارت مذکور من القاء استفاد میشود پس از این جهت رسول آن پیشانی
مبارک را مکرری بوسید و اما بوسیدن قلب منورش پس سترش آنست موضع
تیره شعبه زهر آلوده که فی الحقیقه همان تیر سبب قتل انجناب شد و اما بوسیدن
لب و دندان او پس یکی از اسرار او ظاهر شد در وقتی که نیرید بن ارتقم گفت
ای پسر زیاد بر دار چوب خود را از این دو لب مبارک که من بچشم خود دیدم
که رسول خدا مکرری بوسید این لبها را چهل و هشتم کعبه هرگز بدون طواف گفتند
نیست نه در شب و نه در روز حسین تیر از روز شهادتش تا حال بدون روایت
از بشر یا ملائکه و یا جوش یا جن از اهل دنیا یا از غولم دیگر چنانچه در روایات
منقول است چهل و نهم خداوند امتحان نمود و است اهل عالم را انجناب مبارک
چنانچه حضرت امیر فرمود در خطبه اش آن را قرار داد در میان زمینهای تنگ
تنگ بی انتفاع که در اطرافش کوههای سخت و رملهای سیست و آبهای بسیار
کم و قریبای دور از هم است بجهت امتحان عباد و اما بلیت حقیقی یعنی حسین پس
کج امتحان عالمیان شد در وقتی که استغاثه نمود و زمانیکه از همه جانب

تر بود با حاطه و شمیر بای کشید و قتیروای بلند شده و قتیروای پیران و سنگها در
 اطرافش اغضای مضطرب و روهای زرد و چشمهای کور شده و ناله ها و غوغا
 و گشت های بخون آغشته پس همه مردم را امتحان نمود و امر فرمود بپارلش و
 اینکه دعوت او را اجابت نمایند تفصیلی که کیفیتش مذکور شد در باب
 زیارت پنجاهم خداوند تبارک و تعالی است طاعت ششم و من باب بیاض در
 بزرگی عقابش و از تبارک زیارت حسین با قدرت تعبیر شده است با اینکه
 غیر مؤمن است یا ناقص الایمان است یا اینکه شیعه نیست و عاقبت رزق
 خداست با اینکه زیارت آنحضرت از جمله سجدهات است و حج از جمله و حجاب
 است مطلب سوم در بیان تیرا که میزان ثواب زیارت آنحضرت را و ثواب
 حج بیت الله نموده اند بدانکه از برای حضرت حسین در فعل حج مدخلیت خاصی
 بوده است که خودش بیت الله است و از برای خدا چند حج مخصوص نمود
 که از سابقین و نه از لاحقین را چنین حجی واقع نیست و از برای هر یک از
 جهای آنجانب ترکیب مخصوصی و مناسک خاصی بوده است و از برای
 این بیت الله حقیقی صاحبان مخصوصی است که از برای هر یک مناسک
 خاصی بوده و ایشان جنس صنف اول انبیاء و ملائکه دوم شهداء و ستم
 اهل بیت آنجانب چهارم شیعیان نش پس در اینجا چند مقصد است اول
 در حج خود آنحضرت بدانکه آنجانب هشت تن حج نمود نوع اول آنکه بیت و
 پنج مرتبه حج کرد پیاده بعضی با امام حسن و بعضی جدا از او و در بعض جهای
 حاج سعد بن ابی وقاص بود و چون قافله حاج در بین راه عبور نمودند ایشان
 در حالتیکه پیاده راه می رفتند تمام حاج با امیر پیاده شدند و با ایشان
 رفتند پس سعد بن جهم است ایشان آمد و عرض کرد پیاده کی بمردم رحمت میدهند
 و سواری بهم با پیاده بودن شما دشوار است ثوبت که سوار شوی تا مردم
 سوار شوند و راه ایشان حاضر بود پیشاپیش می بردند ایشان را رضی نشدند

منصب
 سوم

و فرمودند که ما بر خود لازم کرده ایم که پیاده حج رویم و سوار نشویم و لکن از میان
 قافله بکنار میرویم تا برایشان سوار می دشوار نباشد پس از راه بکناری رفتند
 و حاج سوار شدند و نوع دوم حج قسبی باطنی بسی روحانی بود یعنی حقیقت
 اعمال حج که این اعمال ظاهریه غیاوین و دلایل آنهاست چونکه از برای احرام
 یک معنی قلبی است و همچنین از برای کنسدن جامه و پوشیدن جامه احرام و لبس
 کفتن و طواف و سفرو و قوف و تحریر و خلق و رمی بهرات و بلیتوبه منی روح و باطن
 و حقیقتی است که این صورتها بجهت آن حقیقت مقرر شده و تفصیلش در روایات
 اسرار حج مبین است و حسین جمع نمود باطن همه اعمال و حقیقت تمام مناسک
 و باطن جمیع ظواهر و روح اشباح این اعمال و حقایق صور آنها را در عبارت
 خود که بآن اتمثال نمود خطابی که نسبت بانجناب وارد شد و بود چنانچه بر
 شخص عارف بصیر مخفی نیست زیرا که روح اراده حج و مناسک آن مجمل مجرد
 نمودن قلب است و وداع نمودن با دنیا و راحت و ابل دنیا و تسلیم نمودن
 فضا و ترک علایق حتی لباس بدن و کشودن هر عقده با احرام و ایستادن بیک
 بعد از دیگری و طلب اذن نمودن و سعی کردن در خدمت مولود و دیدن بسی
 خدمات و دفع دشمنان و پیاد بردن باستان اقا و اتمثال آنها و از انجناب
 صادر شد تمام این حقایق او است کیسکه واقع گردید از او حقیقت حج حقیقی
 صریحا اشاره مانند مناسک حج پس انجناب خود مصور نمود مشارالیه اعمال
 و موجود ساخت در خارج نوع سوم حجی است که مکرر با آن احرام بست محل
 گردید پس اول احرام بست از برای تمتع و چون دانست که اگر آنرا تمام کند
 بخیله او را در حرم خدای کشند عدول نمود بجمعه مفرده و مناسک آنرا
 بجای آورد و محل شد پس احرام بست حج دیگر و این احلال و احرام از خصیصه
 انحضرت است و بیانش آنست که چون انجناب محل گردید از حجی که منادی
 ی او حضرت خلیل الله بود در وقتی که ندانند و عباد الله را که شتابید بر روی

حج پس جواب دادند و او را اثنی‌صی که در اصلا ب بود نه محرم کردی بجهی که منادی
 بسوی خداوند جلیل بود در وقتی که پیش از خلقت آسمانها و زمینها او را ندا
 نمود که ای حسین بفروش خود را در راه خدا و محل گردید از حجی که میقتاش مسجی
 شجره بود و محرم شدی بجهی که میقتاش شجره مبارکه است که ندای لا اله الا الله
 از آن بگوش موسی رسید محل شد از حجی که از احکام آن است کندن جامه و
 و پوشیدن دو جامه سفید و محرم شدی بجهی که احرامش کندن جمیع لباسهاست
 و پوشیدن دو جامه یکی از خون و دیگری از بخار صحرا محل شد از حجی که از جمله
 احرامش ترک خضاب ریش و دست و پا است بخا و محرم شدی بجهی که از جمله
 خضاب صورت و ریش و سر و تمام اعضا است بخون محل شد از حجی که باید در
 حال سیر در سایه نباشد و محرم شدی بجهی که در آن ترک سایه نمود در حال سیر و
 قوف و نوم محل شد از حجی که احرامش سربرینه کردن است و محرم شدی بجهی که
 احرامش سربریدن است محل شد از حجی که از جمله اعمالش اطعام طیور حرم است
 بکنند یا جو و محرم شدی بجهی که در آن جبه فواور اطعام طیور حرم نمود محل شد از حجی
 که در آن باید ترک نمود کافورا و محرم شدی بجهی که در آن ترک نمود سدر و کافورا
 بلکه آب قراح را نیز محل شد از حج تمتع و محرم شدی بجهی که هم عمره و تمتع و افراد
 بود و هم حج تمتع و قرآن و انسداد بود محل شد از حجی که اکثر عابدین آنرا یا
 آورده اند از زمان پیش از آدم بسی هزار سال و محرم شدی بجهی که غیر از آنجا
 چنان حجی نکرد و محل شد از حج اصغر و محرم شدی بجهی که محرم شد از حج ظاهری
 و محرم شدی بجهی ظاهری و باطنی محل شد از حجی که بسیاری از مردم مستطیع بسوی
 او هستند و محرم شدی بجهی که احدی غیر از آنجا را استطاعت آن نیست
 محل از حجی که خداوند بآن امر نموده است در قرآن که بر زمان پیمبر نازل گردید
 از برای همه جن و انس و محرم شدی بجهی که خداوند امر نمود بآن در رساله مخصوص
 بآن جناب که در صحیفه مهر شده بود بمهر طلا که آتش بآن نرسیده و آن یک صحیفه

بود از دوازده صیغه که جبرئیل بخدمت حضرت رسول آورد و آن رساله این
 بود که ای حسین! بفروش خود را در راه خدا و پیرون رو با جماعتی که از برای تپان
 شهادت نیست کمر با تو و جهاد نما تا گشته شوی محل شد از حجی که مؤذن آن
 ابراهیم خلیل بود با مر خدا و محرم شدی حجی که مؤذن آن حضرت پیغمبر بود و در وقتی که
 آمد نزد قبرش از برای وداع و شکایت حال خود نمود پس خواب او را در
 خواب دید و خود را در خواب دید که او را در بر گرفت و پیشانی او را بوسید و او را بوسید
 او را بخرج بسوی شهادت و خبر داد او را با آنچه بر او وارد می شود از مصیبت
 بلکه در بیداری او را ایضا امر کرد در مدینه زمانی که جابر با نجاب عرض کرد که
 بتراست که بانی امیه مصاحبه کنی حضرت فرمود نظر کردم دیدم رسول خدا
 خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی را که با و می گویند باین مضمون که ای جابر شک
 کن در امر حسین که او هر چه می کند امر خداست محل کردید از حجی که یک حج بود
 و بعد از فراغ از مناسکش شخص محل نمی شود و محرم شدی حجی که مرکب بود از
 پنج حج و هر چند از مناسک یکی فارغ می شد و از آن محل می کردید محرم بدیگری
 می شد و پان اجمالیش آن است که آنجواب محرم کردید از میتقات مدینه
 و تبلیه گفت مانند کلیم السدر وقتی که از فرعون فرار نمود و تلاوت نمود این
 را فخرج منها خائفًا تترقب قال رب نجني من القوم الظالمين در وقت خروج
 از مدینه تلاوت نمود این آیه را و لما تلقاه مدین علی ربی ان یهدنی سوا السبیل
 در وقت ورود بکعبه چون از مناسک آن محرم فارغ کردید و محل شد از آن محرم
 شدی حج حضرت خلیل که میگفت اتی ذاهب الی ربی سیهدين پس از برای
 آن تبلیه گفت و چون از مناسک آن فارغ شد محرم شد از خیمها و تبلیه گفت
 حجی که مخصوص خودش و اهل بیتش بود و چون از آن فارغ شد محرم شد از
 موقف و مرکز در میدان حرب و چون از آن فارغ کردید محرم شد از کعبه
 و تبلیه گفت حج مخصوصی بعد از جدا شدن روح از جسد مبارکش و از برای

هر يك از اين چهار مؤذن مخصوصي بود كه اذان گفت در آن حج باذان دعوت
 از براي امثال امر خاصي كه با آنجا بعلق يافته بود و در آن صحيفه مختصه بخود
 ثبت كرده بود و بيانش آنست كه اولاً شنيد اذان پيغمبر خدا را در حج او نش
 كه از قبر رسول احرام بان بست پس بسميه گفت و از مدينه پيرون آنگه چون
 مناسك فارغ شد در كه اذان دو مر شنيد پس بلبسه گفت و احرام بست و از
 مناسك آن فارغ شد عصر روز تا سوعا پس اذان نيم را در پيش روي خيمها
 شنيد از براي حج سوم كه سخت تر بود و از مناسك آن ظهر روز عاشورافا
 شنيد اذان چهارم را از براي حج اكبر يعني خطاب قائل حتى قتل يعني
 جنگ كن تا كشته شوي و مؤذن آن علي اكبر بود از زبان حضرت رسول پس بلبسه
 گفت و از موقف احرام بست و از مناسك آن فارغ شد در وقتي با سبريد
 بر روي خاك افتاد پس شنيد اذان پنجم را از براي حج پنجم و منادي بدون و اع
 خداوند متعال بود پس بلبسه فرمود از براي آن در نشانه و حج كرد آن حج را
 كه مخصوص بود با و و پيان تفصيلي اين چهار اذنت كه خوانستند از آنجا بپشت
 بگيرند از براي فرعون اين امت نيز يدين معاويه فرار كرد از مدينه و دست از
 وطن برداشت و با ترس و پيم روانه مكه شد پس بلبسه گفت تبرك بپشت و اظها
 مخالفت با قلت ناصر و علم بآنكه كسي ياري او نخواهد كرد پس احرام بست از براي
 مخالفت و مقاتلت و ترك بقيه و آمد بسوي مكه و دعوت مي نمود مردم را بوي
 حق و جهاد با بني اميه و چون از اعمال اين حج فارغ شد محرم شد حج خليل و احرام
 بست از براي آن در ميقات كه در روز عرفه حج قرآن و هدي آن مسلم بن
 عقيل بود و اشعارش كشته شدن مسلم بود در آن روز چون مشعر بود بمصيا
 حسين و اصحاب و اهل بيتش و مؤذن اين حج رسول خدا بود در خواب كه
 با آنحضرت فرمود در كه پيرون رواي حسين نيز را كه خدا خواسته كه تو را كشته
 به بند و زنا ز ابراهيم كه خدا خواسته ايشان را اسير به پند پس بلبسه گفت و سخن

کرد بلیک میروم خودم و اولاد و برادران و بنی اعام و خواص صحابه را از بری
 کشته شدن در راه تو پیرون میروم زنان و خواهران و دختران را از بری اسیری
 در راه تو بلیک اطاعت می کنم امر ترا که فرمودی پیرون رو با جماعتی که از بری
 ایشان شهادتی نیست مگر با تو پس حرام بست از محلی که از برای همه کس از
 بنی آدم و طیور و وحوش و اشجار و نباتات و کفا و مشرکین مامن بود و از برای
 انجذاب مامن نبود و احرام بست از آنست و هر کس در بیداری یا با انجذاب می بست
 او را می ترسانید و می گفت گج میروی که پیش رویت بغیر از شمشیر چیزی
 نیست بلکه هوا تف غیب در هر منزل ندا بگشتن او میدادند چنانچه در منزل خیر
 خواهرش زینب شنید که در نصف شب با تفتی ندا میداد بخدا شکر که مضمونش
 آنست که این جماعت را اجلشان می کشاند پس نقل از برای برادرش کرد
 فرمود خواهر هر چه مقدر شده است خواهد شد و در خواب هم خوف از برایش
 حاصل می شد حتی آنکه روزی از خواب بیدار شد و گریست فرزندش علی
 عرض کرد از برای چه گریه میکنی ای پدر فرمود در خواب دیدم که شخصی می
 گفت این جماعت میروند و اجل ایشان را می کشد عرض ای پدر مگر ما بر
 حق نیستیم فرمود چرا بلکه ما بر حقیق و بحق انگیزی که باز گشت خلایق بسوی او است
 عرض کرد پس باکی از مردن نداریم و حرام بست از امید یاری خلق
 هر چند کاهی طلب یاری می نمود بجهت اتمام حجت بود و احرام بست از امید
 زندگانی چنانچه بعروبن بود آن فرمود در وقتی که آنحضرت را ترسانند از
 مخالفت بنی امیه فرمودند بر من مخفی نیست و الله مرا نخواهند گذاشت مگر
 اینکه این دل خون شده را پیرون آورند پس شروع نمود در مناسک این
 حج و احرام بست از جمیع اماکن و بلاد و سعی نمود بسوی صفای کربلا و
 رحل خود را در آنجا گذاشت از برای وقوف پس احرام بست از طعام
 و از آب و شروع نمود در تمام مناسک آن که پیرون رفتن بسوی جهاد بود

طواف نمود بلیت الله را وسی نمود پس وقوف نمود در مرکز خون چنان وقوفی
 که احدی از عباد الله نکرد و پس از برای او بود حقیقت عرفه و شعر پس
 رمی جمرات نمود و بحالات ثلثش که تفصیل آن در باب شهادتش مذکور است
 پس آمد بمنی نه از برای تراشیدن سر و فرج پدی یا نحو آن بلکه از برای
 بریدن سر و قربان نمودن نفس برب و نحر و بیتوته را سه شب با نجام رسانید از
 ایام تشریق و بعد از اتمام مناسک این حج و محل شدن از آن محقق شدند
 از معدن عظمت و کبریا بومی حج اعظم که قسم نهم بود از جهای انتخاب که
 احدی از متقدمین و متأخرین را چنین حجر میزدند و اذان این حج از جانب
 خداوند متعال بدون واسطه بود یعنی خطاب یا ایها النفس مطمئنه رحیمی
 ربک را ضمیمه مرضیه و مخاطب حسین است بمقتضای روایات و آن
 جانب است نفس مطمئنه و وقت احرام تا بین حج عصر عاشورا بود بعد از نماز
 روح از جسد شریفش و میقاتش قلکاه بود و اعمال این حج بلیبیه بود از برای
 دعوت الهی نه مانند بلیبیه دیگران بلکه بلیبیه مخصوصی بود که از آن تعبیر
 شده است بعبارت راضیه مرضیه زیرا که انتخاب با وجود انمصائب
 عظیمه نفس مفارقت نمود از جسد بطریق رضانه بطریق صبر بلکه با نهایت
 رضاحتی اینکه در آیه شریفه صفت راضیه را مقدم داشته است بر
 مرضیه و از آن نکته دقیقی کشف می شود بعد از تامل پس بعد از بلیبیه
 خود را انداخت پس جامه را انداخت حتی جامه احرامی که در حج سابق
 پوشیده بود بلبی دو جامه دیگر پوشید که از باد پای صحرا و خون شریفش
 بافته گردیده بود پس ترک نمود زینتها را حتی انگشتر پس برهنه نمود میسران
 و بهمین برهنگی باقی گذاشت تا بعد از موتش مانند محرم پس از بدن جدا نمود
 پس در آفتاب بدون سایه پس سه شب بیتوته نمود پس ترک کرد عیال و
 اولاد و تمام اش را پس بروج مبارک ظاهر گردید چنانکه احدی قبل از انتخاب

طواف نکرده یعنی ببلیت المعمور پس سعی نمود بر سر منورش از صفای کبریا
 کوفه و از کوفه بشام و از شام بدینه و از اینجا با آسمان و از اینجا بصفای کبریا
 پس ذکر خدا کرد بتلاوت قرآن در چندین موضع پس احرام بست
 از برای سرانورش نه از سایه تنها بلکه از کد اشستن بر زمین هم بر
 که گاهی بر نیره بود و گاهی بر درخت و گاهی بر دروازه دمشق و گاهی بر درخت
 نیریدلی در این حج احرام از خضاب نداشت بلکه احرامش بخضاب بدن بود
 بخندین خضاب و خضاب محاسنش بخضابی و صورتش بخضابی و سرش
 بخضابی و از آن محل نکر دید بلکه فرمود بهین حالت ملاقات خدا خواهم نمود
 و مقصودش ملاقات محشری بوده زیرا که آنجا محشر می شود در حالتیکه
 بدنش خون الوده است و خون از رگهای گردش جاری است و تخمین
 در این احرام اجتناب ننمود از صید و حوش و طهور بلکه همه و حوش را
 صید نمود و قید کرد و تمام شب تا صبح کردنها را کشیده بود و ندب بوی
 آن جسد شریف و بر او نوحه و گریه می نمودند و طهور آنیر صید کرد که بر جسد نورانی
 بی افتادند و بالهای خود را بخون منورش الوده نموده با طراف می بردند
 خاتم چون محقق شد اختصاص حضرت حسین کج خصوصاً این حج آخری که
 عبادت نشده است خداوند بمانند آن پس عجبی نیست که قرار دهد خدا بر
 زیارت آنجا را معادل حج و عمره زیرا که اجر مزور است کج این
 حج خاصی است که بجا آورد و تعجبی نیست از مضاعف بودنش بحسب خصوصیت
 زیارت تا اینکه برسد بصد هزار و هزار هزار تا اینکه هر قدمی یا کاجی این مقدار
 عجب نیست که بزیار عطا شود اجر حج کردن یا پیغمبر خدا یا با امام عصر عجل الله فرجه
 و از مضاعف بودنش و ایضا عجب نیست که عطا شود بزیار اجر نود حج پیغمبر را
 که همه اینها اجر حسین است لا غیر مقصد دوم در حاجیان مخصوص با حضرت آ
 طالع و انبیاء و سایر خلق از رجال و نساء اما رجال پس اول ایشان حضرت

خدام انجناب در ایام حیاتش چنانچه در روایت است که اسرافیل مغفرت
 کرد و جبرئیل که من حامل عرش و صاحب صورم و اقرب ملائکه به ششم بخدا پس
 جبرئیل گفت من این وحیم و صاحب قذف و خف و صیحه و زلزله به ششم پس محاکمه
 کردند بسیارگاه الهی پس وحی رسید که ساکت باشید که بغزت و جلال خودم
 قسم از شما بهتر خلق نموده ام عرض کردند چگونه و حال اینکه ما را از نور عظمت خود
 خلق فرمودی پس نظر نمودند بساق عرشش دیدند که نوشته است لا اله الا
 محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین پس بخواست کشیدند و جبرئیل مبادرت
 نموده عرض کرد خداوند اتورا قسم میدهم بحق ایشان که مرا خدام ایشان
 قرار دهی پس دعایش مستجاب شد و خدام ایشان شد و لکن خصوصیتی
 در خدمتش بود از برای حضرت حسین که گاهواره او را حرکت می داد
 و ذکر خواب از برایش می گفت و این اشعار را می خواند ان فی انجته بهمن
 لبن لعلی و لزمراء و حسین و حسن کل من کان حجاباً لم یدخل انجته من غیر
 فتن و از میوه های بهشتی و حل آن از برایش می آورد و لباس او
 را رنگ می کرد و تغزیه او را بسوی جدش می آورد و گاهی ترنیش را می
 آورد و بعد از پیغمبر نازل شد که بجهت امر انجناب چنانچه از حضرت سجاد
 روایت شده است که چون حسین شهید شد دیدند شخصی را در میان لشکر
 که فریاد کرد با و گفتند چه میشود ترا گفت چگونه فریاد نکند و حال اینکه رسول
 خدا ایستاد و گاهی نظر بر زمین می کند و گاهی بسوی شما و می ترسم نفرین کند
 بر اهل زمین و منم در میان ایشان بلاء شوم پس جمعی متنبه شدند حضرت
 سجاد فرمود که آن شخص جبرئیل بود و اگر ماذون می شد چنان صیحه برایشان
 می زد که تمام ارواح ایشان از اجسادشان مفارقت می نمود و لکن ایشان
 عملت داد و ایام غیر از جبرئیل از ملائکه پس خدام بسیاری مویکل یا موران
 حضرتند از انجمله آنها می که تربت او را از برای جدش آوردند و آنها می که بجهت

تنبیت یا تعزیت و آند و غیر ایشان که از تضاعیف روایات استفاده
 می شود صنف دوم انصار آنجناب بودند که نازل شدند در چند مورد و او
 در خارج مدینه النوقی که حضرت بر او افتادند چند فوج از ملائکه با او ملاقات
 کردند که بر مرکوبهای بهشتی سوار بودند و در کمال ایشان صر بها بود پس سلام
 کردند و عرض کردند ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش بدرستی
 که خداوند ما را بیاری جدت فرستاد در موطن بسیار و اینک بیاری
 تواند ایم حضرت فرمود میعاد ما باشد بقعه من است که در آنجا شهید می شوم و من
 می کردم چون بانجا رسیدم بنزد من بیایید عرض کردند ای حجت خدا امر کن ما را بهر
 خواهی اگر از دشمنی می ترسی بهر او تو پیایم فرمود کسی را بر من راهی نیست تا بقعه
 خود برسم دوم در که چنانچه و اقدی و زرار و بن صالح نقل کرده اند که ملاقات
 نمودیم حسین را پیش از اینکه بسوی عراق رود بسه روز و خبر دادیم او را باینکه قلوب
 اهل کوفه با شما و شمشیر ایشان بر شما است پس اشاره نمود بسوی آسمان در بای
 باز شد و نازل شدند ملائکه بسیاری که عدد ایشان بحصر نمی آمد پس فرمود اگر در خلا
 اجر شما است و تقدیر الهی بود باین لشکر با ایشان مقاتله می کردم و لکن بطریق
 یقین میدانم که مصرع من و مصرع اصحابم از آنجا است و احدی نجات نمی یابد
 از قتل مگر فرزندم علی سیم در کربلا و وقتی که امر بر او سخت شد ملائکه آمدند بخدمتش و
 نصرت و ظفر بر او نازل شد پس حیرت و باین نصرت و باین ملاقات خدا پس
 نمود لقاء الهی را صنف سیم ملائکه هستند که مشغول خدمات آنجنابند در نزد قبرش
 و از برای ایشان اعمال و مشاغل مختلفه میباشد و ایشان چندین فرقه هستند فرقه
 اولی آنها ای هستند که پریشان و بخار الود مجاور قبرش می باشند و کار ایشان
 گرد بر آنجناب است و ایشان چهار هزار و یکصد و دوم شغلشان استقبال زوار
 و مشایعت و عبادت میضی و تجنیز موتا شان می باشد سیم بر قبرند امی کنند صحیح
 که ای طالبان خیر بیایید بسوی کرامتهای خدا تا از پشیمانی امین شوید چهارم بنروار

خطاب کنند بعد از مراجعت خوش بجال توای بنده خدا که غنیمت بردی و سلامت
 یافتی و خدا ترا آمرزید پس عمل را از سر کیر پنجم زوار و کیریه کنند و بر او هستند که می بیند
 و بالا میروند و ایشان نیز چهار هزارند و هر روزی ششم صلوات می فرستند بر او و در
 هر شبانه روز صد هزار ملک بمقام شغلشان استغفار است از برای زوار ششم ملک
 شب و روز است که بشرد ملائکه های می آیند و با ایشان مصافحه می کنند و ششم صلوات
 می فرستند بر زوار دهم سلام زوار را از راه دور با نجاب میرسانند و او فطرس
 است که موکل باین شغل است از روزی که پناه بکاهواره او برد یا زدهم ملائکه
 هستند که هر بر پیشانی زواری زنند از نور خدا که اینست زائر بهترین شهداء و بانیان
 مهر در روز قیامت شناخته میشوند پس بنیم و جبرئیل باز وی ایشان را می گیرند و
 نجات می دهند از احوال قیامت و او از دهم جمع می کنند اشک چشم کیریه کنند
 کاه را و منور و ج می کنند بآب حیات پس می فرایند در کوارانی آن بنزد دهم در هر سال
 بمقاد هزار ملکند که از روزیکه روح آنجانب برایشان مروور نموده ایتاده اند و
 معاصل ایشان لرزان است از شدت فرغ نماز و قیامت چنانچه ابو ذر ریتا
 نموده است چهاردهم انصار او هستند در زمان رجعت و ایشان ملائکه هستند
 که اذن گرفتن از خداوند بجهت یاریش و چون اذن یافتند جیاس شدند و نازل گشتند
 پس دیدند که آنحضرت شهید شده عرض کردند خدا ما اذن دادی ما را در یاری آنجانب
 و نرسیدیم و جی شد که در تحت قبه او باشیم تا زمانی که رجعت نماید و یاریش کنید
 و کیریه کنید بر آنچه فوت شد از شما یاریش پس در آنجا هستند و کیریه می کنند و چون رجعت
 نماید و روان او باشند و اگر یکی از شیعیان نیز کیریه کند بجهت فوات نصرت آنجانب
 مانند این ملائکه خواهد بود پانزدهم سلام بنیمت بر ابرار می رسانند چنانچه در خبر است
 شانزدهم آنچه در ولایت عقیقه است از حضرت صادق که هر کس بکند بقبر حسین بمقام
 هزار ملک که عبادت خدای کند و یک نماز ایشان معادل است با هزار نماز
 بنی آدم و ثواب آنها از برای زوار حسین است هفدهم شایعست زواری کنند

بامر خدا تا خانه اش بعد مامور می شوند که نزد در خانه او بمانند و عبادت کنند خدا را
 و چون بپزدنایب الزیاده او خواهند بود تا روز قیامت نوزدهم هر روز نماز
 ملک بدو رخصت آنحضرت احاطه می کنند تا روز قیامت پستم آن ملائکه مستند که چون
 شهید شد بدرگاه خدا نایلند و آن جمیع ملائکه بودند و چون حضرت برخاک افتاد
 و سر مبارکش را جدا نمودند حضرت باقر عظیم فرماید که تمام ملائکه بیک مرتبه نایلند
 بدرگاه خدا که امی آقا و سید ما این قسم رقرار می کنند با حسین صبی تو و فرزند پیغمبر
 تو پس وحی رسید بایشان که آرام بگیرید که بعزت و جلال خودم قسم البته اشتهام خودم
 کشید از ایشان پس فرمود ملائکه اشباح الممئه را در میان ایشان حضرت قائم را
 دیدند که ایستاده و نماز میکنند پس فرمود که باین قائم اشتهام خواهیم کشید از ایشان
 یکم ملائکه بودند که بعد از شهادتش تربتش را با آسمانها بردند چنانچه در خبر است
 که کلی از ملائکه فردوس نازل شد بدربارها و بالهای خود را کشود بر همه دیباها و فریاد
 کرد ای ایل دریا بال لباس عزرا در بر کنسید که فرزند پیغمبر را سر بریدند پس از
 تربت آنجناب ببالهای خود برداشت و با آسمانها برد و هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه
 آن تربت را بویشد و در نزد او اثری از آن ماند نیست و دوم ملائکه بودند که از
 برای تجنید و تحسین و تحمیل و تکفین آنحضرت نازل شدند چنانچه در مجلس مذکور است
 مقصد دوم در آنچه آنجناب متصف است بآن از صفات ملائکه و مقصود
 صفات یک ملک نیست زیرا که آن فیصلتی نیست نسبت با آنحضرت بلکه مقصود
 آن است که اگر ملاحظه نمائی جمیع ملائکه را که از تمام مخلوقات بیشتر هستند و
 ملاحظه کنی عبادت های ایشان را با آنجا مختلفه که سجده و حمد در نیاید از اول خلقت تا
 آخر در هر مرتبه آنجناب جمع نموده است جمیع آن عبادت ها را در یک روز پس گویا
 آنجناب جمیع ملائکه است پس اول بشنو صفات ملائکه را که حضرت امیر المؤمنین ع
 ندیان اصناف ایشان میفرماید در خطب نبی البلاغه می فرماید بعضی از ایشان همیشه
 سجده اند و بعضی از ایشان همیشه در رکوع و بعضی صفت بسته اند و از حال خود منفک ا

مقصد
 دوم

مقصود
سوم

بود و این یک فرد است از کلام در این مقام و باقی در خزانه خیال بماند مقصود سوم
در آنچه بلائیکه عطا شده است از انجذاب و آن چند امر است یکی شفاعت کنسازگان
ایشان چنانچه در قضیه طرس و در دایمل معروف است دوم قبر شریفش معراج ملائکه
است چنانچه در خبر وارد است سیم انجذاب نفع فیض است از برای ایشان که
نجد مت او می رسد بمقامی که تسبیح و تقدیس نمیرسد بان مقامات از این جهت
چون ملائکه تقدس سخن تسبیح بحد و تقدس ملک یعنی با تسبیح و تقدیس تو می نمایم
خطاب رسیده که انی اعلم ما لا تعلمون پس حصول فیض که بسببش در انجذاب بود بر
ایشان مخفی بود و بعد دانستند و ایضا از برای ایشان اسبابی مقرر شد از اسباب
حیثی که سبب غلور درجات ایشان است بطرق مختلفه از گریه بر او و زیارتش
و خدمت زیوارش و فرارش چنانچه معلوم شد از تفاسیل سابقه عنوان از برای
در خصایص آنحضرت که متعلق است بانبیاء عظام و در آن چند مقصود است
مقصود اول در آنچه عطا شده است بانجذاب از صفات انبیاء پس می گوئیم که
خداوند مخصوص نموده است انبیاء را بدو از ده صفت و همه آنها در حین موجود
است بوجه اکمال و از جمله صفات انبیاء آنست که خداوند متعال امتحان نموده
است خلق را باینکه انبیاء را ضعیف و فقیر قرار داده و از برای ایشان اوضاع
دنیوی و زینت آنرا قرار نداده و جمیع حالات و ابتلاهای ایشان موجود بود
در انجذاب روز عاشورا بنحویکه ظاهر گردید از آن حقیقه اخلاص و از برای خلایق
که هیچ شایستگی غیر در آن نبود و از اینجهت اصحاب و اتباع او را سادات شهادت
و اولیاء خدا و اصفیاء و دوستان الهی خواندند و از جمله صفات انبیاء آنست
که نبود احدی از ایشان که مثلی نباشد بفقیر یا بکمرنگی یا بشکلی یا بر مشکلی یا ضرب یا
قتل یا اذیت و یا استخفاف و بعضی از کمرنگی مردند و بعضی از شکنجی ولی و پیغمبر
یک از ایشان مجتمع شد جمیع این بیایات هر چند اثران در بعضی بود و مخصوص
است حسین باجماع جمیع این بیایات در او بنحویکه صفت سلامت از هیچ جهت در او

عنوان
یازدهم
مقصود
اول

جناب ایدان بود و از جمله صفات انبیاء است که از ابدان ایشان بوی به استشمام
 میشد چنانچه در حدیث است و از حضرت حسین استشمام بوی سیدب می شد نظریان
 حدیث که سابقاً مذکور شد و تا حال هم بوی آن از قبرش نفس استشمام میشود چنانچه خلاصه
 از شیعه می یابند اثر خصوصاً در اوقات سحر چنانچه در خبر است مقصد دوم در آنچه بان
 حضرت عطا شده است از انبیاء عموم و آن چنین چیز است یکی آنکه جمیع انبیاء زیارت
 مدفن آنجا را کرده اند چنانچه در حدیث است که هیچ تنغیری نبوده مگر اینکه زیارت
 که بلا آمده و یکسب زیارت در ظاهر نرفته در شب معراج آنجا رفته چنانچه حضرت عیسی
 فرمودند که در شب معراج مرابردن موضوعی که آنرا کلامی نامند پس نمودن برین مصرح حسین
 را دوم از برای ایشان همیشه اوقات مخصوصی است که همه ایشان زیارت او می روند
 مانند شب قدر و شب نیمه شعبان مقصد سوم در آنچه مخصوص است با جناب از انبیاء
 انبیاء فردا فرد و در آن چند باب است بدانکه وارد شده است در زیارت آنجا بوی
 از برای بعضی انبیاء چنانچه زیارت وارث معروف است و در بعضی زیارت وارد
 است خطاب سلام بر انبیاء با اسم ایشان و صفات آن پس چون بیان این عنوان
 لازم است که در قسم اول بیان وجود و ارثیت و کیفیت آنرا نمایم و در قسم دوم
 بیان کنیم که محتمل است مراد بان اسم همان تنمیه معروف باشد و ممکن است که مراد
 باب حسین باشد استعاره بجهت شدت مناسبتی که با آن پیغمبر دارد مثلاً وارد است
 السلام علی الایوب الصابر پس ممکن است که بگویم مراد ایمان الیوب معروف است
 و ممکن است که استعاره باشد از جناب حسین و همچنین در سلام بر یحیی مظلوم و غیره
 باب آدم از برای او سجده کردند ملائکه تماماً باین معنی که قبله ایشان بود و حسین صلوات
 فرستادند بر او ملائکه و طواف می نمایند بقبر او و قبرش معراج ایشان است آدم ساکن
 در بهشت و حسین از نورش بهشت و حورالعین خلق شده آدم را لباس شستی
 نیست بود و حسین تربیت بهشت است آدم بتلی شد بفرق بهشت و حسین بتلی
 بفرق دوستان آدم بتلی شد باینکه فرزندان پسر را گشتند و دیدن خون او را که

مقصد
دوم

مقصد
سوم

باب
آدم

زمین آسمان و حین بتلی شد باینکه دیدن بدن فرزندش را پاره پاره آدم بتلی
 نبی از اکل شجره و از آن تناول نمود و حین بتلی شد نبی از جمیع عیال و اکل و سر
 و اطاعت نمود آدم صفوة الله بود از تمام مخلوقات و حین بتلی صفوة و صفوة بود
 آدم افتخار نمود بر او شیطان باینکه و از آتش و آدم از گل و حین افتخار نمود بر او
 نیز دیدیم چون دید خود را بر روی تخت سلطنت و اتباعش با کمال زینت و
 لباسهای فاخر بگردش نشسته و دید عیال خود را در قصر با پشت پرده و لباسها
 طلا و زرری و حریر و عیال حین در لباسهای کهنه پار و بر رسیما نهانست و در مجلس
 ایستاده و دید پس آن خود خال و معاویه را که با زینت تمام پهلوش نشسته با کلاه
 و جواهر و دید فرزندان حین را در پیش رویش یکی سربازی تن و دیگری در پیش
 مغلول و دید خود را متوج بپادشاهی بر سیر نشسته و سر حین برهنه
 بر زمین پیش رویش گذاشته با سربازی برادران و اصحابش و مجلس او از حین
 حین و تشایخ بنی امیه مالا مال همه بر کرسیهای زرین نشسته پس با و نخوت و
 غرور بکلخ دماغ آن مغرور بالا رفته رو بابل مجلسش نموده شروع کرد بدین
 انجذاب کردن و شمائت می نمود و فخر می کرد پس اشاره نمود بانسر و گفت این
 همیشه بر من فخر میکرد می گفت پدرم بهتر از پدریزید و مادرم از مادرش و جدم
 بهتر است از جدش و خود نیز بهتر از او هستم اما اینکه گفت پدرم بهتر است از
 پدریزید پس پدرم با پدرش محاجه کرد خدا از برای پدرم حکم کرد و اینکه می گفت
 و اینکه می گفت مادرم بهتر است بجان خودم قسم راست گفت البته فاطمه دختر
 رسول خدا بهتر از مادر من است و اما اینکه جدش بهتر از جد من است انهم معلوم است
 از برای هر مسلمانی و اما اینکه او بهتر از من است پس گویا نخواهند است که خدا را
 را بر کس بخوابد می دهد و از هر کس بخوابد می گیرد ای صاحب غیرت نیکو مال ندارد
 کلام این شقی ملعون که باین اشاره چگونه قصدش تحقیر آن سرور بود پس شاهد
 مقابل اغوار و تکریم انجذاب کنسیدای صاحبان همت و همیت و غیرت

و مروت پس بگوید این سسری را که بتحقیر بولیش اشار می کنی زینت آسمان و زمین
است بهین زینت عرش برین است بهین غر ز خدا و رسول است بهین است
که پیغمبر او را با خود بنمبر برد و گفت این است حیت ابن علی پس او را نیکو بین
بهین غر نیز همراه قبول است اگر چه آنها دل را خشک نمیکند زیرا که در
مقابل آفتلحون نبودیم که این بنحان را بگوئیم بی یک نفر از احبار یهودی
گفت و ایلمی پادشاه روم سخنی گفت و حضرت زینب خاتون کلماتی فرمود
که تفصیلش در مجلس مقرر است و باز نیکو نظر نماید مطابقه حالت نیز بداید
لعین زیرا که ابلیس بنظر ظاهری دید تواند صغیر را و نرمی و ذلت آن را و شد
آتش و حرارت و احراق و ارتعاش را پس خیال کرد که آتش بهرست
از کل و غافل از آن شرافت که در یکاست که محل رویت انواع ریاحین
و کلبا و شکوفه و میوه و درختها و ثمرها و معدن همه فلزات و انواع جواهر و
غزنیه اها که موجب حیات اشیاء است و غیر ذلک و نیز دیدند
برابر بر سلطنت و سر حین بریده در میان طشت بنزدش گذاشت
فی خس و حرکت و تاباش همه باز نیت لباس فاخر مصلح و شکل درخت
انیتاده پس خیال کرد از برای خود قضیستی را و استلال کرد با اینکه
خدا ملک را با و داده و او را غر نیز کرده و حین را دلیل کرده و ذلت
آن ملعون که در بهین حالت او دلیل بوده و حین غر نیز و ملک بر حین
داده و از آن لعین انزعاع نموده و بهین فعلش نمی بینی که تمام نبی آدم او
را سب می کنند و حین قلوب اهل دنیا را تا مالا مالک شده حتی
قلوب کفار و اگر نخواهی مصداق تعز من تشاء و تذلل من تشاء را بداد
نظر بفرمای حین و اختراش و زینتش و اوضاع و بهار تش و زوارش
که روز بروز روز بروز زیاد است و نظر کن بقبر نیز در شام که از روز و دفن
تا حال هر کس از انجام می گذرد سنگی بجانب آن اندازد بلکه از پیش

شک همراه خود بر میدارم تمام شیعه و سنی و یهود و نصاری چنین می کنند
 و تجربه رسیده است که اگر سنگ بر آن نیندازد حاجتش روا نمی شود
 و الا آن بقدر تل عظیمی شده است از آن سنگها که بر آن انداخته اند و
 کسی که آن ملعون را متنبه نمود بر بطلان خیالش حضرت مکرمه زینب
 خاتون بود در آن خطبه شریفه اش که غوان مستغنی می خواهد آدم مبتلا شد
 بمغارت بهشت دفعه پس پیرون رفت از محل انس و ریاض قدس سوی
 زمین کرد آلوده که معدن آفات و شر و وسب و موزیات است
 و اشعاری انشاء نمود تنبیه بر آدم و من علیها و حسین نیز مبتلی شد مثل این پس
 یک دفعه پیرون رفت از بهشت اجتماع دوستان و اولاد و برادران در
 ظرف دو ساعت از زمان چنانچه در روایت است که چون نماز را
 برای آن حضرت احدی از اصحاب و یاوران طفلی از خیمه پیرون آمد
 که در کوش او کوشواره بود از درو بهر طرف نظرمی کرد تا ترس و بیم پس
 بانی ابن شیبب با و رسید و با شمشیر او را زد و شمشیر ساخت و چون آنهم نماز
 بخوابش فرمود طفل رضيع را بیاور پس آورد آن طفل را و بدستش داد و
 واقع شد آنچه شد و چون آنهم نماز را نماند اگر کرد و چون از نزد ایشان پیرون
 رفت و دید بلا در انغمیر و سچا کس را با خود ندید انشاء اشعار نمود بهمان مضمون
 که آدم انشاء نمود دعا کرد چنانچه آدم دعا کرد آدم گریست بروایتی دویست
 سال و حسین گریست در یک روز در چند مقام و لکن گریه آنحضرت قیاس
 نمی شود بر گریه آدم زیرا که گریه آدم گریه فراق بود از برای خودش و گریه حسین
 از روی رقت و رحم بود گریه آدم هر چند طولانی و شدید بود که نه بار از
 اشکش جاری گردید ولی گریه حسین خونی بود که از چشمه قلش جاری گردید
 گریه آدم مقرون تسلی شد و گریه حسین تسلی نداشت گریه آدم از برای
 یک پسر بود که از او گشته شد و گریه حسین از برای برادران و اولاد

و بنی اعمام و اصحاب و عیال و اطفال بود و آدم قبل شد از برای تحصیل موت
و طعام از برای خودش و زوجه اش بیلای سختی زیرا که آنوقت در روی
زمین اسباب معیشت برحمت تحصیل می شد پس در تحصیل علم با سبب
و عمل آن بدون معاون کمال زحمت بود و اگر تائید الهی نبود ممکن نبود
عیش از برای او و حسین قبل شد تحصیل آب از برای دفع عطش حال
و اطفالش با اینکه آب در اینجا موجود بود پس آنحضرت زحمت بسیار شد
و انواع تعب بدنی و نفسانی را متحمل گردید پس گاهی خودش آن قوم
را موعظه کرد و گاهی کسی را می فرستاد که ایشان را موعظه کند و گاهی
می فرستاد کسی را که نوازش کند از ایشان و گاهی در شب پنهانی جمعی را
می فرستاد و گاهی چاه می کند و گاهی طلب می کرد خودش از برای زنان با
لسان که آنها با شما جنگ ندارند و گاهی برای طفلش طلب می کرد و گاهی
آن طفل را با ایشان می نمود که ببینید از تشنگی می تاب شده و گاهی از
برای خودش طلب می کرد در وقت احتضار و آدم بعد از زحمت از برای
طعام حاصل شد و حسین بعد از همه زحمتهای باللب تشنه جان داد که
جان عالم فدای او باد آدم قبل شد با اینکه قایل باینکه پل را گشت و او را ندان
نمود و زمین خون او را آشامید پس حضرت آدم زمین را لعنت کرد و
زمین بعد از آن خون احدی را نیاشامید و حسین دید فرزندش را علی پاره
پار و بدون دفن و کفن آدم گریست بر پل چهل شبانه روز پس وحی باو
رسید که خدا تو عطا نمود عوض او بیت الله را که شیت باشد و حسین بر
فرزندش گریست نصف ساعت و آن مقابل چهل روز بود و بعد از
آن قبل شد بکشته شدن فرزند دیگرش که علی اصغر بود و بعد بمقارقت
علی دیگر یعنی جناب زمین العابدین باب ادیس ادیس را خداوند با
برو مکان بلندی که مابین آسمان چهارم و پنجم است و حسین را بکنان

بلندی بردند و روح را بکمان بلندی بردند و خوش را و مثالش را و ترش
 را بکمان بلندی بردند چنانچه تفصیل آنها در مجلس گذشت شفاعت ابریم
 در حق یک ملک مقبول شد و شفاعت حسین در حق دو ملک یعنی فطرس
 و در دایمل ادریس بقتلی شد نفر از سلطان و تفرق احوان و روزگرسنه
 ماند و حسین ایضا بقتلی شد نفر از گذشته شدن در حرم خدا بجهت احترام آن
 مکان و بقتلی شد بمقامه و تشنه ماند سه روز تا اینکه خواهرش در مقام نوحه
 گری می گفت فدایت شوم ای کسی که تور با لب تشنه کشند باب نوح
 نوح شیخ المرسلین است و حسین سید جوانان بهشت است نوح خانه
 مشرف است که مسجد کوفه باشد و حسین مدفونش اشرف است از مسجد
 کوفه از چند جهت نوح در حق او خداوند فرموده است سلام علی نوح فی
 العالمین زیرا که نجات اهل کشتی بسبب او شد و حسین نیز بسبب نجات
 از جهنم است نوح صاحب کشتی بود که بر روی آب جاری گردید و حسین
 آن کشتی نجات است که هر کس بآن پناه برد نجات یابد از طبقات جهنم
 نوح نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت نمود بسوی خدا پس او را می زود
 بخدی که غش می کرد تا سه روز و خون از کوش او جاری می شد و حسین
 در قوم خود نصف روز دعوت نمود پس چنانش زدند که سه روز بدن بی سر برد
 خاک افتاده و خون از تمام اعضایش جاری بود پس از بیت انحضرت درین
 ساعت بیشتر از اذیت های هزار ساله نوح بود باب ابریم هرگاه در زیاده
 بگوئی السلام علی ابریم خلیل الله پس اگر خواسته باشی قصد کن حضرت خلیل
 را که خود را در راه تقرب الیه با تشنم زدی انداخت که در مسافت یک فرسخ
 بود و قبول نکرد اعانت ملائکه را و دعا کرد از برای خلاصی خود بلکه عرض کرد
 علم خداوند بحال من کفایت می کند از سؤال من و اگر خواسته باشی قصد کن
 خلیل که ببارا که خود را در راه تقرب بخدا در معرض چندین فرسخ تشنم و نیز در

آورد و قبول نکرد اغاثه ملائکه را و بگفت که اگر تو را بر جمع کشیری برد و سلام نمود و اگر
 خواهی قصد نما خلیل را که قربانی کرد و فرزندش اسمعیل را و بر زمین انداخت با قصد
 کن این خلیل را که فرزند علی را قربانی کرد و بآیدن پاره پاره بر زمین دید اگر خواهی
 قصد کن خلیلی را که زوجه اش ساره از او آرد طلبید پس بحالت کشید که بار
 را خالی آورد و خرج را بر ازل نمود پس خداوند منتقلب گردید و با قصد کن این
 خلیل را که دخترش سکنه از او آب طلبید پس با دست خالی گشت
 و با و فرمود صعب است بر من ای دختر تشنگی تو اگر خواهی قصد کن خلیل را که
 خود را در وادی بی نزع گذاشت و یک مشک آب نزد آنها بود پس آمد و
 کعبه را گرفت و گفت خدایا من بعض ذریه خود را در این وادی بی نزع گذاشتم پس
 کرد در حق ایشان که قلوب خلایق مایل شود بسوی ایشان و از اثرات روزی
 ایشان گردد یا قصد کن این خلیل را که آبش را گذاشت در وادی بی آب
 و طعام تشنه و گرسنه و حیران و در وقت وداع فرمود همیای اسیری باشد
 اگر خواهی قصد کن خلیل را که دوست میداشت ضیافت را یا این خلیل را
 که دوست میداشت شفاعت و نا امید نشود کسی که با و متمسک گردد اگر خواهی
 قصد کن خلیل صاحب ملت را یا خلیل منبع رحمت را یا **باب یعقوب**
 در زیارت حسین می گویند سلام علی یعقوب اگر خواهی قصد نما یعقوب
 ابن اسحق را که دو از ده پسر داشت و همه ایشان صحیح و سالم در خدمت ایشان
 بودند پس روزی با و گفتند ای پدر یکی از ما را اگر کن خور و پس گم شد
 و چشمش سفید گردید از شدت خون یا قصد کن یعقوب که ملا را که یک پسر
 داشت و صدای او را شنید که گفت ای پدر خدا حافظ اینک من هم فراق
 اگر خواهی قصد کن یعقوب را که دید لباس یوسف را چون الوذ ولی پاره
 نشده پس گفت عجب کرد که مهربانی بوده یا قصد کن این یعقوب را که دید
 فرزندش را پاره پاره نه از لباس و نه از بدنش جای سالمی نمانده از یعقوب

باب
یوسف

خواستند یوسف را که بر بند همراه خود که در صحرای قنوج و بازی کند پس با بنود و
 من تاب مغار قتش را نذر دم و حسین چون فرزندش علی اکبر روانه شدند زن
 او را منع کردند فرمود بکنند او را که مشتاق است ملاقات جدش یعقوب
 بشیر آمد و جامه یوسف را نذر او انداخت پس چشمش روشن شد و حسین بشیر
 ناله فرزندش را پس نور چشمش تمام کردید باب یوسف یوسف را
 چون از پدر جدا کردند بعضی گفتند او را بکشیم دیگری گفت نکشید بلکه در چاه
 بندازید عاقبت رای ایشان بر این قرار یافت که او را در چاه انداختند و
 حسین بعد از آنکه اصحاب و اولاد و برادران او را گشتند و زخمهای بسیار
 از تیرو نیزه و شمشیر بر او زدند که آن زخمها کفایت می کرد بلکه بعضی آنها کافی
 در قتل بود بلکه یک تیر از آن تیرها کافی بود مع ذالک گفتا کردند و فریاد
 کردند که او را بکشید و درهای شمالی ایتان بنشیند پس جماعتی حمله آوردند
 که آن کشته شده را بکشند و در سجده کنند بطریق که قلم را با رای تحریر نیست
 یوسف بعد از افتادن در چاه قافله پیرون آوردند و اسیرش کردند و بعد فریاد
 و بیازاد مصر بردند از برای فروش و حسین را بعد از آنکه بر خاک انداختند
 سر او را برداشتند و بر نیزه نصب نمودند و در کوچه های کوفه و شام گردانیدند
 یوسف را قهر آن مرد غریز مصر بردند و عاقبت در نزد پادشاه مکن و امین گردید
 و حسین را بنزد نرید بر ندیس او را شمانت و استهزاء نمود و با چوب اش
 بدندان شریفش کرد باب صالح صالح صاحب ناقة بتلی بود بقیای
 آن و حسین صاحب خیال و اطفال بتلی بود بقیای ایشان صالح می
 خواست که یک روز تمام آب از برای ناقة اش باشد که دیگری از آن
 نیا شام و قوش چند روز راضی شدند و حسین از برای خیال و اطفال
 چند مشک آب خواست مضایقه کردند تا اینکه راضی شد که یک جره آب
 بطفلش بدهند یا یک قطره بکمرش برسانند اقلع نمودند صالح چون ناقة

باب
صالح

را می نمودند بچه ناقه اش ناله کنان برکوه بالا رفت و تا حال کسانی که از آنجا عبور
 می کنند وحشت دارند در آنجا حسین چون طفلش را بچه خواش آب تیر زدند و
 آن طفل صیحه زد و روحش از بدن مفارقت نمود حضرت عرض کرد خدایا این
 طفل من در نزد تو کمتر از بچه ناقه نیست پس از این قوم انتقام بکش و اگر حال صلاح
 در انتقام نمیدانی پس عوض بهتر عطا کن مؤلف گوید عوض بهتر آنست که خداوند
 عطا نموده است باجناب در عوض ناله آن طفل فریادرسی کسانی را که در محشر
 فریاد می کنند یا در مواقف فریاد می کنند یا در میان آتش فریاد می کنند و
 اگر الان از استماع مصیبت این طفل فریاد ایشان بلند شود باب هود
 هود صاحب توکل خاصی است که بقوم خود گفت که همه شما همدست شوید
 و با من یکدل کنید و مرا هملت میدهد که من برخدا توکل نموده ام و حسین نیز همین
 کلام را در مقابل اعداء فرمود هود چون این سخن را بقوم خود گفت کاری با او
 نکردند مگر اینکه او را با چوب و سنگ زدند و حسین را زدند بهیچ چیز از شمشیر و
 و عمود و تیر و سنگ و چوب هود را کلو گرفتند و قشر زدند تا نزدیک بهلاکت رسید
 اباحسین پس کلوش را بریدند و ضربت زدند و خورد گردیدند و نخر نمودند آه باب
 شعیب شعیب پدر آن دو دختر است که موسی دید ایشان را بر سر آب میزد
 که با ایشان چند کوفته بود و مردم کوفته اند خود را آب می دادند و ایشان
 بکناری ایستاده بودند موسی با ایشان گفت چرا شما کوفته اند خود را آب نمیدید
 گفتند ما را قوت معارضه نیست پس صبر میکنیم تا شما ان فارغ شوند و پدر ما
 شیخ کبیر است و نمی تواند خودش بیاید موسی برایشان رقت کرد پس کوفته
 ایشان را آب داد و حسین صاحب دختران و خواهران و اطفال صغار بود
 پس وارد گردید بر آب فرات دید که تمام مردم و حیوانات از آن آب می
 آشامند و هود و نصاری و کلاب و خنازیر را مانعی از آن نیست مگر حیال
 و اطفال آنحضرت که ممنوعند از آن حتی بعد از فراغ دیگران و پدر ایشان نید

باب
هود

باب
شعیب

باب
ایوبباب
یحیی

کبریا افضل عالمیان است **باب ایوب** خداوند در حق او فرمود که ما و را صابر
 یافتیم نیکو عهدی است و حسین را خداوند صابر یافت بلکه شاکر و راضی یافت
 و از اجمته او را وصف کرد بنفس مطمئنه راضیه و در حق او فرمود مبارک است
 این مولود و او را در جبار مخصوصین خود داخل و از بعد خاص الخاص خود شمرد
 در آنجا که حضرت رسول فرمود حسین منی و حسین او آب حقیقی است زیرا که این
 هر طاعتی که فارغ شد شروع نمود در طاعت دیگر که شق از اول بود و پیش
 زیاد تر شد ایوب بر هر بلائی صبر کرد ولی تحمل نشد شهادت و برهنگی سر و وجه
 رحیمه را و حسین در صحرائی که بلا صبر نمود بر جمیع مصائب لکن چون خواهرش اجمعه
 پیرون آمد بسوی قلکاه تحمل نکرد و تمام محبت را رجاء او بسوی خیمه ها گذاشت با
 یحیی که بداند که از برای حضرت یحیی با حضرت حسین خصوصیتی است از سه جهت
 اول اینکه در اخبار وارد شده است که از برای حسین موازات با یحیی بوده است
 در چند امر دوم اینکه در حدیث است که حضرت پیغمبر فرمود که در جهنم منزلی است
 که مشق آن نیست احدی که قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین بن اسماعیل که در
 سفر که بلا مکر یحیی را ذکر می کرد و هر وقت فرو می آمد منزلی یا بار میکرد از منزلی و
 بجهت این خصوصیات در مقام تطبیق سه امر ذکر می کنیم اول بیان موازات آن
 حضرت با یحیی دوم آنچه در وقت نزول و ارتحال ذکر می فرمود سیم در بیان
 زیارات مصیبات آنحضرت بکفایتی که سابقا اشاره شد امر اول در بیان موازات
 که از اخبار مستفاد میشود پس میگوئیم از جانب خداوند بشارت بولادت یحیی
 رسید و پنجمین بولادت حسین پیش بشارت اول آنست که می فرماید یا زکریا
 اننا نبارک بک بخلام اسمی یحیی یعنی ای زکریا بشارت می دهیم تو را به پسری که
 سمش یحیی است و بشارت دوم آنست که ملائکه به پیغمبر گفتند خداوند
 ترا بشارت یحیی بدهد بحدی که فرج زکریا شد و بشارت بحسین موجب خزن گردید
 زیرا که مادرش حامله گردید و از روی گرامت و وضع نمود او را از روی گرامت

می شود اگر پیش از شهادت متولد
 میسر می شود و می داند که از قاطعیت متولد

چنانچه در حدیث است که مراد حضرت فاطمه است یحیی و حسین هر دو شش ماه متولد شدند و
 دو را خداوند با واسطه اسم کنداشت و هر دو از پستان شیرخوردند بلکه یحیی از آسمان شیر خورد
 و حسین از عرش عظیم یعنی زبان پیغمبر خدا شیر خورد و هر دو پیشانی ایشان می درخشد و هر دو
 مدت عمر فرخناک نشدند اگر اخیان افروزی از برای ایشان می شد بزودی منقلب بخوار می
 گردید و قاتل ایشان ولد الزنا بود و دخیل است که در ناز منری است که احدی شقی است
 قاتل حسین و یحیی و حسین آسمان برایشان خون گریست و بر هر دو زمین خون گریست
 هر دو تکلم نمود بعد از قتل یحیی پیاده شاه گفت از خدا ترس و سحرین مگر قرآن خواند
 و احوال گفت یحیی را بطریق صبر گشتند و حسین با اینکه در میدان جنگ شهید شد با بطریق
 صبر گشته شد چنانچه حضرت ابا ذر فرمود آمد دوم در خبر است که حضرت حسین در هر منری ذکر
 یحیی می فرمود و می گفت سر او را بیدار برای زن زانیه بردند و از تامل ظاهری شود که
 این عظم مصائب یعنی شهادت دشمن و دیدن آن شخص ابحالت ضعف و ابتلا پس چگونه
 مصیبت او سر را بریده و پیش رویش گذاشته و هر چه بخواهد با او بکند چنانچه از برای امام
 مظلوم واقع شد در مجلس این زیاد و نیرد و این امر بر رسول خدا صعب بوده بخصوص
 و از اینجه نفرین کرد بر کسانی که نظر بآن سر کردند با خوشحالی امر سیم در اعطیت مصیبت
 حسین مظلوم از یحیی مظلوم و این مطلب را پسان کنیم در ضمن سلام بر یحیی زیرا که سلام بر
 او می کرد در وقت ذکرش در هر منری حال نزول و ارتحال مانیر تاسی با انتخاب می کنیم
 در منزل تطبیق پس می گوئیم سلام با و یحیی که خداوند او را اگر احمی داشت بشهادتش حال
 می خواهی قصد کن آن یحیی را که بطریق صبر گشتند یعنی او را که فشر و سرش را بریدند یا قصد کن
 این یحیی را که بطریق صبر گشتند یعنی تقدیر زخم بر او زدند که از حرکت افتاد پس سرش را
 بریدند اگر خواهی قصد کن یحیی را که سرش را بدست گرفتند و در طشت بریدند یا قصد کن این
 یحیی را که تیره بهلولش زدند تا از اسب بر زمین افتاد پس سرش را بریدند اگر خواهی قصد کن
 آن یحیی تا که عداوت قاتلش ساکن شد بخشدن یک کار بد بخیرش یا قصد کن این یحیی را که
 اکتفا نکردند بچهار هزار تیر و صد چند ضربت شمشیر و صد و چند نیزه با نچه رسید باز بریدند

کلو و نخر کردن و فیس و زدن و آنچه بدنش رسیدن بعد از قتل از پامال کردن و مثل غم و
 پس عدوت ایشان نسبت بسر مقدس و ساکن بخردید کشتن بلکه نیز او را کشتن و زدن و
 کردانیدن و بد کردن باز کفایت نکرد باز چوب بلب و دندان او را کشتن و زدن و در چند مجلس
 خواهی قصد کن آن بچی را که سرش را به دیه بردند از خانه بخانه یک دفعه و حسین بر این امر تاسف
 می کرد و گریه میکرد و یا قصد کن این بچی را که سرش را در شهر را کردند و هدیه فرستادند و توبه
 اخیری هم اخیری و اخیری اگر خواهی بچی را قصد کن که چون سرش را بر دظالم بردند حالتش متغیر
 شد و یا قصد کن این بچی را که چون سرش را در نزد ظالمش گذاشتند قسم نمود و این قسم بالا تر
 بود از همه آن زخمها که بر آن خراب زده بودند و مذکور مباحی که در وقت سماع این قسم بر آن
 شود اگر خواهی قصد کن بچی را که از مسجدش بیرون کشیدند و برای کشتن و حال آنکه هیچ علقه
 و عیال و اطفالی نداشت و یا قصد کن این بچی را که او را از خیمها بیرون کشیدند که در آن بود
 از آن حیران نشنیده کسی در میان دشمنان و هر یک فریاد و ادیاه و اشکاه می کشیدند
 پس ایشان را ساکت کرد و بیرون آمدن کاه و دختر صغیره اش با و رسید و بر پایش افتاد و
 می بوسید و فریاد می کرد و ادانی کسی و ذلت حضرت برگشتند و او را بدامان مرحمت
 نشاندند و فرمودند اشعاری که نمونش آن است که تا زنده ام دلم انگریز خود سوزان
 و چون گشته شوم هر چه خواهی بگریه کن اگر خواهی قصد کن بچی را که سرش را در پشت بریدند
 و از خولش یک قطره بر زمین افتاد پس جوشید و ساکن نشد از جوشش تا اینکه فانی نمود
 بسیاری از بنی اسرائیل را آن وقت از جوشش افتاد و یا قصد کن این بچی را که بر روی خاک
 سرش را بریدند و خولش را بر خاک ریختند و قطره از آن که خودش بدست گرفت و بر
 صورت مالید و با آسمان پاشید و بلوی زمین بر بخش و الا تمام زمین سرنگون میشد
 اگر خواهی قصد کن آن بچی را که بیک کشتل کرد سرش را بریدند یا این بچی را که سرش را
 ضربت جدا نمودند یا شمشیر خواهی قصد کن آن بچی را که سرش را بریدند و لیکن بدنش
 صحیح بود یا این بچی را که سرش را بریدند و بدنش پامال شده و سوراخ و سوراخ و مجروح
 بود سلام بر این بچی که سرش را از قفا بریدند و بدنش پامال شده سلام بر این بچی که سرش را

بر روی سنگ گذاشتند و بر نیر بند نمودند و بر درخت او چنجه و بر درواز و نصب کردند و در
تنور و در زیر آنجا که گذاشتند و محل دفن معلوم نیست هر چند عاقبت سر بایدن است باب
موسی چون حضرت حسین از مدینه بیرون رفت تلاوت نمود آیاتی که متعلق است به موسی
در قضیه فرارش از فرعون و چون بکمال داخل شد تلاوت نمود ایضاً بعضی آیاتی را که متعلق است
به موسی و در این تلاوتها اشاره است بتطبیق حالات آنجناب بر حالات موسی و بیان شد است
که بگویم موسی کلمه الله بود و حسین نیز کلمه الله بود و بموجب روایتی که از عیون المجالس نقل کردم
از ابن ابی مالک در قضیه مناجات و همچنین کلمه الله شد در وقت شهادت آنجناب یا
ایتها النفس المظلمة یا اضرایه چنانچه در روایت است موسی صاحب ید مضایقه یعنی دست
کاهی میدرخشید در مقام اظهار معجزه و حسین اضعاف آزاد داشت زیرا که پیشانی و کتف و
در خد چنانچه زید بن ارقم روایت کرده در وقتی که آن سر مبارک را بر غروفه و عبور دادند و
بدنش نرمی در خد چنانچه از اربع سده می که بر نهر علقه زراعت می نمود نقل کرده موسی محجوب
را از شک جوشانید از اثر زدن عصا و حسین مصیبتش خون از سنگها جوشانید چنانچه
در سنگ زینرهای بیت المقدس ظاهر شد و در روایت است که هر سنگ و کلویی که از زمین
برمی داشتند در زیرش خون تازه می دیدند از شب یازدهم تا طلوع فجر و از برایش جوشان
آبهایز بوده از چشمهای خلائق از آنچه دیده می شود بلکه هر کس اسمش را یاد کند چنانچه در روایت
است و این صفت ثابت است از برای اسم او الهی صفت نه بجهت استماع مصیبتش از
روزی که آسمانها خلق شده و روزی که تعلیم اسماء بحضرت آدم کردند چنانچه در تفسیر آیه شریفه
فلقی آدم من ربکلمات و از دست موسی از برایش من و سلوی نازل گردید و از برای من
چند میوه از بهشت اندکهای طبق رطب و کاهی طعام مطبوع و کاهی انار و بویس نازل
گردید و آن انار در وقت فوت حضرت فاطمه مفقود شد و در وقت شهادت امیر
مفقود شد و سیب در نزد حضرت حسین ماند تا روز عاشورا و حضرت از ابوعبی نمود و
تشکیش آرام شد جناب بجمادی فرماید که چون تشکی بر آنحضرت غلبه نمود دندان خود
را در آن سیب فرو برد و چون او را شهید کردند آن سیب مفقود شد ولی بوی آن باقی است

و شیعیان خالص در وقت حراستش آن می نمایند موسی بسببش طو سینا شرافت یافت بجای
 که خداوند با و قسم یاد نموده است بخصوص حسین نیز چنین است نسبت بر زمین که بلا بلکه در
 خاست که طو سینا همان کربلاست موسی صاحب عصا است که میخیزد و بود و حسین صاحب
 شمشیر است که منظر شجاعت بنویسد و یا نجاب میراث رسیده بود و مشهور شجاعت
 حنیفه شده موسی دعا کرد که خداوند را رون برادرش را و زیر او قرار دهد و حسین ایضا زیرا
 چون عباس برادرش داشت که باعث قوت کمزور و ربا زایش بود و از این جهت در
 وقت شهادت او ناله بر آورد که الان شتم شکست از برای موسی یک دریا خلق شد
 تا بنی اسرائیل عبور نمودند و از برای حسین تمام دریا با موج درآمدند و امپان خود را پسرون
 انداختند و بر آنجا نوبت کردند و ملکی از ملائکه فرود وس برین نازل شد بر دریا ها و بالهای
 خود را پس کردند و نام نمود که ای اهل دریا با لباس حزن در بر کنید که فرزند رسول خدا را سر
 بریدند و در روایت دیگری فرماید که نزدیک شود که دریا با خشق شوند و بعضی بعضی فرویزند
 اگر ملک موکل آنها مانع نشود و این در وقتی است که حضرت فاطمه گریه و نوحه می کند بر فرزندش
 بلکه بعضی روایات که این امر کمر واقع شود و از این جهت فرمودند آیا دوست نمیداری که از
 یاوران حضرت فاطمه باشی موسی قبر خود را بدست خود حفر کرد در وقتی که گذشت برودی
 که قبری حفر می نمود از او سؤال کرد که این کیست گفت از یک بنده صالح از بندگان خدا
 گفت می خواهی ترا اعانت کنم پس اعانت کرد او را بر کنان قبر و لحد را تمام نمود اندر گفت
 نجواب در آن تا بنیم وسعت دارد یا نه موسی خواست پس تعاش با او نمودند طلب کرد که
 روحش را قبض کنند پس در همان قبر روحش مقبوض گردید و حسین چون که سه روز دفن شد
 قبر او را رسول خدا حفر نمود بلکه قبور اصحابش را نیز آنحضرت حفر نمود چنانچه در خبر است که ام سلمه
 روز عاشورا در خواب دید رسول خدا را انجا را آلوده و فرمود مردم بر فرزندم هجوم آورند
 و او را شهید کردند من او را گشته دیدم و تا حال مشغول حفر قبر بودم از برای حسین و شهادت
 موسی را چون آل فرعون از میان آب گرفتند خواهرش آمد و از دور نظر می کرد که شهادت
 امر او بکجا میرسد پس دید خوانین مصر او را بفرزند می برداشته اند و از دست بدست می دهند

می دهند و تمام زندهای شیرده را از برای دایه کی او جمع نمود و اندوخت و آنجا پستان ایشان را
قبول نمیکند پس خواهرش آمد و گفت من اهل بیته سیرا و دارم از برای کفالت او تا آنحضرت
و حسین چون از بالای اسب بر روی خاک افتاد آل ابو سفیان کرد و او را گرفتند و خواهرش از
خیمه بیرون آمد که به پند عاقبت امر را بگوید کجای کشیده پس دید او را طعنه میزد و شمیر و او فریاد
کشید و استغاثه نمود و بفرعون لشکر و فرمود ای پسر سعدایا ابو جعد الله گشته شود و تو با او
مویی چون اهل خود را برد و بطور سینه رسید و سر را بران در شب زمستان ایشان را درخت
و نتوانستند آتش روشن نمایند پس با طرف نظر کرد و از دور آتش را دید و با هلس گفت
توقف کنید که من آتش یافته ام میروم شاید از برای شما پاره سپا و دم یا را هر ایام اگر خواهی
قصه کن کلمه الله را یا قصد کن حسین پسر رسول الله را که با هلس فرمود من در وادی تنگ
و بقعه مبارکه آتشی یافته ام پس پایند با من که خدا خواسته است شما را اسیر بیند
موسی بنی رکیا و از پوست شکمش ظاهر بود از بر هلف تناول نموده بود از گرسنگی و
حسین سرخی خون از جمیع اعضای بدنش و سرش و مویش و پوستش ظاهر بود و لبان
مبارکش کبود شده بود از تشنگی **باب اسمعیل** فریح الله اسمعیل تسلیم کرد خود را از برای
اینکه پدرش او را در راه خدا قربان نماید بر حق و احسان در فرج پس خداوند او را وصف
نمود بکلمه حسین زیر عظیم بود که خود را تسلیم کرد از برای اینکه دشمنان او را بشنید گشتنی که شل
واقع نشده و نخواهد شد و اگر ملاحظه نمائی جمیع جهات و کیفیات مصیبت آنجا بر آنجا
دانت که شل واقع نشده و نخواهد شد **باب اسمعیل صادق الوعد** که در قرآن مذکور
است و آن غیر از اسمعیل ابن ابراهیم است خداوند او را بر سالت فرستاد بسوی قومی پس او
را گرفتند و پوست صورتش را کردند پس فرستاد خداوند بسوی اوسطاطیل ملک غدا را
تا از برای ایشان مقام کشد از آن قوم اسمعیل گفت من تاسی می کنم بحسین ولی تاسی او در میان
کندن پوست صورت بود فدای شوم آن غریب را که تمام پوستهای بدنش کنند از زخم
تیر و شمشیر و نیزه و اعضایش را هم جدا کردند چنانچه خودش در تجلیه فرمود کانی باوصالی
تقطعها علان القلوات **باب داود** داود اواب بود یعنی بسیار نوحه می کرد

باب اسمعیل
فریح الله

باب اسمعیل
صادق الوعد

باب داود

باب
سلیمان

و انا بهی نمود و کاهی بالای نهر نوحه سری کرد و مردم جمع می شدند و با او هم ناله می کردند تا
 بجایکه جماعتی هلاک می شدند از نوحه و رقت صوت او و حسین صدای استغاثه اش
 بلند کرد و یکده ای قوم مرا کنای نیست پس جمعی جان خود را در راه او دادند و مرغان و حیوانات
 و دوستان تار و قیامت بر او نوحه نمودند و می نمایند **باب سلیمان** خداوند با و ملک
 عظیم کرامت نمود و تمام جن انس و طیور را اسخر و ساخت و باد و امور حکم او بود و سلیمان
 که بلا تمام آسمان و زمین و وحش و طیر و باد و دریا و جمیع ماخلق الله حتی بهشت و جهنم
 و مایری و مالایری اسخر او بودند و همه ایشان در وقت شهادتش ناله و ضجه نمودند چنانچه
 تفصیلش گذشت سلیمان را خداوند بتلی ساخت باینکه جدی را بر روی کرسی او انداخت
 که بعضی گفته اند جسد فرزندش بود که مرده بود و حسین بجسد فرزندش پاره پار و پیش رویش بر
 خاک افتاد سلیمان بتلی شد باینکه خاتمش را بر بودند و حسین و حنین خاتمش را با پشت
 بردند **باب عیسی** عیسی پسر مریم عذراست و حسین پسر فاطمه زهراست مریم را
 خداوند بطهارت و اصطفاء و فاطمه را نیز خداوند بهمین نداء عیسی روح الله و کلمه الله
 بود و حسین نور الله و رحمت الله بود عیسی پسرسیده و نساء آن زمان بود و حسین پسرسیده
 است عیسی تنگ را بالین می نمود و این عیسی سری نداشت که بر بالین نهاده آن عیسی
 لباس خشن می پوشید و این عیسی بدنش عریان بود آن عیسی طعام سخت می خورد و این عیسی
 سه روز طعام نخورد آن عیسی مالی نداشت و این عیسی اموال و لباسش را بگارت بردند
 آن عیسی ولدی نداشت که سبب جزنش شود و این عیسی ولدی داشت که از مصیبت
 او قوامی او بست و نو چشمش تمام شد ولی صبر کرد در راه خدا آن عیسی سایه او مشرق و
 مغارب بود و این عیسی سه روز در آفتاب افتاد بود آن عیسی داباش پایش بود و خلا
 دستهایش بود و این عیسی را نکه داشتند که بر پا بایستد و انگشتش را بجهت اکثری بریزند و
 گفتش را قطع نمودند و دستهایش را از بدن جدا کردند و مقصدیم در آنچه بانپاء عطا شد حسین
 بدانکه انپاء را بآنجا عطا شد و چیزی یکی اینکه آن حضرت مقتدی ایشان بود و در مصیبت پس
 بر مصیبتی میرسد ناسی با و می کردند و صبر کردن چنانچه از حضرت امیر منقولست مضمون آن

باب
عیسی

دوم اینکه از برای ایشان فرج حاصل می شد و وقت تلفظ باسم حسین چنانچه در چند روایت وارد شده یکی قبول تو باد و در وقتی که اسماء غمسه را باو تعلیم نمودند دوم لوح گشتی او بر جود می ستود شد سیم ذکر یا ابرار است یحیی و داند چهارم یونس از شکم ماهی نجات یافت پنجم کشف خضر از دشت ششم فلان برای اسمعیل آمد هفتم یوسف از چاه نجات یافت و از زندان خلاص شد هشتم یعقوب یوسف یوسف رسید چون همه ایشان در نزد شدت آمد متوسل باسماء غمسه شدند چون گفتند یحیی این دعا می ایشان متجرب گردید و یحیی باقی انبیاء مؤلف گوید که مایه از جمله مکر و مین بکریه ذنوب بستیم و بلای ما بسبب کنایان بسیار بر گشت پس سوال می کنیم از خداوند بخشنده و مهربان و فاطمه و حنین و در نزد ذکر انجذاب قلب شکسته می شود و اشک ما جاری می گردد پس امیدواریم که خداوند کشف نماید بلایا را از ما در ذکر اسم او و برکت نامش نفی غنوان را و در خصوصیات انجذاب که متعلق است با فضل انبیاء علاوه بر آنچه سابقا ذکر شد غنوان افضل مخلوقات و مراد در اینجا بیان ثبوت فضایل حضرت خاتم الانبیاء و ابتلاء است او است از برای انجذاب پس می گوئیم محمد افضل مخلوقین بود و افضل از حسین بوده و حسین از او است و او از حسین است محمد سید انبیاء است و حسین سید الشهداء است محمد خاتم النبیین و حسین خاتم الشهداء است محمد رحمة للعالمین است بجهت عموم فیضی که به سلب او بر خلائق میرسد از جهاتی و حسین نیز رحمة للعالمین است بهین سبب محمد شاهد شهادت است و حسین شاهد است از برای زوال دشمن و کفر و کینه دشمن در روز قیامت بشهادتی که صلاح امر ایشان خواهد کرد و او الان بشارت می دهد ایشان را از یمن عرش می گوید ای کرم کننده اگر بدانی که چه ثوابی از برای تو همیا شده است هر آنکه فرج تو بیشتر از خیرت خواهد بود محمد مخصوص بکثر و حسین سبب فرج کوثر است چنانچه در روایت مسلم بن عبد الملك مذکور است که کوثر فرخناک می شود بشر بکرم کننده کان از او محمد صاحب وسیله است که یکی از مقامات شفاعت است و حسین از اعظم اسباب شفاعت پیغمبر است چنانچه در جبر است که چون انجذاب را خرداوند بشاوت حسین از جمله کلمات جبریل آن بود اگر نخواهی شهادت و فرزند خیره باشد از برای شفاعت کنایه کاران است

غنوان
دوازدهم

پس راضی شو بان و اگر نذر دعا کن تا خدا سالم دارد ایشان را از ستم و قتل محمد در عضو بدن
 کرامت و منجیه ظاهر بود و حسین بن مظفر کرامات او بود چنانچه کلو و پیشانی از اثر بوسه آن
 حضرت می درخشد و همچنین بالاناف مبارکش را با ریحی بوسید و بلبش معلوم نبود تا کلمه
 تیر سه شعبه مسموم بر آن واقع شد و همان فی الحقیقه قاتل آنجناب بود پس معلوم شد که آن
 سبب تقصیل منعم نموده و این یکی از معجزات انس و نور بود و محمد کبیر عراج رفت بکیفیات خاصه
 و حسین نیز از برایش مستخرج بود بکیفیات خاصه یک معراج جسمانی که بدنش را در
 روز شهادتش بوده و یک معراج روحانی محمد ز رحمت کشید در ابلاغ احکام الهی پس
 تنها ایستاد در مقام دعوت خلافت و تحمل زحمات و مشاق امت گردید در جنگ با
 واحد و خنین و اعراب و غیر آنها حسین نیز ز رحمت کشید در ترویج شریعت و تنویر
 ایستاد در مقابل دشمنان و همه مشقتهای غزوات پیغمبر در روز عاشورا
 بر او جمع گردید و تفصیل بر یک را مقامی است و تا چند گویم
 محمد چنان و حسین چنین و حال اینکه محمد خودش می
 فرمود حسین منی و انا من حسین پس کامی است
 که ما نیز بگویم محمد از حسین است و حسین از
 محمد است همین کفایت می کند از
 ملاحظه تطبیقات فضایل

۷۵۲۵

PA. LIBRARY
 ۵۰۲۵

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

استاءات
 بلکه

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

جس استاءات حسین نیز بر جناب پیغمبر وارد گردید و بالعکس و الله ولی التوفیق

تمت کتاب مستطاب خصایل الحسین علی ید العبد العاصی
 میرزا سید علی الحسینی الشیرازی فی بیست و پنجم شهر
 ذی الحجه احرام مطابق روز جلوس مہمنت مانوس حضرت
 ظل اللہی ارواحنا فداه موافق ۱۳۱۲